

دیالکتیک

نمودهای ملی

در تاریخ ادبیات فارسی





دیالکتیک ناسیونالیته ایرانی
در تاریخ ادبیات فارسی

یا

مسیر ملیت در تاریخ ادبیات فارسی

نویسنده : منوچهر هنرمند

پایان نگارش

اسفند ماه یکمزار و سیصد و چهل و شش شمسی

تاریخ چاپ تیر ماه ۱۳۴۷

این کتاب در یکمزار نسخه
در چاپخانه محمدعلی علمی چاپ و منتشر گردید

حق چاپ محفوظ و مخصوص است به نویسنده

این کتاب تحت شماره $\frac{۸۷۷}{۴۷/۶/۲۱}$ کتابخانه ملی چاپ و نشر شده است

پیشگفتار اول

بنام خداوند بزرگ

کسانیکه کتاب اول و دوم خدمتگزار خود را بدقت مطالعه فرموده و شفاهاً و کتباً بنده را رهین منت قرار داده اند مشوقم شدند که سومین کتاب خود را در تکمیل فلسفه پهلویسم و خدمات ملی، هر چه زودتر بچاپ رسانده تقدیم دوستداران کتابهای میهنی بنمایم .

عشق ورزیدن به میهن دنیای مخصوصی است و عالمی خاص دارد در این عوالم شوری بر انسان مسلط میشود که خواب و خوراک و آنچه در اطراف میگردد فراموش میشود . گوئی وجود وقف پیمودن راهی میگردد، راهی که از وسط آسمانها بر بستر نرم ابرها از میان توده عطرها میگردد و پایانش چون خورشید درخشنده و زیبا و چون طلای ناب ارزنده است . در این حال هیچ چیز در انسان اثر ندارد، عزم راسخ است ، قدرت بی پایان است و مغز منظم و دقیقاً مسائل را تجزیه و تحلیل میکند چشم فقط هدف را می بیند خلاصه تمام وجود در راهی که آغاز شده است مستهلك میگردد . بخصوص وقتی که انسان در این راه تنها نباشد. توجه خاص شاهنشاه آریامهر به هر نوع کار و کوشش که ریشه اش عشق به میهن باشد خود موهبتی است که آفریننده

افکار خلاقه انقلابی است. تأییدات مردم بی نظر و دانشمندان پاکدل همه و همه دست بدست هم میدهند و این راه انسانی را که نهایتش سرافرازی ملت ایران است آشکار تر میسازند فلسفه پهلویسم همان راهی را زیر سازی میکند که طراح آن افکار انسانی و عشق میهنی شاهنشاه آریامهر است ، که از خواستهای ملی برای ملت الهام گرفته شده .

در خاتمه بدین وسیله از عموم هم میهنانی که مشوق این خدمتگزار در انجام خدمات ملی بوده اند ابراز حق شناسی مینماید و امیدوار است در پایان تحریر مجلدات دیگر این فلسفه ، جمیع نامه های محبت آمیز دریافتی از شما خوانندگان گرامی را برسم قدر شناسی بصورت کتاب سند افتخار پهلویسم چاپ نماید .

منوچهر هنرمند

کتاب سوم
از
فلسفه پهلویسم

پیشگفتار دوم

چون پایه و اساس تکوین فلسفه پهلویسم همان سیاست مستقل ملی است، ضرورت دارد که اصالت تاریخی این سیاست مستقل ملی روشن شود، تا فلسفه پهلویسم نیز به اصالت تاریخی مزین گردد. برای بدست آوردن این اصالت میبایستی به رویداد های کشور در ازمنه گذشته توجه شود تا شعار تاریخی ملیون ایران بدست آید. از آنجائیکه کتب تاریخ اکثراً به حب و بغض آمیخته است و اصولاً تاریخ نویسان حرفه ای که موفق به تدوین تاریخ مفصل و کامل شده اند، یا خود وقایع نگار بوده، و یا از روی نوشته های وقایع نگاران دیگر کتاب تاریخ خود را تألیف نموده اند.

بطور مسلم وقایع نگاران در شرایط و نظام خاصی زندگی

میکردند که نوشته های آنان نمیتوانست تحت آن شرایط ، متأثر نباشد. معذالك از تاریخ و تاریخ فلسفه، اصالت نحوه حکومت باروش تحلیلی ، استنتاج و در کتاب دوم فلسفه پهلویسم درج گردید. ولی برای تعیین مسیر ملیت در ادوار مختلف، بهترین راه، استفاده از آثاری بود که تحت شرایط محیط بوجود نیامده ، و بیشتر تابع احساس و عواطف انسانی نویسنده باشد. چون این آثار بنام ادبیات هر ملت خوانده میشود ، لذا ملیت و نحوه های بروز آن، با علل آشکار شدنش ، بیشتر در تاریخ ادبیات مقرون با واقع شناخته شده و دست بنگارش کتاب حاضر ، قلم گرفت ، تا بیک تیر دوشان زده باشد . اول آنکه تاریخ ادبیات کشور ما که همیشه از دریچه علوم ادبی و سبک نگارش دیده شده برای اولین بار از نظر ملیت تجزیه و تحلیل شود . دوم - تاکنیک مبارزت ملی علمای اجتماعی ایران و شعار مبارزاتی ایشان ، کشف گردد و با شعار انقلاب عظیم شاه و مردم که هم اکنون در کشور ما حکمفرما است تطبیق و تلفیق داده شود، و بدین وسیله اصالت تاریخی این انقلاب به ثبوت رسد و یا اصالت تاریخی فلسفه انقلاب شاه و مردم نیز بوضوح شناخته شود .

جای این کتاب در میان آثار تحقیقی تاریخ ادبیات فارسی ، خالی بود لذا . نگارنده امیدوار است که بسا بضاعت ناچیز ادبی . و مجال تنگ این کتاب ، توانسته باشد مطلب را فتح الباب نماید ، تا علمای فن، با دانش کاملتر و فرصت های بیشتر به تکمیل آن بپردازند . تجزیه و تحلیل آثار شعرا و نویسندگان کشور از آغاز اسلام تاکنون باندازه ای وسیع و سرشار از انگیزه های ملی است که جا دارد بر هر اثری از آثار ، کتاب آموزنده ای نوشته شود .

یاد آوری:

از بدو تاریخ تا کنون در همه کشورهای جهان نظام‌های اجتماعی گوناگونی وجود داشته و هدف‌های ملت‌ها و خواست‌های آنان بوجود آورنده روشهای مختلف سیاسی و اجتماعی بوده است .

فلسفه‌های سیاسی هم بر همین منوال بوجود آمده است به این معنی که متفکرین فلسفی بسهم خود در برقراری حکومت‌هایی که مطابقت با هدف‌های ملی داشته باشد ، و برآورنده تمایلات باطنی مردم در زندگی بهتر باشد ، کوشیده‌اند و حاصل کوشش آنان بصورت فلسفه‌ها و مکاتب فراوان و مدونی در آمده که هم اکنون در دسترس ما است .

قدر مسلم کوشش تمام آنان در جمله (زندگی بهتر) خلاصه میشده است .

هر کدام از این فیلسوفان سعی داشته‌اند که برای وصول اجتماع به زندگی بهتر یا مدینه فاضله، رهنمون راهی بهتر باشند و برای این منظور اول نظام موجود خود را که فاسد میشناختند تجزیه و تحلیل نموده علت‌العللی برای فساد یافته ، و سپس ضد آنرا شعار قرار داده پایه فلسفه خود را بر آن می‌گذاشتند . این روش تحلیلی است که هر فلسفه‌ای باید بر آن استوار باشد . فلاسفه قدیم شعار بدست آمده را صراحتاً مبدا قرار نداده بلکه فلسفه خود را بازگو کننده چنین شعاری می‌ساختند مانند فلسفه افلاطون ، در هیچ جای کتب باقی مانده از او نمیتوان شعاری تحت (گریز از زیبایی‌ها) یافت ولی مفاهیم جملات و حاصل

کوشش او برای وصول بمدينۀ فاضله یا زندگي بهتر ، همان گريز از زيبائى است . او انتخاب جمله ، یا شعار را بعهده مطالعه کننده نهاده که هر کس بسلیقه و استنباط خود جمله‌ای برای آن بسازد . در حقیقت این روش نوعی محافظه‌کاری و یا عبارت دیگر رشوه‌ایست که برای یافتن طرفداران بیشتر فراهم دیده شده است . در مکاتب قرون جدید صراحت در جمله شعاریه مکاتب، بیشتر به چشم می‌خورد مثلاً در مکتب کمونیزم جمله ایکه باز گوکننده مفهوم مکتب است جمله (زندگي اشتراکی) است و بهمین دلیل مکتب کمونیزم ، اشتراکی شهرت یافته‌است .

کلیه فلاسفه این مکتب ، همه تحت این شعار راه‌های ارائه کرده اند که بنام خود آنان معروف شده مانند لنینیسم - استالینیسم - شونیزم - مارکسیسم و امثال آن . بعقیده نگارنده صراحت فلاسفه متأخر در تعیین شعار ، افکار آنانرا روشنتر ارائه کرده تا روش ضمنی فلاسفه قدیم . بعلاوه فلسفه‌های جدید بیک نوع اصالت تاریخی یا دیالکتیک احتیاج دارد که فلسفه‌های قدیم از آن بی نیاز بودند . بدین ترتیب که در زمان آنها اولاً تاریخ تمدنی وجود نداشت ثانیاً فلسفه ، در مراحل مقدماتی خود بود و اجتماعات بشری سعی داشتند که برای وصول به زندگي بهتر مبادرت به قیام‌های اجتماعی نمایند که همه ابتدا بساکن و فقط مبتنی بر احتیاج بود و اصالت تاریخی نداشت . در حقیقت این قیام‌ها حکم آزمایشاتی را برای تاریخ داشت زیرا تنها وقایع نگاری میتوانست صحیح و یا نادرست بودن شیوه و یا فلسفه سیاسی را بعد از گذشت ایام ثابت نماید اما علم سیاسی امروز تجزیه و تحلیل این وقایع را در یک فلسفه بخصوص ، دیالکتیک تاریخی مینامد

باید دانست که کلمه دیالکتیک بر خلاف تصور بعضی ها واژه تازه‌ای نیست بلکه از زمانهای بسیار قدیم حتی در زمان افلاطون نیز در فلسفه از آن استفاده میشده و بمعنی روش تحقیق و یا تجزیه و تحلیل و امثال آن بکار میرفته است. با توسعه فلسفه‌های سیاسی، دیالکتیک از معنی عام خود که مباحثه و یا روش تحقیق در کلیات اجتماعی بود، به رشته‌های دقیق‌تر و باریک‌تر متوجه شد. مثلاً، دیالکتیک تاریخی در نحوه‌های حکومت و یا شیوه‌های ملی پدیدار گشت و نتیجتاً، اکنون رشته‌های قابل بحث در تکوین یک فلسفه، صاحب دیالکتیک خاصی شده و مجموع دیالکتیک‌های یک فلسفه خاص، اصالت همان فلسفه را بثبوت میرساند.

با این مقدمه باید گفته شود که شعار فلسفه پهلویسم جمله (عدالت و رفاه اجتماعی) است. در انقلاب کنونی ما نیز آنچه شاهنشاه بشکل منشور انقلاب وضع فرموده‌اند همه برای برقراری عدالت و رفاه اجتماع ایرانی است. طبعاً فلسفه پهلویسم نیز که فلسفه این انقلاب و یا سیاست مستقل ملی است، نمیتواند خارج از مفهوم جمله (عدالت و رفاه اجتماعی) باشد و بهمین دلیل وقتی که چنین فلسفه‌ای بر اساس ملتیت مدون میشود، باید دیالکتیک تاریخی نحوه حکومت آن روشن باشد، دیالکتیک ملت آن در طول تاریخ نموده شود و بعد بوسیله دیالکتیک سیستم تعلیم و تربیت در ادوار گذشته، سنن و آداب اصیل ایرانی که نشان دهنده ملت ایرانی است شناخته شود، و بعد به اتکال این شناخت‌ها نظام اجتماعی جدید که همان مدینه فاضله باشد، بشکل منتهی پهلویسم نموده شود.

در کتاب اول، اصول فلسفه پهلویسم گنجانیده شده در کتاب دوم، دیالکتیک تاریخی نحوه حکومت در فلسفه پهلویسم، که همان حکومت

سلطنتی مشروطه باشد ، تحت عنوان دو هزار و پانصد سال حکومت
سلطنتی مشروطه ، مدون گشته . اینک در کتاب سوم که همین کتاب
حاضر است دیالکتیک ناسیونالیته را در تاریخ ادبیات فارسی تحت
عنوان مسیر ملیت ، در تاریخ ادبیات فارسی ، مختصراً تقدیم
میدارد . و در مجلدات بعدی نیز بسایر قسمتهای این فلسفه پرداخته
خواهد شد.

فصل اول

ملیت در ادبیات، از قرن اول هجری لغایت قرن سوم

باید دانست که قرن اول هجری قرن فتوحات اسلامی و قرن جنگ و جهاد بود ، و کلیه امور اسلامی بر همین مدار میگشت ، و آنچه سد راه این فتوحات بحساب میآمد نابود میشد . از جمله فرامینی است که عمر به عمرو بن العاص در مصر و سعد بن ابی وقاص در ایران صادر کرد و بموجب این فرامین جنگی ، لشکریان دو سردار فوق الذکر آنچه کتاب مصری و ایرانی بدست آوردند به آتش سوخته و یا به آب شستند و یا بگل و لای اندوده ضایع کردند ، و بدین ترتیب بسیاری از افتخارات ملّی و سوابق علمی ایرانیان دستخوش این فرمان نابخردانه عمر گردید.*

علت اساسی این فرمان عمر دو چیز بود ، اول - اتکاء اعراب به محفوظات پیشوایان شان .

دوم - فقر علمی عرب فاتح و ضعف ایشان در مقابل علوم ریشه دار ملل مغلوب . هر دو قسمت توسط ابن خلدون بشکل زیر مورد تأیید قرار میگیرد :

* کشف الظنون جلد اول صفحه ۴۴۶ و اخبار الحکمای قنطی چاپ مصر صفحه ۲۳۳

« از امور غریب یکی اینست که حاملان علم در اسلام غالباً از »
 « عجم بودند خواه در علم شرعی و خواه در علوم عقلی ، و اگر در میان »
 « علما مردی در نسبت عربی بود در زبان و جای تربیت و پرورش از »
 « عجم شمرده میشد و این از آن روی بود که در میان ملت اسلام در »
 « آغاز امر، علم و صنعتی بنا بمقتضیات سادگی و بدایت آن وجود »
 « نداشت و احکام شریعت و اوامر و نواهی خداوند را ، رجال بسینه‌ها »
 « نقل میکردند و مأخذ آنرا از کتاب و سنت بنحوی که از صاحب شرع »
 « و اصحاب او گرفته بودند میشناختند.... و در تمام مدت ، صحابه و »
 « تابعین را وضع به همین منوال بود. پیغامبر (ص) گفت دو چیز برای »
 « شما نهاده‌ام که اگر بدان تمسک جوئید گمراه نميگردید و از آن دو »
 « یکی کتاب الله و دیگری سنت منست » *

مشخص است که در بادی اسلام ، حتی آیات قرآن که توسط
 حضرت محمد تلاوت میشد توسط صحابه حفظ میگردید و بعد نوشته میشد
 و اما سنت و سیله پیامبر (ص) گفته و پایه می گرفت و هرگز بر کاغذ
 نمیآمد و تحریر نمیشد و سینه به سینه نقل میگردید .
 ابن خلدون میگوید :

« مدت نقل طولانی شد احتیاج بوضع تفاسیر قرآنی و ضبط
 احادیث از بیم تباهی آنها محسوس گردید و بمعرفت سندها و تبدیل
 ناقلان برای تمیز حدیث صحیح از منسوب حاجت افتاد و آنگاه
 استخراج احکام از کتاب و سنت شیوع یافت . »

آقای دکتر ذبیح اله صفا در صفحه ۸۸ جلد اول تاریخ ادبیات
 ایران چنین مینویسد :

* ابن خلدون سنی بوده ولی علمای شیعه بجای سنت ، امامت را نقل قول میکنند

« در مدتی بیش از يك قرن كه حكومت و سياست و سيادت در «
 « دست عرب بود نه تنها توجه و اقبالی اساسی بعلم صورت نگرفت »
 « بلکه عرب اشتغال بعلم را مهنة موالی و شغل بندگان میدانست و از »
 « آن ننگ داشت و بهمین دلیل تا آنروز كه جز نژاد عرب حكومت »
 « نداشت اثری از روشنی علم در عالم اسلام مشهود نبود و پس از آنكه »
 « با غلبه عنصر ایرانی و برانداختن حكومت اموی و تشكيل دولت »
 « عباسی نفوذ ملل غیر عرب در دستگاه خلفا شروع شد ، توجه بعلم »
 « نیز آغاز گشت . »

اما خود ایرانیان با سوابق علمی درخشانی كه داشتند عده ای
 به تألیف و تصنیف بزبان پهلوی و بعد فارسی ادامه دادند .

از جمله آثار باقیمانده از این زمان این كتابها است :

۱- اندرز آتور پات مارسپندان (آذرباد پسر مهر اسپند)

۲- ماد یكان چتر ننگ (شتر ننگ) نامه

۳- شكند كمانيك و یژار Shikand-gumanik vijar

۴- شایست نشایست

۵- ماد یكان كچستك ابالیش Madikan-gujastak abalish

۶- ذات سپرم Jat-Sparam

۷- شترستانهای ایران (شهرستانهای ایران)

۸- داتستان دینيك

۹- بندهش

۱۰- ارد آویرافنامه

۱۱- دین كرت

۱۲- پند نامه زرتشت

تعدادی از نویسندگان این زمان کتابهایی بلهجه های محلی و بخط عربی نوشته اند و این امر مقدمه نگارش فارسی بخط کنونی میباشد. عدۀ کثیر دیگر بنگارش کتب و رسالات بزبان عربی پرداخته و جمعی هم به ترجمۀ آثار از هندی - پهلوی - دری - فارسی - یونانی به عربی مشغول شدند. بطور کلی میتوان گفت؛ آنانکه بنگارش پهلوی و یا بلهجه های دیگر ایرانی اشتغال داشتند بیشتر کسانی بودند که در احیای آئین زرتشت گام برمیداشتند و همیشه باخطرات مواجه بودند. آنهائیکه بنگارش عربی توفیق یافتند کسانی بودند که بنحوی از انحاء رشته ای از علوم دینی را عنوان میکردند و کاملاً مصونیت نداشتند، و آنانکه به ترجمۀ آثار دیگران بزبان عرب اشتغال داشتند مصون ترین طبقات بودند، زیرا در این راه کوچکترین مسئولیت سیاسی نداشتند. باید گفته شود که بطور یقین اکثریت قریب باتفاق علما و نویسندگان این عهد ایرانیان بوده اند. ابن خلدون در این باره میگوید:

« زبان عرب به تباهی گرائید، و وضع قوانین بنحوی لازم شد »
 « و همه علوم شرعیه بااستنباط و استخراج و نظرمقیاس احتیاج یافت »
 « و از اینجا بعلم دیگر حاجت افتاد و همه این علوم محتاج به تعلیم »
 « شد، و در زمرۀ فنون درآمد. و ما قبلاً گفته ایم که فنون نتیجه حضارت »
 « است و عرب دور ترین مردم از آنند. پس علوم، خاص نواحی »
 « متمدن گشت، و عرب از آن دور ماند. متمدنین این عهد همه عجم و یا »
 « کسانی بودند که در معنی از این دسته شمرده میشدند یعنی موالی و اهل، »
 « شهرهایی که در تمدن و صنایع و حرف پیرو عجمان بودند زیرا ایشان بر اثر، »
 « رسوخ تمدن در میان خود از هتنگام دولت پارسیان برای این کار بهتر و »
 « صالح تر بوده اند. علمای نحو و حدیث و اصول فقه و کلام و اکثر مفسران، »
 « همه از عجم یا از کسانی بودند که تربیت و زبان ایرانی داشته و هیچ قومی، »

« بحفظ وتدوین علم قیام نکرد مگر عجمان (ایرانیان) مصداق گفتار حضرت «
محمد (ص) آشکار شد آنجا که گفت :

« اگر علم باکناف آسمان باز بسته باشد قومی از ایل فارس (ایران) ،
بر آن دست خواهند یافت. »

بدین ترتیب ایرانیان بودند که علوم اسلامی را پایه‌گذاری کردند .
نفوذ ایرانیان در عرب و توفیق بزرگشان در تحت الشعاع قرار
دادن ایشان چند علت داشت :

اول آنکه بعثت پیشینه‌ای که در مباحثات مذهبی از ایران قدیم
داشتند ، راه مباحثات مذهبی را نیک میدانستند ، زیرا سالیان دراز بین
صاحبان مذاهب مختلف از جمله زرتشتی - بودائی - مانوی - مزدکی
عیسوی - موسوی مباحثه‌دینی سابقه داشت.

ثانیاً - بعد از برقراری حکومت اسلامی در ایران، تفوق علمی
ایرانیان باعث آن شد که بدستگاه خلافت و حکومت راه یابند و مباحثه
را در چهارچوب و حدود داخلی اسلام آغاز کنند و بدین وسیله بنیان‌گذار
فرقه‌های مختلف اسلامی از قبیل معتزله - خوارج شرق - فرق شیعه
قدریه و مجبره و غیره شوند و بدین ترتیب نقل علوم عقلی و انعکاس آن را
در عالم اسلام موجب گردند .

ثالثاً - عده کثیری از ایرانیان که پرداخت جزیه را قبول کرده و در
آئین قدیم باقی مانده بودند با استفاده از علوم قدیم خود آغاز مباحثه
با مسلمانان نمودند و از این راه خلفا را متوجه وجوب استفاده از علوم
ساختند .

قدرت علمی ایرانیان هنگامی کامل شد که بنی‌امیه را برانداخته
بنی عباس را جانشین آن ساختند . دلیل واضح وجود ناسیونالیته
ایرانی در این زمان، مباحثات علنی است که میان زرتشتیان و مسلمانان

در گرفته بود .

از جمله مباحثات آذرفر بنغ پسر فرخزاد، در حضور مأمون خلیفه عباسی بامردی بنام ابالیس است. این دانشمند زرتشتی ۹ جلد کتاب بنام دین کرت نوشت و مسلماً در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم میزیست و طبعاً کتاب‌های خود را در این زمان تدوین نموده که یکی از بهترین و ارزنده‌ترین تألیفات این قرون محسوب میگردد .

نظم و نثر و ارتباط آن با ناسیونالیسم در این قرن

قبل از اینکه مطالب اساسی عنوان گردد یکی از اختلافات نظم و نثر که کمتر بدان اشاره شده است بیان میشود . مسجل است که بیان مطلبی با اشاره و تمثله آنطوریکه در نظم امکان پذیر است در نثر میسر نیست .

نفوذ مقصود در شنونده یا خواننده و برانگیختن احساس ، آنقدر که با نظم مقدور است با نثر امکان پذیر نیست .

بهمین دلیل حالات عرفانی - احساسات میهنی - مرثیه - و بطور کلی آنچه‌هاییکه میبایست احساس شنونده و یا خواننده را بر - انگیزد عموماً به نظم کشیده شده و ندرتاً این قبیل مطالب به نثر دیده میشود . و بهمین دلیل در سازمان شعر، به نحوه و ریزه کاریهای مختلف آن نام صنعت داده اند .

زیرا همانطوریکه صنعتگر، در ساختن يك وسیله ، اول باید هدف داشته باشد و بعد با محاسبه و دقت عمل کند ، تا بهترین و ظریفترین مصنوع را بوجود آورد ، شاعر نیز باید با لطافت و مهارت هر چه تمامتر کلمات را درهم آمیزد ، تا با شعری وزین هدف خود را در چند بیت بیان نماید. در نظم، صنعتی ممکن است که در نثر امکان پذیر نیست و آن

این است که يك شاعر میتواند بدون آنکه به مقصود خود صراحتاً اشاره کرده باشد آن را بزبان شعر به‌شنونده یا خواننده تفهیم نماید درحالیکه هرگز درنثر راهی جز تصریح نیست .

معانی کلمات از قبیل یار - نگار - ساقی - میکده - جام - قدح سبزه - آتش - خاکستر - جان - جانان - خاک - خرابات - ساحل - و امثال آن ، در متن شعر با صنعتی که در آن بکار میرود، گاهی معانی خاصی بوجود می‌آورد که هیچ نویسنده‌ای قادر نیست آنرا به نثر ادا نماید .

آیا ارادت ورزیدن به علی ابن ابی طالب و یا فرزند بزرگوارش حسین ابن علی در زمانیکه هردو بزرگوار بدست مسلمانان شهید شده بودند بالصراحه امکان پذیر بود؟ در يك چنین موقعیتی شعر مشکل را آسان میکرد . یعنی شیعیان میتوانند علی دوستی و علی پرستی را در حالت تصوف مستتر ساخته و شعارشان را علنی سازند و بدین ترتیب منظور و هدفهای خود را ضمن صدور دستورات اخلاقی یا وصف حالات ، به دیگران تفهیم نمایند .

در زمانیکه کشور ایران تحت استیلای اعراب قرار گرفته و مفاهیم واقعی اسلام تحت الشعاع حکومت‌های جابرانه خلفا بود عده‌ای علنی و جماعتی در خفی، سعی داشتند که بدون ازدست دادن اسلام شانه از زیر بار جور و ستم غیر انسانی خلفا خالی کنند .

جماعت ثالثی وجود داشتند که در دین اولیه خود استوار مانده بودند . و طبعاً بدون آنکه رغبتی به حکومت اسلامی داشته باشند ، تمام پدیده‌های یورش احزاب را به ایران نفی میکردند .

ولی تمام تلاشهای هر سه دسته بعلت روزافزون شدن فشارها و

تعدیات خلفا بتدریج به پنهانی میگرائید. و عمال خلفا وجود هر کسی را اعم از دانا و نادان - صغیر و کبیر - ایرانی و عرب مسلمان و غیر مسلمان برخلاف مصالح خود تشخیص میدادند نابود میکردند، آثار علما اعم از نظم و نثر این قاعده مستثنی نبود.

بدین ترتیب اجباراً نمایشهای ناسیونالیته ایرانی در جلد شعر فرو رفت، و در لابلای اشعار شعرای ملی، به حیات مستقل خود ادامه داد آنچنان حیاتی که مملکت را از بیچ و خم های روزهای تاریک و روشن تاریخ راهنمایی کرد و سلامت عبور داد. ❦

در این کتاب نحوه درخشش این جوهر حیات ملی ایرانیان از لابلای اشعار شعرای آزاده ایرانی بیرون کشیده میشود تا مسیر ناسیونالیته ایرانی در ادوار تاریخ نمایانده گردد.

نظم از قرن اول تا سوم هجری

بایانیکه در مقدمه کتاب آمد، اهمیت نظم در سیر ناسیونالیزم ایرانی، کاملاً آشکار گردید. اینک بهمان نسق که قبلاً تعهد شد، به بررسی میپردازد.

شعر در ازمنه ما قبل اسلام

باید گفت که در ایران باستان شعر و موسیقی مترادف بوده و از هم جدا نبودند. و برخلاف موسیقی امروز ایران، برای آهنگ، شعر (تصنیف) نمیساختند بلکه برای شعر آهنگ بوجود میآوردند. لذا میبایست شعری وجود داشته باشد تا برای آن آهنگ ساخته شود حال اعم از اینکه موسیقی دانانی چون نکبسا و باربد و امثال آن که در ازمنه

❦ نهضت های آزادی ایرانیان در جلد دوم کتاب پهلویسم بیان شده است.

قبل از اسلام میزیستند ، خود شاعر بوده و یا برای اشعار دیگران آهنگ ساخته باشند ، در هر دو صورت شعر و شاعری وجود داشته است. با توجه به استدلالی که در مقدمه شد امکان آن نبود که باربد بدون توسل به شعر ، مرگ شب‌دیز را بسی آنکه صراحتاً گفته باشد تلویحاً آنچنان قوی در تصنیف خود بگنجانند که خسرو متوجه آن گردد. این کار، صنعت شعر است که قادر به چنین هنری است .

حال که بحث در شعر و شاعری ایران قبل از اسلام پیش آمد بد نیست که گفته شود مطالب باقی از آن زمان ، فقط اشاره به تصنیف و آهنگ و آهنگسازان بنام است و مسلماً موسیقی احتیاج به نظم داشته و نظم و موسیقی توأم بوده. در این مقال بجا است که مختصری در باره موسیقی زمان ساسانی تدقیق شود .

تدقیقی در شعر و موسیقی زمان ساسانیان

کامل‌ترین روایات تاریخی مادر باره موسیقی و موسیقی دانان، از زمان خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی نقل شده است. ثعالبی از موسیقی دانان بزرگ در دربار خسرو پرویز بنام سرکش (سرکس) و باربد (باربد) چنین نقل میکند :

سرکش ریاست رامشگران دربار را داشت. این آهنگ‌ساز، بسیار با هوش ، و موسیقی دانی زبردست بود . هرگاه احساس میکرد که امکان دارد موسیقی دان دیگری بیش از او مورد توجه خسرو قرار گیرد از نغمه سرائی او ، در محضر خسرو پرویز ممانعت میکرد .

باربد که موسیقی دانی زبردست بود دچار این رویه سرکش

گردید ، تا آنکه بمساعدت باغبان یکی از کاخ‌های سرور خسرو، در شب ضیافتی بر بالای درختی دور از انظار ، پنهان گردید . چون شب نشینی آغاز شد و حاضرین غرق در شادی و سرور شدند ، بارید از بالای درخت با استادی رود نواختن آغاز کرد و سپس داد آفرین را بخواند چندانکه حال شاهنشاه را دگرگون ساخت و بعد آهنگ پیکار را سرداد .
خسرو دستور داد این نوازنده را بیابند و دهانش پراز دُر و گوهر کنند .

چون بارید این بشنید از درخت فرود آمد و سرگذشت خود بعرض رسانید. خسرو پرویز با سرکش عتاب کرد و مهتری رامشگران را به او سپرد .

استاد دکتر رضا زاده شفق ضمن مقاله ای در صفحه ۶۱ مجله ایران شهر سال سوم، پس از نقل این روایت مرقوم داشته اند :
ثعالبی بارید را از اهالی مرو دانسته و اختراع دستگاه‌های موسیقی ایرانی را به او نسبت میدهد .

پروفسور کریستین سن دانمارکی میگوید :
میتوان گفت که شاید هنوز هم الحان بارید را بتوان در میان موسیقی ایرانی و عربی شرقی بازیافت .

ثعالبی میگوید:

بارید در اولین باری که برای خسرو نغمه خواند، دستان یزدان آفرید را انتخاب کرد و بعد دستان پرتو فرخار* را بسمع رسانید (این

* فرخار - نام شهر است که از جهت زیبایی زنان و وجود معابد بت پرستان در قصص و افسانه‌ها و حکایات شهرت دارد.

آهنك همان شادی و نشاط را به شنونده میبخشد که توانگری بعد از فقر ببخشد) .

و پس از آن سبزاندرسبز را پرداخت چنانکه شنندگان از آهنك زاری تارابریشم رود ، و از زیر وبم سرود او مبهوت شدند و بالاخره آهنك پیکار را سرود .

در برهان قاطع نام سی لحن باربذ که برای مجالس عیش خسرو- پرویز ساخته است بدین شرح درج است که حکیم نظامی نیز با اختلاف کمی از آنها نام برده است .

۱ - گنج باد آورد ۲ - گنج گاو ۳ - گنج سوخته ۴ - شاد روان
مروارید ۵ - تخت طاقدیس ۶ - ناقوسی ۷ - اورنگی ۸ - حقه کاووسی
۹ - ماه ابر کوهان ۱۰ - مشگ دانه ۱۱ - آرایش خورشید ۱۲ - نیم-
روز ۱۳ - سبزاندرسبز ۱۴ - قفل رومی ۱۵ - سروستان ۱۶ - سرو-
سهی ۱۷ - نوشین باده ۱۸ - رامش جان ۱۹ - ناز نوروز ۲۰ - مشکویه
۲۱ - مهرگانی ۲۲ - مروای نیک ۲۳ - شب فرخ ۲۴ - شبذیز ۲۵ - فرخ
روز ۲۶ - غنچه کبک دری ۲۷ - نخجیرگان ۲۸ - کین سیاوش ۲۹ - کین
ایرج ۳۰ - باغ شیرین .

چند روایت تاریخی در دست است که نشان میدهد اسامی ذکر شده، مربوط به مضامین تصانیف و اشعار آهنك ها است .

از جمله قصه شبذیز است که بشماره ۲۴ فوقاً ذکر شد و آن چنین بوده است :

خسرو پرویز سوگند یاد کرده بود که پیام آور مرگ شبذیز، یگانه اسب شبق قام خود را بی درنگ هلاک کند . چون شبذیز عمر به آخر میبرد، همه از دادن خبر مرگ او به خسرو، در بیم بودند که مبادا چون روز رسد خسرو

عزم سواری کند، میبایست کسی مرگ شبدیر بر زبان آورد. ناچار دست بدامان باربد زدند و باربد دستانی خواند که در آن بابهام مرگ شبدیز را گنجانیده بود. و چون خسرو، این ترانه شنید سخت بر آشفت و گفت: مگر شبدیز مرده است؟ باربد پاسخ داد شاه چنین میفرماید و بدین ظرافت جان خود و احیاناً دیگران را رها کنید. این روایت حتی توسط شاعری عبری سروده شده است.

علاوه از استدلال فوق عنوان هائیکه نام برده میشود نمیتوانست نام آهنگ باشد بلکه بیشتر بنام تصانیف مفهوم تراست. بطوریکه از روایات برمیآید (یزدان آفرید) یا (ذاذر آفرید) سرود دینی بوده و جنبه مذهبی داشته است و دستانهائی از قبیل:

کین سیاوش و کین ایرج تصانیف ملی بوده.
از طرفی نگارنده تاریخ سیستان میگوید: «تا پارسیان بودند سخن پیش ایشان بسرود باز گفتندی. بر طریق خسروانی».
عوفی در لباب الالباب میگوید «در عهد پرویز نوای خسروانی که آنرا باربد در صورت آورده است بسیار است»

ثعالبی هم خسروانیات را به باربد نسبت میدهد و میگوید در این زمان مطربان خسروانی را، هم در بزم ملوک مینواخته و میپرداخته اند و هم برای سایر مردم.

ظاهراً مراد عوفی، آنچه از کتاب او مستفاد میشود همان ۷ دستگاه شاهانه است که در کتاب مروج الطریق الملوکیه تایید شده است. مطابق نوشته های سرادوارد براون و مستوفی و طبری، باربد برای بزم خسرو ۳۶۰ دستگاه آهنگ یا دستان ساخته بود که هر روز

دستگاهی را مینواخت .

ظاهراً در این تحقیقات دستان بمعنی دستگاه آمده در حالیکه کلمه دستان یاد استان خود حاکی از آن است که کلیه داستانها ۳۶۰ شعر و یا تصنیف بوده که آهنگ های آنها توسط باربد به تعداد روز های سال ساخته شده است .

خسروانیات هم با تعداد دستگاههای ایرانی کنونی وفق میدهد .
۱ - ماهور ۲ - دشتی ۳ - شور ۴ - راست ۵ - همایون ۶ - سه گاه
۷ - چهارگاه . بعداً دستگاههایی بنام بیات های ترك و اصفهان و تهران ابو عطا و حجاز و افشاری بدان اضافه شده و فقط روایت الحان که آنرا سی لحن شمرده اند کمی بنظر ناشناس میرسد و معلوم نیست که این سی لحن چه بوده است آنچه بنظر صحیح میرسد سی لحن ، سی آهنگ تصنیف بوده که برای تصانیف و اشعاری که در برهان قاطع نقل گردیده ، ساخته شده و هر يك متضمن گوشه ای از ۷ دستگاه بوده است .

همراهی موسیقی و شعر ، بعد از اسلام نیز وجود داشته است . از جمله ابو حفص حکیم بن اخوض سغدی سمرقندی است که ، او را اولین شاعر پارسی گوی بعد از اسلام ذکر کرده اند ، و مسلماً در حدود سال ۳۰۰ هجری میزیسته و بقول ابو عبدالله محمد خوارزمی و شمس قیس که خود از فارابی نقل قول کرده و صفی الدین ارموی در رساله شرفیه ، اختراع شهرود را که نوعی آلت موسیقی است به او نسبت داده اند پس این موسیقی دان به تصنیف آشنائی داشته و چون شاعر بوده تصنیف خوب میساخته است و طبعاً تصنیف حالت شعری داشته است .

بعد از او رودکی شاعر توانای پارسی زبان که چنگ مینواخته و شعر بخارای او معروف خاص و عام است سعید فقید استاد سعید نفیسی در این باب بکمال وضوح و بسراهمین قاطع در کتاب خود بنام احوال و اشعار رودکی ، داد سخن داده است لذا شك نیست که شعر پارسی قبل از اسلام وجود داشته است و در چهار ، راه توصیف وقایع تاریخی - ادعیه مذهبی - اوصاف طبیعت و تعریف از افراد و اشیاء بکار برده میشده است .

ناسیونالیته ایرانی و شعر فارسی قبل از اسلام

کین سیاوش - کین ایرج که بی چون و چرا قبل از باربد هم وجود داشته و در زمان ساسانیان مورد توجه بوده و تا حدود ۳۵۰ هجری نیز در مرو و بخارا و سمرقند سروده و نواخته میشده است متخذ از تاریخ بسیار قدیم ایران است که ما آنرا تاریخ حماسی مینامیم و شاخص توجه ایرانیان ساسانی ، به افتخارات کهن ملی بوده است .

داستانهای دیگری از قبیل قفل رومی - مهرگان - مروای نیک - شب فرخ - فرخ روز برای یادآوری غرورهای ملی بکار برده میشده ، و بدین کیفیت این اشعار آهنگ دار، زنده نگاهدارنده احساس میهنی با مشخصات ملی بوده است . این رویه بعد از اسلام نیز بشکل سنت لایتغیر باقی میماند و بعدها ضامن بقای کشور میگردد .

بعدها علم آهنگهای داخل اشعار، بنام عروض و قافیه مشخص

میشود .

ناسیو نالیتہ در اولین اشعار پارسی دری

با توجه بروایات و اقوال مختلف موجود ، ۳ نفر از محققین بنام تاریخ ادبیات فارسی ، استاد دکتر رضا زاده شفیق - استاد دکتر ذبیح الله صفا و پروفیسور ادوارد براون، قول نویسنده تاریخ سیستان را در مورد اولین شاعر پارسی گو قبول داشته اند .

نویسنده تاریخ سیستان هنگام بحث در فتوحات یعقوب لیث صفار در خراسان و گشودن هرات و شکست محمد بن طاهر و تار و مار کردن خوارج خراسان میگوید :

پس شعرا او را شعر گفتندی به تازی .

قَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ أَهْلَ الْمِصْرَ وَالْبَلَدِ بِمَلِكٍ يَعْقُوبَ ذِي الْإِفْضَالِ وَلَعَدِدِ
چون این شعر برخوانند او عالم نبود (اشاره به یعقوب)
و نیافت . محمد بن وصیف حاضر بود، و دبیر رسائل او بود و ادب نیکو دانست ، و بدان روزگار نامه پارسی نبود ، سپس یعقوب گفت چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت ؟ پس محمد بن وصیف شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت .

..... چون یعقوب زنبیل و عمار خارجی بکشت و هری بگرفت و کرمان و فارس او را دادند محمد بن وصیف این شعر بگفت :

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام

بنده و چاکر مولای سک بند و غلام*

و به این کیفیت اولین شعر فارسی ثبت شده، مدحیه ایست که وزیر دانشمند یعقوب لیث صفاری سردار آزاده و ملی ایران بمناسبت فتوحات او سروده است .

بی مناسبت نیست که در این مجال راجع به مدحیه ، مختصر

* نقل از صفحه ۱۶۶ از تاریخ ادبیات دکتر ذبیح الله صفا جلد اول

توضیحی داده شود . به یقین میتوان گفت که شعرای مداح ، از زمانهای قدیم میان مردم طرفدار زیاد نداشتند و عموم ، مداحی را کار پسندیده ای نمیدانستند زیرا معتقد بودند که مداح فقط برای آنکه بمنظور شخصی خود برسد و جلب نظریک فرد را بنماید ، جمع را ازدست میدهد . حال باید قضاوت کرد که آیا شعر محمد بن وصیف همان کیفیت را داشته که معمولاً اشعار مدح آن اثر را دارند ؟

بی شک چنین نبوده زیرا او مدح اولین سرداری را کرده بود که سرسلسله خاندان صفاری است و اولین حکومت ایرانی الاصل را با احساسات میهنی خود بوجود آورد . هر ایرانی پاکدلی از چنین شخصی ستایش میکرد . و باین استدلال ، زبان شعر پسر وصیف زبان حال عموم ایرانیان بوده است . کما اینکه شعرای دیگری نیز از محمد بن وصیف تأسی کردند و پارسی گوئی آغاز نمودند . از جمله بسام کورد است از ادبای خوارج که به یعقوب پناهنده شده بود او شعر عربی را رها کرد و به پارسی شعر گفت از جمله اشعار او اشاره به سرگذشت عمار است که مطلع آن این ابیات است :

هر که نبود او بسدل متهم بر اثر دعوت تو کرد نعم
 عمر ز عمار بدان شد ببری کاوی خلاف آورد تا لاجرم - الخ
 در حوادث لیث شاعر عربی گوی دیگری بنام محمد بن
 مخلد نیز پارسی گوئی شروع کرد که این چند بیت از آن اوست :
 جز تو ترا و حوا و آدم نکشت شیر نهادی بدل و بر منشت

معجزه پیغمبر مکی تویی بکنش و بمنش و بگوشت
فخر کند عمار روز بزرگ کوهمانم من که یعقوب کشت

پس نتیجه گرفته میشود که حکمای ایرانی و ایرانیان دوست از این قبیل مدحیه‌ها، علاوه از آنکه مقصود شخصی نداشته، بلکه منظور ترغیب و تحریک یعقوب را داشته‌اند، تا بفتوحات خود آنقدر ادامه دهد که ایران مستقل از دخالت عربها را بوجود آورد و این عمل را بهیچ نحو مغایر دین مبین اسلام نمیدانستند. مطلبی که در میان این اشعار بسیار جالب است و باید گفته شود این يك بيت محمد بن مغلد است که در طرف اول بیت اسلام را قبول داشته و در طرف دیگر سه شعار زرتشتی ایران باستان را، کنش اشاره به کردار و منش اشاره به پندار و با آوردن کلمه گوشت منظور گوش نبوده بلکه منظور همان گوشت بوده که اشارت بزبانی که در دهان می‌گردد و گفتار است، منتها این اشارات پحدی با استادی انجام گرفته که در بادی امر اصلاً نمیتوان به نظر شاعر در اشاره به سه شعار قدیم پی برد.

معجزه پیغمبر مکی تویی بکنش و منش و بگوشت

(قبول محمد ص) (کردار نیک) (پندار نیک) (زبان یا گفتار نیک)

مطلب دیگری در آغاز شعر پارسی بچشم می‌خورد که بی‌مناسبت نیست در این مجال برای همیشه حل شود و آن روایت انتساب اولین شعر فارسی به بهرام گور پادشاه ساسانی است عده‌ای از تذکره و تاریخ نویسان از قبیل عوفی در لباب الالباب در سنه ۶۱۷ - ۶۲۵ شمسی، قیس در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم در قرن هفتم هجری علاء الدین دده در کتاب محاصرة الاوایل و سامرة الاواخر در قرن هشتم هجری و دولت‌شاه در کتاب تذکرة الشعراء خود در قرن نهم هجری.

وبالآخره احمد بن يحيى الهروي ٩٠٦ مؤيد اين قول بوده اند .

هروي ميگويد: اول من قال اشعر الفارسي بهرام بن يزد جرد بن
ساجور حيث قال :

منم آن پيل دمان و منم آن شير-رگله

نام من بهرام گور و كنيتم بوجيله

با توجه به ريشه زبانها و زبان مرسوم زمان بهرام گور پادشاه
ساساني كه مسجلاً پهلوي بوده و حتي اگر دري هم بوده نميتوانسته
بشكل نقل شده باشد . از طرفي مشكل بنظر ميرسد كه اين روايات بدون
اساس نقل شده باشد منظور بعضي از نويسندگان اين روايت و شنیده
آنان، همان بسام كورد بوده كه پنداشته اند معرب بهرام گور است و بعضي
چون دولتشاه نيز دليلي كه بر بهرام گور بودن اولين شاعر پارسي گوي
اقامه کرده اند تك بيتي فيوق الذكر است و براي اثابت ادعای خود
داستان سرائي بي مأخذ کرده اند در حاليكه همه ميدانيم بو مخفف ابو-
حيله از حيال عربي بمعني كره گرفته شده و بعلاوه ابوجبل هم نام محل
و هم نام طايفه از اعراب نيز بوده است با اينكه او صراحتاً در شعر كنيه
خود را بوجيله منتسب به ابوجبل ذكر کرده ، معذالك او را بسا بهرام
گور اشتباه گرفته اند .

بي شك متن اصلي اين بيت بشكل زير بوده است .

منم آن پيل دمان و منم آن شير-رگله (يايله)

نام من بسام كورد كنيتم بوجيله

اي بسا علت اين كج پنداري آن بوده است كه حرف (د)
را در دنباله كورد حرف (و) تصور کرده و بسام را معرب بهرام
پنداشته و سپس تعبير هاي عجيب براي آن ساخته اند بعد از شعراي

فوق الذکر باید نام حنظلۃ بادغیسی را بریم که این دو بیت منتسب به
اوست :

مہتری گر بکام شیر درست شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یابزرگی و عز و نعمت و جاہ یا چو مردانت مرگ رویاروی
باتوجہ بہ مضمون این دوبیت روحیۃ انقلابی و قاطعیت او را
درملیت بوضوح میتوان دریافت افسوس کہ اشعار بیشتری از وی باقی
نیست .

فیروز مشرقی

این شاعر گرانمایہ نیز نوحہ گراستقلال و تمامیت کشور خویش
بودہ و خود او میگوید :

نوحہ، گر کردہ زبان چنک حزین از غم گل
موی بگشادہ و بر روی زنان ناخونا
گہ فنینہ بسجود افتد از بہر دعا
گہ ز غم برفکند یک دهن از دل خونا
با توجہی کہ شاعر بہ وسایل جنگی داشتہ و توصیفی کہ دروجہ
خدنگ میکند بی شک منظور او از بیان غم گل غم آزادی از دست
رفتہ بودہ است :

مرغیست خدنگ ای عجب دیدی
مرغی کہ شکار او ہمہ جانا
دادہ پر خویش کر کشش ہدیہ
تانبہ بچہ اش برد بہ مہمانا
معنی این شعر چنین میشود : خدنگ مرغیست کہ شکار او جان

است و کرکس پرخویش را به او داده تا برای شکار جان (مهمان) پرواز کند تا بچه‌اش را پیش (مهمان) برای قربانی نبرد و منظور دقیق او از کلمه مهمان همان مهمانان ناخوانده است که آزادی کشور را پایمال کرده بودند .

ابوسلیک گرگانی

این شاعر گرگ‌انمایه نیز مبارز راه آزادی بوده است با توجه به دو بیت زیر :

خون خود را گریزی بر زمین به که آب روی ریزی در کنار
بت پرستنده به از مردم پرست پندگیرو کار بند و گوش دار
چنین استنباط میشود که در زمان او اعراب سعی در تحجیب مردم جهت فروکش نمودن غرور ملی و جنبش‌ها داشته اند و شاعر بهمین دلیل پس از ذمی که از کنار گذاشتن آبرو میکند ، مردم پرستی و یا گول خوردن را از بت پرستی بدتر می‌شمارد و همین اغوی شدن را مایه آبرو ریزی میدانند . در شعر دیگر با ظرافت خاصی این حقیقت را بازگو میکند :

ثمره دل ز من بسزدیدی ای بلب قاضی و بمژگان دزد
مزدخواهی که دل ز من ببری این شگفتی چه دید دزد بمزد

فصل دوم

ملیت در ادبیات از قرن چهارم تا نیمه قرن پنجم

شاید بادیدن عنوان این فصل این سؤال پیش بیاید که تقسیم‌بندی فصول با قرون چه ضابطه‌ای داشته است لذا پیش از آنکه بمطالب اصلی پرداخته شود این موضوع روشن میگردد .

يك قسمت از تاریخ ادبیات فارسی بخصوص نظم اشعار از قرن اول هجری تا خاتمه قرن سوم چندان روشن نیست لذا در يك فصل بیان شده است .

از طرفی حدود نیمه قرن پنجم حد فاضلی است بین تکمیل شعر و ظهور شعرای بنام که اشعار آنها الگوی شاعری و شعر پردازان است با دوره جدیدی از ادبیات که مجزا از فصل قبلی نگاشته میشود. از نیمه قرن پنجم تا نیمه قرن دهم یعنی آغاز سلسله صفویه دوره مبارزات عقیدتی است بین دو گروه تندرو و معتدل که کاملاً از دوره قبل و بعد جدا است و بعلمت مشخصات مخصوص بخود از فصول دیگر جدا گردیده است. فصل بعدی از نیمه قرن دهم تا آغاز سلسله قاجاریه است مفهوم ادبیات نیز در

این زمان دگرگونی مییابد و بعد دوره قاجاریه است که خود دوره جنجالی خاصی است .

و پس از آن دوره پهلوی و سهم ادبا و ادبیات در سازندگی ایران بعد از شهریور ۱۳۲۰ بیان میشود و در پایان کتاب ، مشخصات ملیت که هم اکنون موجود است عیان میگردد .

حال که علل این تقسیم بندی بیان شده مطلب دنبال میشود . همانطوریکه قبلاً نگاشته شد در این دوره شعرپردازی از لحاظ وزن و ایجاز و قافیه و ایهام و سایر صنایع شعر بمرحله تکامل خود میرسد . شعرای این عهد از لحاظ دنبال کردن ملیت در آثار خود ، بمنزله معلمان شعرای پارسی گوی قرون بعدی بشمار می آیند .

در اوایل قرن چهارم معلم اول ، مسعودی مروزی است او اولین کسی بود که تاریخ کهن ایران را منظوم کرد و اولین شاهنامه را مدون ساخت که اصل آن در دست نیست و از بین رفته است . در بعضی از کتب تاریخ اشاره به این مطلب شده است از جمله ، مطهر بن طاهر المقدسی در کتاب تاریخ خود این دوبیت را از شاهنامه فوق الذکر نقل کرده است:

نخستین کیو مرث آمد بشاهی بگیتی برگرفتش پیش گاهی

چوسی سالی بگیتی پادشاه بود کی فرمانش بهرجائی روا بود

باتوجه به شهرتی که این شاهنامه ظرف یکصد سال تا اوایل قرن

پنجم در میان عموم ایرانیان داشته و تصاویری بر آن افزوده شده بی شک تکثیر گردیده رونویسی های زیادی از آن تهیه شده چگونه فقط سه بیت (دوبیت اول شاهنامه و يك بیت آخر آن) از این همه رونوشت و شهرت باقی و تمام آن از بین رفته بشکلی که حتی يك نسخه از آن باقی

نمانده است خودمطلب شایان توجهی است .

تاریخ حماسی ایران همان گونه که فردوسی در شاهنامه نقل کرده حکایتها از جنگ بین ایران و توران دارد و همان روایت های مذهبی را تایید میکند که میگوید در قدیم کیومرث کشورش را بین سه پسر خود ایرج - سلم - تور ، تقسیم کرد ایران را به ایرج انیران را به سلم ، و توران به تور بخشید . یعنی از سه قسمت ، آنچه به ایرج رسید ایران و سهم سلم ، انیران و قسمت تور ، توران اسم و شکل گرفت و از این سه برادر فقط ایرج که شاهی ایران را داشت بکیش قدیم یکتا پرستی باقی ماند ، و دوبرادر دیگر از آئین و سنت عدول کردند . در طول زمان اصالت وصحت کیش ، ایرانیان را در عدالت و حفظ حقوق مردم پیشرفته تر کرد در حالیکه توران و مردم انیران ، در جهل و بت پرستی ، ظلم و فساد غوطه ور تر شده و خدا را از یاد بردند . این اختلافات عقیدتی موجبات جنگها و ستیزهای فراوانی در تاریخ شد . در حقیقت میتوان دریافت که شاهنامه فردوسی نسخه بدل شاهنامه مسعودی است و شاهنامه فردوسی هم با این ابیات آغاز میشود :

کیومرث شد بر جهان کدخدای

نخستین بکوه اندرون ساخت جای*

بگیتی درون سال سی شاه بود

بخوبی چو خورشید بر گاه بود*

* بیت ۹ از صفحه ۲۸ جلد اول شاهنامه فردوسی تحقیقات انستیتوی
ملل آسیا چاپ ۱۹۶۳

* بیت ۱۲ صفحه ۲۹ جلد اول از شاهنامه تحقیقی انستیتوی ملل آسیا
چاپ ۱۹۶۳

همانطوریکه شاهنامه فردوسی حاکی است اساس اکثر داستانها بر اختلاف بین ایرانیان و تورانیان است . ولحن شاهنامه فردوسی اکثراً در توصیف تورانیان با طعن و بدگوئی توأم است ای بسا علت از بین رفتن آثار مسعودی بخاطر شاهنامه اش بوده که مغایر اصل و نسب ترکان و بعد مغولان مدون کرده بود و با حمله آنان این شاهنامه کمیاب و کم نسخه کاملاً معدوم شده است .

بهر حال يك مطلب کاملاً روشن است که اشعار شعرائی ، از قرن اول هجری تا اواسط قرن پنجم بجای مانده که اولاً از طرف اعراب غیر مفید شناخته نشده و ثانیاً از کنترل مغول نیز جسته است .

رودکی سمرقندی

این شاعر استاد شعر فارسی در اوایل قرن چهارم است
استادی این شاعر گرانمایه علاوه از اشارات ظریف از آنجهت
است که معانی دقیق ملی را در جلد و ظاهری دیگر مستتر ساخته است .
تنها شعر بازمانده از او که گویای این معنی است سه بیت زیر
است :

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت
سه پیراهن سلب بودست یوسف را بعمرا ندر
یکی از کیل شد پر خون دوم شد چاک از تهمت
سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر

رخم مانند بدان اول دلسم مانند بدان ثانی

نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر

در حالیکه شاعر در این سه بیت اشاره به زندگی یوسف میکند.
(برادران یوسف را در چاه انداختند و پیراهنش را بخون گرگ آلوده
به کید و مکر یعقوب را در مرگ فرزند مطمئن ساخته و بعد که یوسف
وسیله ساربانان نجات یافت و بمصر رفت و در خدمت عزیز مصر درآمد
هنگامیکه زلیخا چنگ اشتیاق بردامن یوسف زد ، و پیراهنش را درید
از فرط خشم او را متهم به بد نظری و فسق کرد و بزندان انداخت و
سپس پیراهن یوسف ، زنده بودنش را به یعقوب بشارت داد و
چشمهای بی فروغ شده پدر در فراق یوسف مجدداً روشنائی گرفت تا
روی فرزند دلبد ببیند) شاعر رخ خود را در فراق آزادی به یوسف قعر
چاه و سیمای ظاهری خود را به پیراهن خون آلوده و دل خود را بدل
یوسف هنگام تهمت خوردن و در زندان افتادن ، تشبیه کرده و در آخر
آرزوی بشارتی نموده که دیده گانش را برای درك آزادی فروغ بخشد.

این معانی را رباعی زیر تصریح میکند :

در جستن آن نگار پر کینه و جنگ

گشتیم سراپای جهان با دل تنگ

شد دست ز کار و رفت پا از رفتار

این بس که بسرزدیم و آن بس که بسنگ

در معنی این رباعی نگاری که پر کینه و جنگ باشد چه نوع
نگاریست، چگونه نگاریست که شاعر با دلتنگی سراپای جهان را بخاطر

او جستجو میکند . تا بحدی که پای از رفتن و دست از کار باز میماند
زیرا سرش به سنک میآید و سنک به پا غیر از آزادی و ملیت نگار دیگری
را میتوان با این خواص تصور کرد با توجه به رباعی فوق الذکر و
تفسیری که بر آن بیان شد رباعی بعدی تأیید تفسیر میکند :

چون کار دلم ز زلف او ماند گره

بر هر رگ جان صد آرزو مانده گره

امید ز گریه بود افسوس افسوس

کان هم شب وصل در گلو مانده گره

از حکیمی که اشعار میهنی زیر را سروده بعید است که از رباعی
فوق منظور گریه و زاری در راه معشوق سیه چشم باشد .

زیر خاک اندرون شده آنان که همه کوشکهای بر آوردند

از هزاران هزار نعمت و ناز نه بر آخر به جز کفن بردند

وانگهی آن چه امیدی بوده که در شب وصل در گلو عقده شده

است معمولاً در تمام اشعار گریهها برای وصل و شب وصل خود عقده گشای

هجر بوده است در حالیکه در این رباعی شاعر صراحتاً میگوید

شب وصل گریههای او را تبدیل به عقده در گلو کرده این کار تنها در

صورتی امکان پذیر است که در حال ریختن اشک اشتیاق و فرط غم

معشوق جبراً به وصل دیگری درآمده باشد در چنین حالی امکان عقده شدن

اشک در گلو هست در حالیکه رودکی هرگز همسر اختیار نکرده و

دوشیزه هم نبود که بزور شوهرش دهند و اشکهای راه معشوق در شب

وصل در گلویش عقده شود .

این اشعار چنین مینمایاند که آتش میهنی در نهادش زبانه میکشیده

و تارهای برسط را بلرزه میآورد و زمانی که به پایان راه زندگیش میرسد به وصل نایل نمیگردد. اما نه وصل معشوق بلکه مقصود وصل غیر منظوری است که حتی اضطراب را آگریه را در گلویش عقده میسازد هیچ شب وصل باگریه مناسبت ندارد شاید اگر دقیقاً تقدم و تاخر اشعارش را در صد دفتر شعرش* در دست داشتیم بر راحتی میتوانستیم بفهمیم او چه میخواست و چگونه به غیر مقصود وصل گردیده است. آیامعبود اصلیش حکومت امیر نصر سامانی بوده و یا حکومت (بانویه) صفاری و یاماگان دیلمی و یا بلعمی.

نظریه ای که نگارنده درباره رودکی اتخاذ کرده ام بی سابقه نیست عنصری شاعر گرانمایه نیز این مطلب را تایید کرده و میگوید:

غزل رودکی وار نیکو بود غزل های من رودکی وار نیست
اگر چه به پیچم به باریک و هم بدین پرده اندر مرا راه نیست
و یا شاعر معاصر دیگری که میگوید:
رودکی رفت و ماند حکمت اوی

می بریزد نریزد از می بوی
این بیت نشان میدهد روش رودکی در شاعری مطابقت با نوعی حکمت داشته است، این حکمت چه بوده است آیا حکمت اسلامی است در حالیکه میگوید:

* اشاره بر روایت عوفی در مورد میزان اشعار رودکی که در لباب الالباب جلد دوم صفحه ۷ از قول رشیدی سمرقندی این رباعی را نقل کرده:
شعر او را بر شمردم سیزده ره صد هزار - هم فزون آید اگر چنانکه باید بشمری

روی به محراب نهادن چه سود دل به بخارا و بتان طراز
 ایزد ما وسوسه عاشقی از تو پذیرد نپذیرد نماز
 این چگونه حکمت و کدام آئینی است که ایزد آن بجای نماز وسوسه
 عاشقی بپذیرد، جز مکتب عشق به میهن و عشق به آزادی و آزاده‌گی .
 اشعار رودکی که حداقل آن یکصد هزار بیت ذکر شده جز معدود
 و محدودی قصیده و رباعی و چند تک بیتی متأسفانه همه از بین
 رفته است .

آنانکه نظرات فوق را درباره ملیت رودکی و توجه او بمسائل
 ملی گزافه گوئی پندارند در معنی این رباعی چه خواهند گفت .
 روتا قیامت آید زاری کن کی رفته را بزاری باز آری
 اندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگمردی و سالاری
 محققینی چون سرادوارد براون که شهرت رودکی را درساز و
 آواز دانسته‌اند و استدلالشان بر این پایه بوده است که شعر ساده و معروف
 «بوی جوی مولیان آید همی» را به لحنی خواند که امیربی موزه پای در
 رکاب کرد و بعد نتیجه گرفته‌اند : بطوریکه از ظاهر شعر پیدا است این
 شعر به تنهائی آنچنان قدرتی نداشته که شاه را بی مقدمه پای در رکاب
 کند حتماً اثر آواز بدیع و آهنگ دلکش او بوده، راهی دور از انصاف
 رفته‌اند . زیرا يك شعر هر چقدر خوب و آواز دلکش باشد، چنین قدرتی
 را نخواهد یافت مگر آنکه گوینده آن صاحب نفوذ و مقام ملی باشد .
 رودکی بی شك یکی از افتخارات ملی ما و مورد احترام شاهان وقت
 بوده است .

شهید بلخی

شهید بلخی شاعر بنام و حکیم دانشمندی است که در شاعری

همپایه رود کی و در حکمت هم نبرد حکیم محمد بن ذکریای رازی است.
در مقام شعر اکثر شعرای بعدی او را بارود کی هم پایه دانسته اند
از جمله خاقانی میگوید :

گرچه بدست پیش از این در عرب و عجم روان
شعر شهید و رود کی نظم لبید و بحر
در صفت یگانگی آن صف چارگانه را
بنده سه ضربه میزند در دو زبان شاعری
در مقام حکمت جوابگوی حکیم ذکریای رازی بوده و با او مناظراتی
داشته است از جمله در باب لذت و علم الهی و سکون و حرکت و معاد .
این شعر از شهید نشان میدهد که او نسبت به آنکه در محیط
میگذشته مغموم و اندوهگین بوده :

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه
درین گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیابی شادمانه
بعلاوه معلوم است که دانشمند و شاعری آزاده و غنی طبع بوده
و بهمین دلیل از مال دنیا چیزی در بساط نداشته است :
دانش و خواسته است نرگس و گل
که بییکجای نشکفند بهم
هر که را دانش است خواسته نیست

و آنکه را خواسته است دانش کم
و نیز بعضی اشعار طنز آمیز داشته است مثلاً در شعر زیر معلوم
نیست که هروی ، چه کسی بوده ولی مورد هجا قرار گرفته :

چند بر دارد این هر یوه خروش
 نشود بساده بر سرورش نوش
 راست گوئی کسه درگدوش کسی
 پوشکی را همی بمالد گوش
 به این ترتیب همین سه شیوه کافی بوده که اشعار و آثارش را
 از بین برد زیرا غیر ممکن بوده که آثار چنین مردی عاری از مسائل
 میهنی و دفاع از حق و حقیقت باشد .

(مصعبی) ابوطیب مصعبی

شاعر و دانشمند گرانمایه دیگری است که پس از وزارت و
 صدارت در زمان نصر بن احمد بفرمان همین پادشاه شهید شد . شاید علت
 شهید شدنش در قطعه ای که ذیلاً نگاشته میشود معلوم باشد .

جهانا همانا فسونی و بازی	که بر کس نیایی و باکس نسازی
بظاهر یکی بیت پر نقش آذر	بیاطن چو خوک پلید و گـ رازی
همه آزمایش همه پر نمایش	همه پردر ایش چو گرگ طرازی
چرا زیر کاند بس تنگ روزی	چرا ابلهان راست بس بی نیازی
چرا عمر طاووس و دراج کوتاه	چرا مار و کرکس زید در درازی
صدواند ساله یکی مرد غرچه	چرا شست و سه زیست آن مرد تازی*
اگر نه همه کار تو باز گونه	چرا آنکه ناکس تراورا نوازی
جهانا همانا از این بی نیازی	گنه کار مائیم تو جای آزی

ابوالعباس ربیع بن جنی

از این شاعر عهد سامانی جز ابیاتی که در فرهنگها، شاهد لغت
 آورده شده فقط این چند بیت توسط ابوالفضل بیهقی در تاریخ بیهقی

* مراد شاعر از مرد تازی حضرت محمد (ص) است .

و عوفی در لباب الالباب یاد کرده شده :

پادشاهی گذشت خوب نژاد پادشاهی نشست فرخ زاد
زان گذشته زمانیان غمگین زاین نشسته جهانیان دلشاد
بنگرا کنون بچشم عقل و بگو هر چه بر ما زایزد آمد داد
گر چراغی ز پیش ما برداشت باز شمعی بجای او بنهاد
ورزحل نحس خویش پیدا کرد مشتری نیز داد خویش بسداد
با تعریفی که فوقاً از مرگ شاهی و جانشینی شاه دیگر . بنظم
آورده ، پیدا است که به سلسله شاهان ایرانی علاقمند بوده است و بعید
بنظر نمی رسد که آثار او هم مانند دیگران دستخوش بی مهری مهاجمین
شده باشد .

ابوزراعۀ سعمری هم با يك دو بيتی وضع خود را تشریح
کرده است .

هر آنکس که نباشد ز اخترش اقبال
بود همه هنر او بخلق نسا مقبول
شجاعتش همه دیوانگی فصاحت حشو
سخاگراف و کریمی فصاد و فضل فضول

ابوظاهر خسروانی

این شاعر در اواخر نیمه دوم قرن چهارم میزیسته است .
اهمیت این شاعر در پایه گذاری يك سلسله توصیف بین جوانی
و پیری است او خود را طرفدار جوانی میدانسته و معتقد بوده که باید
هر کار و وظیفه ای را در جوانی انجام داد و یا بعبارت ساده تر برای

جوانان رسالتی قائل بوده است .

جوانی به بیهودگی یاد دارم دریغاً جوانی دریغاً جوانی
این شاعر ملی نیز درد میهنی داشته است و معتقد بوده است که
این درد با دارو و دعا و طالع و تعویذ علاج پذیر نیست و محتاج
همت جوانان است :

چهار گونه کس از من بعجز بنشستند
کز آن چهار بمن ذره ای شفا نرسید
طیب و زاهد و اخترشناس و افسونگر
بدارو و بدعا و بطالع و تعویذ



عجب آید مرا از مردم پیر که همی ریش را خضاب کنند
بخضاب از عجل همی نرهند خویشتن راهمی عذاب کنند
خسروانی را میتوان پایه گذار نهضتی ادبی دانست که از اواسط
قرن پنجم آغاز میگردد و در آن پیری سمبل محافظه کاری و جوانی
نشانه صراحت و سرعت عمل و سرعت تصمیم است .
باید دانست که خطاب خسروانی در دوبیتی بالا به حکیم کسانی
است که پاسخ او بجای خود خواهد آمد .

شاکر بخاری

این شاعر نیز مانند خسروانی از محافظه کاری و صبر و حوصله
بیزار بوده است .

سرد است روزگار و دل از مهر سرد نی
می سالخورده باید و ما سالخوردنی

از صد هزار دوست یکی دوست، دوستی

و ز صد هزار مرد یکی مرد، مرد نی
آثار این شاعر نیز جز از چند بیت بقیه بدست حوادث بفارغته .

ابوالمؤید بلخی

این شاعر هم مانند خسراونی ، دوبیتی دارد که حکایت از درد
درونی او میکند .

صفر مرا سود ندارد تلکا درد سر من کجا نشاند علکا
سوگند خورم بهر چه دارم ملکا گز عشق تو بگداخته ام چون کلکا
از اشعاری که حریت او اشکار میشود يك بیت زیر در دست است:
دلیری که ترسد ز پیکار شیر زن ژاژ خوانش نه مرد دلیر

ابوشکور بلخی

بر خلاف خسروانی و شاکر بخاری طرفدار تجربه و صبر و
حوصله بوده است .

مگر پیش بنشاندت روزگار که به زو نیابی تو آموزگار
تحت نفوذ سنن باستان به دانش و خرد (منظور خرد اکتسابی
است) بی نهایت توجه داشته و آنرا چنین میستاید :

خردمند گوید خرد پادشاست
که بر خاص و بر عام فرمانرواست
خرد را تن آدمی لشکر است
همه شهوت و آرزو چاکر است

جهان را بدانش توان یافتن
 بدانش توان رشتن و بیاختن
 او معتقد به استواری در پیمان و عهد بوده و شکستن آنرا
 نابخشودنی میدانسته :

زدن مرد را چوب بر تار خویش
 به از باز گشتن ز گفتار خویش
 ز دانا شنیدم که پیمان شکن
 زن جاف جافست بل کم ز زن
 او برسالت تاریخی ادبیا و شعرا در حفظ سنن باستان آشنائی
 داشته و نقش وظیفه آنانرا چنین بازگو میکند :

شنیدم که باشد زبان سخن	چو الماس بران و تیغ کهن
سخن کز دهان بزرگان رود	چونیکی بود داستانی شود
سخن کاندرو سود نه جز زیان	نباید که رانده شود بر زبان
سخن کز دهان ناهمایون جهد	چو ماریست کز خانه بیرون جهد
سخن زهر و پا زهر و گرمست و سرد	سخن تلخ و شیرین درمان و درد
سخن بفکند منبر و دار را	ز سوراخ بیرون کشد مار را

او خوب میدانسته است که برای مبارزه با دشمنان و اجانب
 اولین شرط علم و دانش است :

نگهبان گنجی تواز دشمنان
 و دانش نگهبان تو جاودان
 بدان کوش تازود دانا شوی
 چو دانا شوی زود والا شوی

نه دانا تر آنکس که والا تر است
که والا تر است آنکه دانا تر است
نبینی ز شاهان کسه بر تختگاه
ز داندگان بساز جویند راه
بدانش شود مرد پرهیز کار

چنین گفت آن بخرد هوشیار *
بدین بیان توجه این شاعر گرانمایه به مبانی اخلاقی زرتشتی
بی اندازه قوی بوده است کما اینکه به شیطان دیو خطاب میکند .
دیو بگرفته مرترا بفسوس توخوری بر زبان مال افسوس
این فرزانه علم و راهنمای اجتماعی دوری از دشمنان و آشتی
ناپذیر بودن دشمنی دیرینه را تجویز میکند .

بدشمن برت استواری مباد که دشمن درختی است تلخ از نهاد
درختی که تلخش بود کوهر را اگر چرب و شیرین دهی مرو را
همان میوه تلخ آرد پدید ازو چرب و شیرین نخواهی مزید
زدشمن گرایدون که یابی شکر گمان بر که زهرست هرگز مخور
توجه خاص ابوشکور بر راهنمایی مردم در نجات از وضعی که
داشته اند با توجه با آثاری که بدان پرداخته معلوم میشود . که از جمله
نظم کللیله و دمنه و نظم آفرین نامه است . بعید نیست که موجب مهاجرت
او از بلخ به بخارا نحوه تفکر او باشد .
بی نیازی او با توجه به بی عدالتی که در حقش روا میشده از ابیات

* منظور از این اشاره زرتشت است که دانایی را موجب درستی و
راستگویی و راست کرداری میداند .

زیر مشهود است :

راعسی عدل ملک پرور او گرگ را داد منصب نخر از



چو دینار باید مرا یادرم فر از آورم من ز نوک قلم

حکیم کسائی مروتی

این شاعر گرانمایه در قرن چهارم میزیسته است .
او شاید نخستین شاعر ایرانی باشد که آئین تشیع داشته و اشعاری
در مدح حضرت علی (ع) سروده است .
این شاعر احکام اسلامی را با سنت های ایرانی آمیخته و بصورت
پندهائی بدون آنکه در تشبیهات شعرای قبل از خود تصرفی کرده باشد
ارائه نموده است :

درم خریده آزم ستم رسیده حرص

نشانه حد ثانم شکار ذل سؤال

که در مصرع اول این بیت دو گناه زرتشتی عیان است و در
مصرع دوم دو اشاره ، اسلامی (راجع به معاد).

بطوریکه از اشعار باقیمانده این شاعر پیدا است با ابوطاهر خسروانی
اختلاف داشته، کسائی طرفدار پیروی مشروط بوده و علت اختلاف او با
خسروانی یکی همین مطلب و دیگری مذهب بوده است . کسائی در
پاسخ شعر (عجب آید مرا از مردم پیرالخ) از خسروانی ، میگوید :

از خضاب من و از موی سیه کردن من

گر همی رنج خوری بیش مخور رنج مبر

غرضم زونه جوانیست بترسم که ز من
خرد پیران جویند و نیابند اثر
به این ترتیب بی شک خطاب او در شعر زیر نیز متوجه
خسروانی است :

چرا این مردم دانا و زیرک سارو فرزانه
زنانشان مول را باشد دودرشان هست یک خانه
نباشد میل فرزانه بفرزند و بزن هرگز
ببرد نسل این هر دو ببرد نسل فرزانه
طبایع گر ستون تن ستون را هم بپوشد تن
نگردد آن ستون فانی کش از طاعت زند فانه
کنون جوئی همی حلیت که گشتی سست و بی طاقت
ترا دیدم به برنائی فسار آهخته و لانه
اگر ابروش چین آرد سزد گر روی من بیند
که رخسارم پراز چین است چون رخسار پنهانه

☆☆☆

ای طبع ساز و ارچه کردم ترا چه بود
بسا من همی نسازی و دائم همی زکی
ایدون فروکشی بخوشی آن می حرام
گوئی که شیر مام ز پستان همی مکی
اینکه گفته شد طرفدار پیری مشروط، برای آنست که او آنچنان
پیری رامی پسندیده که با درستی و کسب علم و دانش توأم باشد :
بیامدم بجهان تا چه گویم و چه کنم
سرود گویم و شادی کنم بنعمت و مال

ستوروار بدین سان گذاشتم همه عمر
 که برده گشته فرزندم و اسیر عیال
 ایا کسائی پنجاه بر تو پنجه گذارد
 بکند بال ترا زخم پنجه و چنگال
 من این شمار با آخر چگونه فضل کنم
 که ابتداش دروغست و انتهای خجال
 دریغ فر جوانی دریغ عمر لطیف
 دریغ صورت نیکو دریغ حسن و جمال
 کجاشد آن همه خوبی کجاشد آن همه عشق
 کجاشد آن همه نیرو کجاشد آن همه حال
 گذاشتیم و گذاشتیم و بودنی همه بود
 شدیم و شد سخن ما فسانه اطفال

دقیقی

استاد بو منصور محمد بن احمد دقیقی را عده‌ای از اهل تحقیق،
 در اصل زردشتی دانسته‌اند و جمعی دیگر به اتکای اسم و کنیه او که عربی
 است مسلمان شناخته‌اند. آنانکه رأی بر زردشتی بودنش داده‌اند،
 این استنباط را از ابیاتی کرده‌اند که نام زرتشت را آورده و یا از آئین
 او یاد کرده است.
 از جمله این شعر:

دقیقی چار خصلت بر گزیدست بگیتی از همه خوبی و زشتی
 لب یاقوت رنگ و ناله چنگ می خون رنگ و کیش زرد هشتی
 بعضی‌ها چنان دانسته‌اند که این ابیات اقرار اوست به زرتشتی بودن.

در حالیکه او چهار خصلت برگزیده و در میان این چهار، کیش زرتشتی را برابر لب یاقوت و می خون رنگ آورده است.

هیچ استبعادی ندارد که منظورش خصلت هائی باشد که از آئین زردشتی مستفاد میشود مانند گفتار و کردار و پندار نیک که بهیچ وجه با اسلام مغایرتی ندارد. توجه خاص دقیقی بتاریخ گذشته از نظم شاهنامه او پیدا است. دقیقی دومین کسی است که اقدام بسرودن شاهنامه کرده است:

ببینم آخر روزی بکام دل خود را گهی ابارده خوانم شها گهی خرده*
آنچه از دین دقیقی صحیح بنظر میرسد قولی است از خود او که میگوید:

برخیز و بر فروز هلا قبله زرتشت
بنشین و بیفکن شکم قاقم بر پشت
بس کس که ز زردشت بگردید و دگر بار
ناچار کند رو بسوی قبله زرتشت
(کلمه ناچار که حاکی از يك اضطرار تغییر مذهب است بر میگردد به علل شکست آئین زرتشت بدین اسلام و دگرگونی های اسلامی که خود سبب بدست نیامدن شعار واقعی اسلامی میشود.) ☆
در این چهار مصراع اگر اضطرار و ناچاری را برای ایرانیان فرض نکنیم ناچاریم برای خود شاعر قبول داشته باشیم که او در بادی

* منظور از ابارده - و از خرده خرده اوستا است.

* توضیح کامل در جلد دوم داده شده و در جلد چهارم مفصلا راجع به آن بحث خواهد شد.

امر مسلمان بوده و بعد به آئین زرتشت بازگشت کرده است .

از جمله مسائلی که در مورد دقتی مایه تعصب عامه شده مداحی است ، که مورخانی از قبیل عوفی به او نسبت داده و اشعاری بدین مناسبت نقل کرده اند ممدوحان دقتی تا آنجا که عوفی در لباب الالباب یاد کرده پنج تن بودند :

اول - امیر سدید ابوصالح منصور بن نوح سامانی . دوم - امیر رضی نوح بن منصور بن نوح سامانی سوم - امیر فخرالدوله احمد بن محمد ، امیر چغانیان چهارم امیر بوسعید مظفر پنجم ابو نصر . یکی از این ممدوحان امیر رضی منصور بن نوح است که دقتی بامر او سرودن شاهنامه را آغاز کرد . بنا بر این توجه و علاقه منصور بن نوح به تاریخ باستان ثابت میشود . طبیعی است که در دوره استیلای اعراب چنین فردی که بمسائل مینهی توجه داشته ، قابل ستایش و مداحی شاعری چون دقتی بوده که خود عاشق و دلباخته سنن باستانی بوده است .

بی شک ممدوحان دیگر او نیز از لحاظ ملی قابل ستایش بوده اند که مدح کرده است چنانکه در مرثیه درگذشت ابو نصر ، این چهار بیت شاهد واثق است :

دریغا بو نصر را دریغا که بس شادی ندیدی از جوانی
ولیکن رادمردان جهاندار چنین باشند کوتاه زندگانی
باید گفته شود کلیه آداب و رسوم باستان در کتابهای نظیر پازند و خرده اوستا درج بوده است و این شاعر با توجه و دانشی که در سنن باستانی داشته ، اعتقاد یافته که تنه راه نجات از قیدی گمان بازگشت براه و رسم قدیم است و بهمین دلیل این دو بیت را سروده :

بیزدان که هرگز نبیند بهشت کسی کاو ندارد ره زرد هشت



ببینم آخر روزی بکام دل خود را گهی ابارده خوانم گهی خرده
با چند بیتی که حکیم فردوسی در علت شهید شدن این شاعر نامی
آورده است نشان داده که او بر سرافکار و عقاید صریح و مبارزات پی گیر
خود جان را از دست داده :

جوانیش را خوی بد یار بود همه ساله تا بد بپیکار بود
بدان خوی بد جان شیرین بداد نبود از جهان دلش يك روز شاد
درباره خوی بدی که فردوسی برای او سر بسته ذکر کرده است تفاسیر
زیادی شده است ولی هیچ خوی بدی نیست که حتی اجازه یکروز دلشادی
را به انسان ندهد مگر عصبانیت و لجاج در صراحت بیان و تندى با
کسانی که با او در مسائل مهم هم عقیده نبوده اند تعصب زاید - صراحت
زیاد - پیگیری مبارزه - سبب مشقات زندگی و دسیسه برای کشتنش شده
است و بالاخره بدست يك بنده اجیر، زندگی پراختخارش پایان یافته.
يكايك از او بخت برگشته بود بدست يکي بنده برگشته شد
بر او تاختن کرد ناگاه مرگ نهادش بسر بر يکي تیره ترك
در نهایت مطلب جا دارد که يکي از قصاید ارزنده این شاعر
توانای ناسیونالیست را که در آن نحوه کشورگشائی و کشور داری
شاهنشاهان باستانی را بعنوان پند بنظم کشیده است بیاد آوریم :

بدو چیز گیرند مر مملکت را يکي پرنیانی يکي زعفرانی
يکي زرّ نام ملك بر نبشته دگر آهن آبداده یمانی
کرا بویه وصلت ملك خیزد يکي جنبشی بایدش آسمانی
زبانى سخنگوی ودستی گشاده دلی همش کینه همش مهربانی

عقاب پرنده نه شیر ژیانی	که ملکت شکاریست کاورانگیرد
یکی تیغ هندی دگر زرکانی	دو چیز است کاورا ببند اندر آرد
بدینار بستنش پای ارتوانی	بشمشیر باید گرفتن مر او را
نباید تن تیر و پشت کمانی	کرا بخت و شمشیر و دینار باشد
فلک مملکت کی دهد رایگانی	خرد باید آنجا وجود و شجاعت

امیر ابویحیی عطا بن فضل چغانی

پسر عم ابوالمظفر چغانی مددوح دقیقی است که در سال ۳۸۱ از همین پسر عم خود شکست خورده فراری شد و سپس بقتل رسید * از اشعار او که گویای احساسات میهنی او است چند بیتی در دست است:

بر مملکت سوار نگشتی تو از گزاف

و آزادگان تهنده نگشتند خیر خیر

ایدون بموقعی بمدارای روزگار

کز نیش نوش مکی و ز باده شیر شیر

شاید این دوبیتی خطاب امیر ابویحیی به امیر ابوالمظفر پسر عم خود باشد:

یک شهر همی فسون و رنگ آمیزند

تا بر من و بر تو رستخیز انگیزند

با ما بحدیث عشق ما چستیزند

هر مرغی را بپای خویش آویزند

آغاجی

این شاعر از امرای دربار سامانیان و با نوح بن منصور هفتمین پادشاه سامانی هم عهد بوده است (۳۶۶ - ۳۸۷) هجری .

از ذین الاخبار صفحه ۴۱

از این شاعر هم اشعار کمی در دست است . از ظاهر يك سه بیتی
چنین پیدا است که او در فشاری بسر میبرده که نمیتوانسته است مدح
آزادگان مورد نظر خود را بگوید !

اگر شب از در شادیست و باده خسرویا
مرا نشاط ضعیفست و درد دل قویا
شبا پدید نیاید مگر کرانسه تو
برادر غم و تیمار من مگر تو یا
ثناء حران نیکو بسر توانم برد

هر آنگهی که تو تشبیت شعر من بویا
این شاعر نیز طرفدار اصل تجربه و نظر پیران با تجربه بوده :
نان ناکس بتر زمرگ فجیع ذل تهمت بتر ز ذل نیاز
هر که بشتافت باز پس ترماند زود بی تیر ماند تیر انداز

خسروی سرخسی

که در قرن چهارم میزیسته از حکما شمرده شده و این سه بیتی
گویای ادراك او از محیط است :

ای بسا خسته گز فلک بینم بی سلاحی همیشه افکاریست
وی بسا بسته کز نوائب چرخ بند پنهان و او گرفتار است
وی بسا کشتگان که گردونراست نرود خون و کشته بسیار است

ابوالقاسم قمری جرجانی

این شاعر در چند بیتی از يك قصیده، مطلبی را عنوان کرده که
ما در مقدمه ذکر کردیم و آن مطلب این بود که شعرای این عهد برای
ادای مطالب درونی خود از تشبیهات استفاده کرده مطالب خود را

ضمن توصیف نگار -- می - آتش - گل - خار - صراحی - سبو - و
غیره بیان داشته اند :

جهان ما بمثل می شدست و ما میخوار
خوشیش بسته به تلخی و خر می به خمار
کلاه و تخت بتان و دعا و دولت و عز
زبر زیرت و پیش و پس یمین و یسار

ابوالعلاء شوشتری

این شاعر با محافظه کاری مخالف بوده کما اینکه در دوبیتی زیر
افکار کهنه و پیر را کاملاً آشکارا ذم میکند :

همی گریست و همی نرگسانش لاله گداخت
بـزیر لاله بـگداخته نهفته زیر
خلق شود ز نشست دراز حلت مرد
که گنده گردد چون دیر ماند آب غدیر

رابعه قزداري

این زن صوفی و آزاده از مسائل میهنی غفلت نداشته این حقیقت
از تشبیهاتی که در شعر زیر گنجانیده پیداست :

زبس گل که در باغ مأوی گرفت چمن رنگ ارتنگ مانی گرفت
سر نرگس تازه از زر و سیم نشان سر تاج کسری گرفت

حسین ایلاقی

این شاعر گرانمایه اشعار ناسیونالیستی داشته که يك نمونه آن در
ترجمان البلاغه بنام او ثبت شده است :

امروز اگر مراد تو بر ناید فردا رسی بدولت آبا بر

چندین هزار امید بنی آدم طوقی شده بگردن فردا بر



رادمردی ز مرد دانی چیست با هنر تر ز خلق گویم کیست

آنکه با دوستان بداند ساخت و آنکه با دشمنان بداند زیست

ابوالفتح بستی

این دانشمند، صاحب‌دیوان سه‌امیر بود اول با تیوز امیربست، بعد ناصرالدین سبکتکین فاتح با تیوز و سومی سلطان محمود غزنوی. صاحبان تاریخ نوشته‌اند که در آخر کار، سلطان محمود بغلتی براو خشم گرفت ولی از آن علل نامی نبرده‌اند در حالیکه علت اساسی خشم سلطان محمود را در لابلای این چهاربیت میتوان یافت :

یکی نصیحت من گوش دار و فرمان کن

که از نصیحت سود آن کند که فرمان کرد

همه بصلح گرای و همه مدارا کن

که از مدارا کردن ستوده گردد مرد

اگر چه قوت داری و عدت بسیار

بگرد صلح گرای و بگرد جنگ نگرد

نه هر که دارد شمشیر حرب باید رفت

نه هر که دارد پا زهر زهر باید خورد

بی‌شک صراحت او در صلح دوستی و رشادت او در بیان این

مقصود یکی از علل رنجیدن خاطر سلطان محمود بوده است .

حکیم ابوالقاسم فردوسی

این شاعر توانا و دانا اهل یکی از قراء طوس است که سومین و

کاملترین شاهنامه‌ها را سروده و متن آن در دسترس ماست .

فردوسی همانطوریکه خود میگوید :

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
احیاء کننده زبان پارسی و افتخارات کهن ما است .
اودر آئین، یکی از محبان حضرت علی علیه السلام است گو اینکه
اورا به مذاهب دیگری نیز نسبت داده اند ولی خود صراحتاً این مطلب را
روشن ساخته :

مرا غمز کردند کآن پرسخن بمهر علی و نبی شد کهن
من از مهر این هردوسه نگذرم اگر تیغ شه بگذرد بر سرم
نترسم که دارم ز روشن دلی بدل مهر جان نبی و علی
فردوسی را میتوان دقیقاً پایه گذار اشعاری دانست که در آنها
تشبیهات شعری بوسایل جنگی و خون و اجساد و امثال آن گزاشیده و با
این فن و طرز سبب تحرك عرق ملی گشته اند . برای نمونه میتوان از
شعری که در آن شب را توصیف کرده یاد کرد. در این شعر تاریکی را
به لشگری تشبیه نموده که روی زمین را تصرف میکند و خورشید را
شکست میدهد . و با استفاده از کلماتی مانند آرایش (بمعنی جبهه بستن
و آرایش جنگی) - بسیج - جرس - نگهبان - پاس - چادر - سپاه -
این لشگر کشی را مجسم میسازد :

دگر گونه آرایشی کرد ماه بسیج گذر کرد بر پیشگاه
سپاه شب تیره بر دشت و راغ یکی فرش افکند چون پرزاغ
فرو ماند گردون بسجای شده مست خورشید را دست و پای
یکی از شاهکارهای فردوسی در این فن این چند بیت است که از
جنگ ایرانیان و تورانیان نقل میشود :

بر آمد خروشیدن دار و گیر
 تو گفתי که ابری بر آمد ز کنج
 دو لشگر بیکدیگر آویختند
 غریویدن مرد و غرنده کوس
 ز آسیب شیران پولاد چنگ
 زمین کرده بد سرخ رستم بچنگ
 بهر سو که مرکب بر انگیختی
 بشمشیر بران چو بگذاشت دست
 اگر بر زدی بر سر آن سرفراز
 چو شمشیر بر گردن افراختی
 ز خون دلیران بدشت اندرون
 همه روی صحرا سرودست و پای
 ز سم ستوران در آن پهن دشت
 فرو رفت و بر رفت روز نبرد
 بروز نبرد آن یل ارجمند
 برید و درید و شکست و بیست
 هزار و صد و شصت گرد دلیر
 برفتند ترکان ز پیش مغان
 وز آنجا به جیحون نهادند روی
 شکسته سلیح و گسسته کمر
 فردوسی نیز از جمله شعرائی است که بدلیل ذم ترکان به نام
 تورانیان، سند بی چیز و فشار و مهاجرت را برای خود خریدند .

علت اینکه آثار فردوسی مانند شعرای آزاده قبل از او از بین نرفت و باقی ماند آن بود که از شاهنامه نسخ متعددی تهیه شده بود و مسلماً چند نسخه از آن بدست امیران محلی ایرانی الاصل نگهداری شده و وسیله همین مسلیون اصیل تکثیر و بدست نسل بعدی سپرده شده است . فردوسی از میهن دوستان است که علاوه از داشتن مذهب تشیع به مبانی آئین کهن ایرانیان توجه خاص داشته کما اینکه در اشعارش به بعضی از شعارهای آئین زرتشت اشاره میکند اول توجه به خرد اکتسابی :

سخن چون برابر شود با خرد	روان سراینده رامش برد
چو گوئی که وام خرد تو ختم	همه هرچه بایستم آموختم
یکی نغز بازی کند روزگار	که بنشاندت نزد آموزگار

☆☆☆

توانا بود هر که دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود
توجه به پندار نیک :

کسی را که اندیشه ناخوش بود	بدان ناخوشی رای او کش بود
همی خویشان را چلیپا* کند	به پیش خردمند رسوا کند

☆☆☆

توجه به کردار نیک:

هر آنکه کت آمد بید دسترس	ز یزدان بترس و مکن بدبکس
چو نیکی کنی نیکی آید بدست	بدی را بدی باشد اندر خورت

☆☆☆

توجه به گفتار نیک:

تو چندان که باشی سخنگوی باش	خردمند باش و جهانجوی باش
سخن چون برابر شود با خرد	روان سراینده رامش برد

* اشاره به جامه چلیپا پوشیدن خسرو پرویز

داستان حکیم با سلطان محمود غزنوی مشهور خاص و عام است با تجلیل بجائی که از این شاعر گرانمایه در زمینهٔ ملیت شده و نسخ فراوانی که به تحقیق محققین بنام و فرهنگستانهای ملل مختلف منتشر شده این تاریخ را به اندازهٔ کافی معروف کرده است و تمام نکات مربوط به ملیت آن مسجل شده، این اشارهٔ ناقص در این مجال فقط برای آنست که خدای ناکرده نام بزرگ او از قلم افتاده تصور نشود. در شاهنامه فردوسی از کلیهٔ اعیاد باستانی و سنت های ستوده اخلاقی و حتی آئین زرتشت به صراحت تعریف های مکرر بعمل آمده است. باید دانست با وضع موجود آن زمان یعنی قدرت غلامان ترك و اقبال آنان از نسب پادشاهی و یا عبارت دیگر اصل و نسب سازی، کار فردوسی در بزرگداشت شاهنشاهان ایران، يك شهامت تاریخی نیز محسوب میگردد. زیرا فقط آنچه‌هایی از نظر او ستوده آمده است که با سنن و آداب باستانی تلفیق داشته همان سنن و آدابی که خود کراراً از آنها یاد کرده است. شاهنامه فردوسی بیقین يك مأخذ معتبر تحقیقی در تمدن باستانی ایران است.

فرخی سیستانی

فرخی سیستانی را در تاریخ ادبیات فارسی جزء عیاران سیستان شناخته‌اند او منصب عیاران داشته است و در چند جنگ شرکت نموده از جمله اشعار فرخی که صراحتاً تأیید مطلب میکند اشعار زیر است :

شاهیست به کشمیر اگر ایزد خواهد

امسال نیارامم تا کین نکشم زوی

غزواست مرا پیشه و همواره چنین باد
 تا من دُوم از بدعت و از کفر جهان شوی
 کوه و دره هند مرا آرزوی غزو
 خوشتر بود از باغ و بهار و لب مرزوی
 خاری که بمن در خلد اندر سفر دهند
 به چون به حضر در کف من دسته شب بوی
 با دشمن دین تا زنم باز نگر دم
 و ر قلعه وی آهن چینی بود و روی
 روح ناسیونالیستی فرخی در دویستی زیر کاملاً آشکار است:
 من قیاس از سیستان دارم که او شهر منست
 و ز پی خویشان ز شهر خویشتن دارم خبر
 شهر من شهر بزرگست و زمینش فامدار
 مردمان شهر من در شیر مردی نامدار
 در ابیات زیر میتوان عقاید فرخی را در مورد هنر شعر به آسانی
 درك كرد:

شرف و قیمت و قدر توبه فضل و هنر است
 نه به دیدار و بدینار و بسود و بزیان
 هر بزرگی که بفضل و به هنر گشت بزرگ
 نشود خورد به بد گفتن بهمان و فلان
 گر چه بسیار بماند بنیام اندر تیغ
 نشود کند و نگردد هنر تیغ نهان
 ورچه از چشم نهان گردد مه اندر میخ
 نشود تیره و افروخته باشد بمیان

شیر هم شیر بود گر چه بزنجیر بود
نبرد بند و قلاده شرف شیر ژیان
باز هم باز بود گر چه که او بسته بود
شرف بسازی از باز فکندن نتوان

منشوری سمرقندی

از منشوری سمرقندی چند بیت بیشتر باقی نیست که نشان میدهد
او به سنن باستانان علاقمند بوده است:
چرا زرد شد دهری مهرگان از ایرا که چون کوه شد آسمان



دو چیز یافت از این آتش سده دو همال
ستاره یساره زرین و آسمان خلخال

مخلدی گرمانی

روح ناسیونالیستی این شاعر از دو بیت زیر آشکار است و لسی
متأسفانه چند بیت از او باقی نمانده است:
از آن چندان نعیم این جهانی که ماند از آل ساسان آل سامان
ثنای رودکی ماندست و مدحت نوای باربد ماندست و دستان
عنصری

این شاعر از ملازمان جنگی محمود غزنوی بوده است. عنصری
به سنت‌های ملی و باستان‌احترام می‌گذاشته و ضمن مدایح و قصاید از آنها
به نیکی یاد می‌کرده است:

سده جشن ملوک نامدارست زافریدن و از جم یادگارست
به مبانی تربیتی و اصول و عقاید قدیم آشنائی کامل داشته است و
در چهاربیتی زیر دو خصلت باستانی را که از ضروریات آزاده‌گی

است میستاید :

تانسرای سخن دهانت نبود تا نگشائی کمر میانت نبود
تا از کهر و سخن نشانت نبود سوگند خورم که این و آنت نبود

☆☆☆

در چند بیت دیگر ناسزای ادبی به اعراب میدهد:

عجب مدار که نامرد مردی آموزد

از آن خجسته رسوم و از آن ستوده سیر
منظور شاعر از ذکر کلمه نامرد بر راحتی در مصراع دوم آشکار
میشود و این معنی را میدهد که عجب نیست، عرب غیر ایرانی رسوم
و سیره ستوده و خجسته اصیل باستانی ایرانیان را بیاموزد زیرا:
به چند گاه دهدبوی عنبر آن جامه که چند روز بماند نهاده باعنبر

☆☆☆

در شعر دیگر، اعراب را بدلیل اینکه پوست تیره رنگ داشتند
بزاغ و ایرانیان را بدلیل آزاده گی و سفیدی رنگ پوست به باز سپید
تشبیه کرده چنین میگوید:

میان زاغ سیاه و میان باز سپید

شنیده ام ز حکیمی حکایت دلبر

بیاز گفت همی زاغ هر دو یارانیم

که هر دو مرغیم از جنس و اصل یکدیگر

جواب داد که مرغیم جز بجای هنر

میان طبع من و تو میانه ایست دگر

خورند از آنکه بماند ز من ملوک زمین

تو از پلیدی و مردار پر کنی زاغر

مرا نشست بدست ملوك وديروسراست
ترا نشست بويرانه و ستودان * بر
زراحتست مرا رنگ و رنگ توز عذاب
كه من نشانه زمعروفم و تو از منكر
ملوك ميل سوى من كنند وسوى تو نه
كه ميل خير بخيرست و ميل شرسوى شر

منوچهرى

اشعار منوچهرى دامغانى اکثراً برنگ جنگ مزین است این شاعر
كه در جوانى دارفانى را وداع گفته جزء طرفداران مكتب جوانى بوده
و با پيران منازعه داشته.

حاسدم گوید كه ما پيريم و تو برناترى
نيست با پيران بدانش مردم برنا قرين
گر به پيرى دانش بد گوهوان افزون شدى
روسيه تر نيستى هر روز ابليس لعين
اين شاعر گرانمايه به جشن هاى ملي توجه داشته:
نيك بيامدست به پنجاه روز پيش جشن سده طلايه نوروز نامدار



اين جشن فرخ سده را چون طلايگان
از پيش خويشتن بفرستاد كامسكار
از تاريخ كهن نيز يادها كرده است :
شبهى چون چاه بيژن تنگ و تاريك چو بيژن در ميان چاه او من
اشعار منوچهرى بنابر پيروي او از مكتب جوانى همه

* ستودان - گورستان

امیدوار کننده و دور از یاس و ناامیدی است برای نمونه چند قطعه از توصیف نوروز او را یاد میکنم:

آمد نوروز و هم از بامداد آمدنش فرخ و فرخنده باد

باز جهان خرم و خوب ایستاد مرد زمستان و بهاران بزاد

ز ابرسیه روی سمن بوی دار

گیتی گردید چو دارالقرار

روی گل سرخ بیاراستند زلفک شمشاد بپیراستند

کبکان بره کوه به تک خاستند بلبلکان زیروستا خواستند

فاختگان همبر بشاستند

نای زنان بر سر شاخ چنار

لاله به شمشاد بر آمیختند ژاله بگلزار بر آویختند

بر سر آن مشگ فرو ریختند وز بر این در فرو ریختند

نقش و تمامیش بر انگیختند

از دل خاک وز رخ کوهسار

پیکر در پیکر بنگاشتیم لاله بر لاله فرو کاشتیم

گیتی را چون چمن انگاشتیم دست بیاقوت تر انباشتیم

باز بهر گوشه بر افراشتیم

شاخ گل و نسترن آبدار

آثار منشور در قرن چهارم تا نیمه دوم قرن پنجم و ارتباط آن با ملیت

بطوریکه مشاهده شد از اوایل قرن چهارم یکطرفه تاختن بطرف

زبان عربی بتدریج جای خود را به اشعار پارسی داد و توجه خاص حکام

و شاهان سامانی به پارسی دری موجب نگارش و توسعه فارسی گردید
 بخصوص توجه مخصوص امیران خراسان و مازندران و سیستان
 به زنده کردن زبان ایرانی در مقابل زبان عربی و نگارشات دیوانی
 آنان بزبان پارسی موجب محکم شدن پایه های فارسی دری گردید و
 بسیاری از کتب ایرانی که از زبان پهلوی به عربی ترجمه شده بود مجدداً
 بزبان فارسی برگردانده شد بعلاوه کتابهای بسیاری به زبان پارسی نوشته
 شد . این کتب شامل تاریخ- کتابهای مذهبی و علمی از قبیل منطق -
 نجوم - ریاضیات - الهیات - فلسفه - طب و داروشناسی و لغت شناسی
 میگردید . آنچه بنظر مهم میرسد بکاربردن واژه های علمی پارسی در این
 کتابها است، که خود گنجینه بی قیمتی برای زبان فارسی بشمار می آید .
 کلمات عربی در نثر این دوره بسیار محدود است .

در این مقال جای دارد که نظر استاد دکتر ذبیح الله صفا را در مورد

مستندات ملی نقل کنیم *

« از جمله قدیمترین کتب نثر فارسی که در قرن چهارم نگارش
 یافته شاهنامه ها و داستانهای قهرمانی منشور بوده است . علت آنست
 « که ایرانیان در دنبال نهضت ملی خود که در تمام قرن دوم و سوم امتداد
 داشت و بدست آوردن استقلال سیاسی و ادبی بفکر تدوین تاریخ
 « قدیم و ذکر سرگذشت نیاکان خویش افتادند و در این کار علی -
 « الخصوص کسانی که از خاندانهای بزرگ بودند سمت مقدم و
 « پیشوائی داشتند تألیف این کتب بتقلید از خدا ینامه پهلوی و ترجمه
 « های عربی آن صورت گرفت و سپس بصورت گرد آوردن داستانهای

* جلد اول تاریخ ادبیات فارسی دکتر ذبیح الله صفا ص ۶۱۰

« پراکنده قدیم در باب شاهان و پهلوانان و یا ترجمه و نقل آنها از »
 « پهلوی به دری در آمد . این کتب پایه و اساس واقعی منظومهای »
 « حماسی ما و مایه تحریک فارسی زبانان بنظم داستانهای »
 « کهن گشت . »

« از میان شاهنامه‌های منشور فارسی که در قرن چهارم تألیف »
 « شده گویا قدیمتر و مهمتر از همه شاهنامه ابوالمؤید بلخی بوده »
 « است . شاهنامه ابوالمؤید کتابی عظیم در شرح تاریخ و داستانهای »
 « ایران قدیم بوده و آنرا شاهنامه بزرگ و شاهنامه مؤیدی هم »
 « می‌گفته‌اند . این کتاب بزرگ شامل بسیاری از روایات و احادیث »
 « ایرانیان راجع به پهلوانان و شاهان بود که اغلب آن‌ها در شاهنامه »
 « فردوسی و سایر منظومهای حماسی متروک مانده و از آنها نسامی »
 « نرفته و یا باختصار سخن گفته شده است مانند اخبار آغش و هادان (از »
 « پهلوانان عهد کیخسرو) و کی‌شکن (برادرزاده کیکاوس) و (گر شاسب) . »
 دومین شاهنامه منشور که در کتب قدیم بنام آن بر میخوریم
 شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد البلخی الشاعر است که تنها یکبار در
 آثار الباقیه از آن سخن رفته است از احوال او آگاه نیستم اما چون در
 آثار الباقیه که مؤلف آن در سال ۳۹۱ میزیسته نام برده شده مسلماً پیش
 از این تاریخ بوده چنانچه از گفتار ابوریحان مستفاد میشود شاهنامه این
 مرد کتابی متقن و معتبر و مستند به اسناد مهم زمان بوده و آنچه در باب
 کیومرث آورده با روایات مذهبی زرتشتیان کاملاً وفق میدهد و از
 این روی باید گفت که شاهنامه ابوعلی ظاهراً بیشتر مبتنی بر روایات
 مکتوب بوده تا روایات شفاهی .

سومین شاهنامه منشور معروف و مهم این عصر شاهنامه ابو- منصور بن محمد بن عبدالرزاق است .

در ایبانی از اول شاهنامه فردوسی سخن از تألیف کتابی بامر پهلوانی دهقان نژاد میرود ، که فردوسی بعداً در اشعار دیگر استفاده خود و دقتی را از این کتاب بیان میکند که منظور از آن سپهبد ابو منصور محمد بن عبدالرزاق سپهسالار خراسان است . در اوایل کار در حدود ۳۳۵ یا چند سالی بیشتر از آن از جانب ابوعلی احمد بن محمد بن مظفر بن محتاج چغانی ، سپهسالار و حاکم طوس بود و بعد به سپهسالاری خراسان رسید و بالاخره چون وشمگیر بن زیاد اطلاع یافت که او بخیال اتفاق با رکن الدوله دیلمی افتاده است با یک هزار دینار یوحنا طیب را وادار ساخت که به او زهر خورانیید و او را هلاک کرد (سال ۳۵۰)

ابو منصور در آغاز شاهنامه نسب خود را به شاهنشاهان قدیم میرساند .

سرپرستی و مسئولیت گردآوری این شاهنامه بعهده ابو منصور محمد بن عبدالله المعمری وزیر محمد بن عبدالرزاق بود و نویسندگان آن از دانشمندان و پیشوایان مذهب و دهقانان بودند از جمله ماخ پیر خراسان - یزدان داد پسر شاهپور - ماهوی خورشید شادان پسر برزین ثبت شده است و مأخذ کارایشان کتب و دفاتر قدیم و بعضی از روایات موثق شفاهی بوده است . این شاهنامه از بین رفته و فقط مقدمه آن باقی مانده است غیر از این شاهنامه ها از چند داستان قهرمانی که در آن دوران وجود داشته نام برده شده که بعضی به نظم کشیده شده و برخی بلا استفاده

مانده و بمرور از بین رفته است از جمله کتابی بنام اخبار رستم بوده که بدست آزاد سرو تألیف شده بود و فردوسی با این بیت از او یاد میکند:

یکی پیر بدنامش آزاد سرو که با احمد سهل بودی بمر و

دیگر کتاب اخبار بهمن است که بعدها شاعری بنام ایرانشاه بن ابی‌الخیر آنرا بنظم پارسی کشید .

کتاب اخبار فرامرز در ۱۲ جلد در این دوره نوشته شد که حتماً فرامرزنامه از روی آن بنظم کشیده شده است .

دیگر کتاب گرشاسب که اسدی طوسی آنرا بنام گرشاسبنامه بنظم کشید .

دیگر اخبار سام است که در شرح پهلوانیها و سفرهای این پهلوان بود که بنظم در آمده است و کتابهای دیگر بنام اخبار نریمان و اخبار کیقباد که جز مختصری که فردوسی بنظم کشیده بطور جدا گانه منظوم نگردیده است .

دخول و تصرف در علوم اسلامی بر مبنای ملیت

قسمت اعظم این تصرفات وسیله تفاسیری فراهم شد که امثال اسحق بن ابراهیم بن منصور بن خلف نیشابوری در قصص الانبیاء عمل کرده است صاحبان تفاسیر قرآن این دوره چندان روشن نیستند ولی نسخی از تفاسیر این عهد در کتابخانه‌ها و موزه‌های بزرگ دنیا وجود دارد *

پراهمیت ترین آن ترجمه تفسیر طبری است این تفسیر بفرمان

* رجوع شود به صفحه ۶۲۱ ج اول تاریخ ادبیات دکتر ذبیح‌الله صفا

ابوصالح منصور بن نوح از نسخه عربی آن بنام جامع البیان فی تفسیر القرآن نوشته محمد بن جریر طبری بفارسی ترجمه گردید .

آغاز تفسیر قرآن در میان علمای ایرانی به شرح و مباحثات در اصول دین کشیده شد و بتدریج جای تصوف را باز کرد . اولین کتاب در این باب توسط ابوبکر بن ابواسحق محمد بن ابراهیم بن یعقوب بخاری کلابادی متوفی بسال ۳۸۰ هجری نوشته شد که بنام التعرف مذهب التصوف . این اولین کتابت عربی در راهنمایی تصوف در ایران است کما اینکه صوفیه درباره آن گفته اند :

«لولا العرف لما عرف التصوف»

ولی مبدء کتابت صوفیه پیارسی نورالمربدین و ففیحة المدعین که بنام شرح مستملی معروف است میباشد .

این کتاب را امام ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبد الله المستملی البخاری متوفی بسال ۴۳۴ هجری در چهار مجلد نوشت .

بعلاوه کتاب دیگری بنام کشف المحجوب نوشت و تفسیری بر قرآن فراهم کرد . باتوجه به اهمیتی که صوفیه در مبارزات ملی دارند، این دو کتاب را میتوان مبدء تصوف در ایران نامید صوفیه اکثراً دارای مذهب شیعه اثنی عشری بوده و نقش اساسی در حفظ سنن ملی داشته اند که بجای خود از آن یاد خواهد شد بطور خلاصه میتوان تصوف را تلاشی برای برقراری مذهبی غیر از مذهب بغداد قلمداد کرد .

صوفیه سعی داشتند بدون آنکه از حدود اصول آئین اسلام خارج شده باشند روشی ملی پیش گیرند تا بتوانند با اجانب فرق داشته

باشند یا بعبارت دیگر اسلامی مخصوص بخود ایجاد کنند تا بتوانند قومیت خود را از اعراب مجزا سازند .

تلفیق ادبیات و علوم باملیت و اسلام

در این مقال باید از رساله های معراجیه - حکمة الموت - رساله المبدء والمعاد - المعاد - اثبات النبوه - رساله نبض ابن سینا نام برد این دانشمند پرارج ایرانی با تسلطی که در فلسفه و طبیعیات و منطق و فقه اسلامی داشت مسائلی را طرح کرد که راه را بر جویندگان اسلام ایرانی آسان ساخت . کوشش علمای دیگر در علوم نجوم هندسه و ریاضی و طبیعی، حکمت ، فلسفه و تطبیق آنها باموازین اسلامی راه را برای استدلال های تازه تری فراختر و هموارتر ساخت . تاریخ و تذکره نویسان با کوشش مستمر ، گذشته های پرافتخار ایرانیان را بخاطر ها آوردند و شعرا و نویسندگان در عین تشدید اثرات این افتخارات در احیای عرق ملی و ملیت ، ترغیب در باز یافتن افتخارات کهن نمودند و نتیجتاً در پایان این عصر نظرات ملی بدین ترتیب خلاصه شد :

اول - کسانی که در آئین باستان باقی مانده و تنها راه علاج را دفع اسلام و بازگشت به آئین قدیم دانستند .

دوم - جماعتی که اسلام را قبول کرده و این قبولی را دلیل بر تحمل فشار اعراب نمیدانستند و بطور کلی در نظر آنها ملیت با مذهب دو موضوع جداگانه بحساب میآید .

سوم - کسانی که نظریه فوق را کافی ندانسته اعتقاد داشتند که میبایست ایرانی اسلام مخصوص بخود داشته باشد تا بتواند از زیر بار حکومت بغداد شانه تهی کند .

چهارم - جماعتیکه معتقد بودند خطبه‌ها باید بنام خلفای بغداد خوانده شود ولی قوانین محلی و ملی اجرا گردد .

پنجم - معدودیکه براساس منافع فردی و شخصی با اعراب همکاری داشته مخالف بر چهار گروه فوق بودند . در پایان این فصل نیز باید گفته شود که کلیه نویسندگان و شعرا و علما و حکما و فقها نیز در این پنج گروه خلاصه شده بودند .

فصل سوم

ملیت در ادبیات از اواسط قرن پنجم تا قرن نهم

همانطوریکه در پایان فصل اول خلاصه شد نظرات اجتماع ایرانی در مسائل ملی به پنج دسته تقسیم میگردید چهار دسته از این پنج دسته مسائل ملی را از دین جدا نمیکردند زیرا که اصول کشورگشائی عرب ظاهراً بفضائلی اتکاء داشت که از اسلام مستفاد میگردید و هر آنچه میکردند، ظاهراً برای فتوحات اسلامی بود. در حالیکه میتوان گفت باطناً ابدأً به نتایج مستحصله از اجرای صحیح اصول اسلامی توجه نداشتند.

ادراکات ایرانیان بعلمت آشنائی بعلوم استدلالی و عقلی در مورد مبانی اسلام و آنچه که بعد از ۵۰۰ قرن در ایران اجرا میشد کاملاً متمایز از هم شده بود. به این معنی که آنان دریافته بودند عدالت اجتماعی که منظور شارع بوده و اصولاً قرآن برای برقراری آن نازل گردید با آنچه عمل میشود، مغایرتی کلی دارد. یا بعبارت ساده تر حکومت اعراب درست مخالف عدالت اجتماعی است در حالیکه ظاهر آن با دین تلفیق داده میشود اگر ساده تر بگوئیم ظاهر شرعی، سرپوشی شده

بود بر تمام مظالم ، بی عفتی ها و نادرستی ها . آنها هر آنچه میکردند بخاطر دین جلوه گر میساختند در حالیکه دین حربه برنده ای بود بنفع امیال و شهوات عباسیان و امرای دست نشاندۀ آنان . این ادراک صحیح تنها و از يك ریشه آشنائی بعلوم آب نميخورد بلکه علاوه بر آن ، توجه و اعتقادات چندین هزار ساله ايراني به آنها حکم میکرد که بسیاری از آنچه انجام میشود برخلاف رضای خدای یگانه است و این مسلمانان عرب از مشرک بدترند زیرا مشرک را میتوان بسزای اعمالش رسانید ولی با این موحدین بی دین چه میتوانستند بکنند . قبل از این ایام روزگار ، بر ایرانیانی که به آئین باستان باقی مانده بودند . چندان سخت نمیگرفت و این لی در زمان و طی ۳ قرن که تعصبات مذهبی - فرق اسلامی و کشمکشهای داخلی آن بالا گرفت ، بتدریج عرصه بر این گروه تنگ شد تا بجائی که عده کثیری از آنها ناچار از جلای وطن و مهاجرت بحدود هند شدند ، و یا اگر باز ماندند اضطراب آئین خود را پنهان داشتند گو اینکه این سختی و گرفتاری در مناطق کشور شدت و ضعف داشت مثلاً در حدود خراسان و مناطق مرکزی غربی شدید تر و در حدود شرق و جنوب شرقی ضعیف تر بود ، معذالك ضعیف ترین نقاط از آن بی بهره نبود . چهار فرقه سنی : حنفی - شافعی - حنبلی و مالکی که قبلاً حنبلی و مالکی خود را از شافعیان میدانستند رسمیت یافت .

اختلاف بین این فرق بر سر توحید و عدل و امامت و معاد بود که بفروع دین کشانیده شده بود . استاد ذبیح الله صفا در صفحه ۱۴۵ جلد دوم تاریخ ادبیات خود قسمتی از مندرجات کتابی بنام

تَبَصُّرَةُ الْعَوَامِ فِي مَعْرِفَةِ مَقَالَاتِ الْأَنَامِ را در وضع مذاهب مختلف این دوره چنین نقل میکند .

بدانکه از این قوم (یعنی اهل سنت و جماعت) هفت

فرقت باشند :

۱- فرقت اول داودیان و ظاهر آنست که اکنون از اصحاب داود

(یعنی ابوسلیمان داود بن علی اصفهانی مؤسس مذهب داودیه یا ظواهریه) هیچکس نمانده است .

۲- دوم اصحاب ابوحنفیه و ایشان در اعتقاد پنج فرقت باشند .

اول - معتزله

دوم - بخاری

سوم - کرامی

چهارم - مرجی

پنجم - جبری

اهل خواریزم در فروع حنفی باشند و در اصول معتزلی .

بخارا ئیان و سوداس - و رستاق کاشان حنفی باشند بر طریق بخاری و

بعضی از کرامیان غوروسند حنفی باشند .

حنفیان بلاد خراسان و کل ماوراءالنهر و فرغانه و بلاد ترك

جبری باشند .

۳- اما اصحاب مالك در اعتقاد پنج فرقت باشند .

اول - خوارج

دوم - معتزله

سوم - مشبهه

چهارم - سالمیان

پنجم - اشعری

اول - خوارج و ایشان در مغرب زمین بسیار باشند مثل تاهرت علیا و تاهرت سفلی و در رستاق های این هردو شهر و بعضی از زمین افریقیه و مواضع دیگر و اما فرقت مشبهه مغرب از دیگر مشبهه تعصب بیشتر کنند و مالکیان بصره جمله سالمی باشند ، هر يك از این پنج فرقت آنرا که بخلاف ایشان بود در اعتقاد ، کافر گویند .

۴ - اصحاب شافعی ۶ فرقت باشند .

اول - مشبهی

دوم - سلفی

سوم - خوارج کرابیسی

چهارم - معتزلی

پنجم - اشعری

ششم - یزیدی

فرقت اول در تشبیه غلو کنند مثل اهل همدان و کرّه و بروجرد و اصفهان و یزد و هرات و سلماس و شیراز و غیر آن .

فرقت دوم که ایشان خود را سلفی خوانند . این قوم به تشبیه نزدیک باشند الا آنکه غلو نکنند . رئیس فرقت سوم حسین کرابیسی بود و جمله خوارج بصره و رباط و عمان و اصفراین شافعی کرابیسی باشند .

رئیس فرقت چهارم ماورزی و راغب اصفهانی باشند اهالی
مفردات (قصبه‌ای میان بصره و عسکر مکرم) و ارکان از بلاد پارس و اهل
پسا جمله معتزلی و شافعی مذهب هستند .

فرقه ششم از اصحاب شافعی یزیدی اند ، و ایشان هم مشبهیندو
هم خارجی و یزید را خلیفه پنجم خوانند . چون از این جماعت تفسیر
طلبی ، و گوئی این خلفا کدآمد گویند ابوبکر - عمر - عثمان - معاویه -
ویزید . از شهر زور تا بلاد شام هر گروهی که باشند این اعتقاد دارند الا
آنکه در روز آدینه در خطبه در شهرها نام علی در آورند و بانام ابوبکر
و عمرو عثمان یاد کنند و خواص و فقهای ایشان پیش مخالفان ایشان اظهار
نکنند که مایزید را خلیفه پنجم دانیم و عوام احتراز از مخالفان نکنند .
۵ - اما احمد حنبل و اصحاب وی يك فرقت باشند جمله مشبهه
و مجسمه و جمله یزیدی و خارجی باشند .

۶ - فرقت اصحاب اسحق ثوری

۷ - فرقت اصحاب اسحق راهویه که مشبهی باشد.*

با توجه بمطالبي که فوقاً به آن اشاره شد بطور یقین راه برمليون
طبقه اول یعنی کسانی که در آئین باستانی باقی مانده و تنها راه علاج
را دفع اسلام و بازگشت به آئین قدیم میدانستند بسته شد .

دو گروه چهارم و پنجم یعنی جماعتی که معتقد بودند خطبه ها
باید بنام خلفای بغداد خوانده شود و لی قوانین ملی و محلی ایجاد
گردد ، با محدودیکه بر اساس منافع شخصی با اعراب همکاری داشتند

* بحث کامل در فرق اسلامی در کتاب پنجم پهلویسم درج خواهد گردید.

تشکیل يك گروه را دادند که حاصل جمع افکار دو گروه مشخصه آنان بود یعنی این گروه ظاهراً با خواندن خطبه بنام خلفای بغداد و تشکیل امارت‌های محلی براساس منافع شخصی ظاهراً حال خود را منطبق با درخواستها و امیال مردم میساختند و در چهارمذهب سنی خلاصه میشدند. دو گروه باقی مانده از ملیون که طرفداران مذهب اسلامی ایرانی و دیگر طرفداران جدا بودن مذهب از ملیت ، هر دو اجباراً تشکیل يك گروه را دادند . گویانکه ظاهراً از لحاظ مذهبی در پنج مذهب بودند . ولی براساس کشش ملی و تمایلات باطنی يك عقیده داشتند و آن بر-قراری نوعی مذهب ایرانی و اسلامی بود . باید دانست که همین گروه سبب بروز فرق مختلف در مذاهب اسلامی شدند و براساس دانش‌های ویژه ایرانی که عرب‌ها خالی از آن بودند ، ایران مرکز زد و خوردها و مناقشات مذهبی شد و فقها و علماء و دانشمندان و نویسندگان و شعرا همگی دست اندرکار شدند . یکی از مختصات ایرانی که از قدیم وجود خارجی داشت و موجب مباهات و پایه قومیت ایرانی بود بنام اصل توجه به نسب وارد مذهب گردید و بشکل مسئله امامت، بعضی از فرق را تابع این اصل اصیل ایرانی نمود و کلیه مذاهبی را که خلیفه‌گری علی-بن ابی طالب علیه السلام را معتقد بودند شامل گردید و حتی در بعضی از فرق سنی نیز نفوذ کرد .

یکی از علل شیوع این اصل ایرانی تمایل حکومت‌های ترك اعم از غلامان و غیر آن به نسب سازی بود آنها برای اصالت بخشیدن به حکومت‌های خود نسب‌های جعلی میساختند که اصل آنها را به افراسیاب و امثال آن میرسانید . از طرف دیگر شاهان سلسله‌های ایرانی

نیز نسب های خود را به شاهنشاهان ساسانی میرسانیدند از جمله دیلمیان
اتابکان یزد - ملوک شبانکاره - شروانشاهان - آل زیار - باوندیان - ملوک
نیمروز و غوریان .

کامل ترین این سلسله ها غوریان بودند آنها علاوه از اینکه نسب
خود را گروهی به شنسب و گروه دیگر به ساسانیان میرسانیدند هر دو
گروه شیعی مذهب بوده امامت را در آل محمد رسول خدا میدانستند .
باید دانست که فولاد غوری معاصر ابومسلم ، از این سلسله بوده و
ابومسلم را در بیرون کردن بنی امیه از خراسان یاری کرد . غوریان
بامیان بیشتر به آل شنسب معروف هستند و ظاهراً شنسب کسی بوده که
بدست علی ابن ابی طالب اسلام آورده بود وجد آنان بحساب می آمد .
سه گروه دیگر در فیروز کوه مقر حکومت داشتند و شنسب جد خود را
ایرانی و نسب او را از ساسانیان میدانستند ولی این نحوه نسب سازی
بتدریج تحت الشعاع مناقشات مذهبی قرار گرفت و کم کم نسب های
پهلوانی و شاهی جای خود را به نسب های مذهبی داد بحدی که بعضی
دست به استهزاء بزرگان و پهلوانان گذشته ایران زدند . این علاوه بر
ریشه ای که ذکر شد علت دیگری هم داشت و آن انزجار حکام و سلاطین
ترك نژاد از اصل و نسب ایرانی بود زیرا این عامل قادر بود حکومت
آنان را دستخوش فنا سازد این حکومت ها شامل غزنویان - سلجوقیان
قراخانیان - اتابکان زنکی آذربایجان و شام و موصل و بخارا - یزد
فارس - لرستان و بالاخره سلسله خوارزمشاهیان میگردد .

محضر این سلاطین دائماً مقام مباحثه و مناقشه فقها و علمای
مذاهب مختلف بود و بدین ترتیب مجال استفاده های نامشروع برای

این سلاطین وسیعتر میگردید . این تمایل با عدم مداخله ظاهری و مداخله باطنی. گاهی مباحثات را، از میان علما به میان عوام الناس میکشید و سبب جرح و قتل و غارت و آتش سوزی در محلات يك شهر میگردید و نهایتاً بهره برداری، از آن سلطان محل بود .

در این قرون علاوه از آنکه حکومتها تابع اصل نسب شده بودند، بلکه وزارت و علم و کتابت نیز تابع این اصل شد و موجب تشکیل خانواده‌های بسیار قوی گردید از جمله آنان :

آل عمران - آل صاعه - آل برهان - آل خجند و غیره رامیتوان نام برد. بدین ترتیب پایه فتودالیت جدید در ایران محکم گردید و همین تمرکز قدرت‌ها بصورت ارثی صاحبان ملیت را مجدداً متوجه شئون ملی ساخت. و بهمین دلیل ذم مسائل مربوط به ملیت کنار گذاشته و مسکوت شد . مذهب تشیع با توجه بر غبت و نفوذ ایرانی به اصل و نسب، شکل ایرانی یافته و آغاز غلبه بر سایر مذاهب گرفت و بتدریج هسته‌هایی از طبرستان وری و جنوب خراسان بهم پیوسته شد و کلیه نواحی ایران را تا حدود کردستان و خوزستان فعلی فراگرفت. باید دانست که بدو^۳ صوفیه به تشیع و شرف علی علیه السلام گرائیدند و سپس در حکومت صفویه ، عمومیت و رسمیت آن را اعلام کردند. با توجه به این امر که در تمام طول ۵ قرن یعنی تا قرن نهم این مبارزات مذهبی ادامه داشت ، و مسئله اصل و نسب تحت بغض ترکان و بعد مغولان بود و بتدریج شاهان سلسله‌های ایرانی نیز اضطراراً منتبیه سلاطین ترك شدند، لذا مجال ظهور حکومت مذهب تشیع و یا اسلام آمیخته با سنن ملی ایرانی بدست نمی‌آمد، از این رو در تمام مدت، شعرا و نویسندگان بساختن اصول اجتماعی و

پرداخت سنن باستان و تلفیق آن با تعالیم قرآن پرداختند و تحت مکتب پیری و جوانی نظم و نثر خود را با تمام فنون بدیعه آن در خدمت ملیت درآوردند، که اینک تحت همین عنوان ظرف ۴۵ قرن یعنی از اواسط قرن پنجم تا اوایل قرن نهم نمودهای آن بررسی میشود.

مکتب جوانی و پیری

در این فصل ضمن تعقیب مسائل ملی در ادبیات فارسی توجه کامل به دو صف در مقابل هم خواهد شد، که یکی تحت عنوان پیری معتقد به صبر - موقع شناسی - تجربه و محافظه کاریست و دیگری تحت عنوان جوانی معتقد به اقدامات حاد و سیله نیروی جوانی است و درایت و کفایت را نتیجه پیری نمیشناسد بلکه پیری را موجب کندی عقل و کم شدن درایت و از بین رفتن کفایت و نابودی شهامت و شجاعت دانسته نیروی جوانی را مظهر شهامت و شجاعت و صراحت و نیروی لازم برای هر نوع جهاد میشناسد. پیران جوانان را در مظان - اشتباه - عجله - و کم حوصله گی و عدم تعمق قرار داده - ملامت میکنند و این چهار را موجب تباهی شخص بعلت نپختگی و خامی و بی تجربه گی میشناسند. در حالیکه جوانان آنان را بعلت فقدان نیرو منفی باف و خیال پرور و عاجز از هر گونه اقدامی میستایند.

این مباحثات کاملاً مطابقت میکنند با دو مکتب رئالیسم و ایده آلیسم و اینک با توجه به دو مکتب پیری و جوانی ملیت را در تاریخ ادبیات دنبال میکنیم.

با گشوده شدن این قبیل بابها و هموار شدن راه فارسی نویسی و شکل گرفتن خط فارسی، نثر نویسی اهمیت خاص یافت. چون کلیه

مباحثات و رسالات دینی و غیر دینی را نمیتوانستند بنظم کشند و از طرفی توجه ملیون بفارسی و انزجار از عربی و اینکه بتدریج فارسی زبان عامه و علمی شده و قابل فهم عوام گردیده و طالب پیدا کرده بود، سبب تزايد نشر نویسی گردید . در میان کتب این زمان نصیحت نامه ها و اندرز نامه ها و کتابهایی که باصول زندگی و علم الاجتماع بستگی دارد بی اندازه جالب و محتوی قواعد اصیل ایرانی است که بدون اشاره به مأخذ و حتی در بعضی از جاها با ذکر مأخذهای باستانی تدوین و نگاشته شده است . لذا در این کتاب مطالب کتابهای زیر مورد بررسی قرار میگیرد .

۱- قابوس نامه یا نصیحت نامه از نیمه قرن پنجم

۲- سیاست نامه خواجه نظام الملک نیمه دوم قرن پنجم

۳- نوروز نامه خیام نیشابوری نیمه قرن پنجم

۴- نصیحت الملوك غزالی نیمه دوم قرن پنجم

۵- مقامات حمیدی نیمه دوم قرن ششم

۶- مرزبان نامه اوایل قرن هفتم

۷- گلستان سعدی قرن هفتم

۸- اخلاق الاشراف نیمه اول قرن هشتم

۹- اخلاق جلالی اوایل قرن نهم

۱۰- اخلاق محسنی اوایل قرن نهم

اول قابوسنامه و ملیت

این کتاب را امیر عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار که از امرای دانشمند آل زیار است بنام نصیحت نامه برای فرزندش گیلانشاه تألیف کرد . عوفی در جوامع الحکایات از آن

بنام نصیحت نامه یاد کرده است این کتاب شامل ۴۴ باب است . خود نویسنده در آغاز کتاب علت کتابت را چنین نقل میکند :

« بدان ای پسر که سرشت مردم ، چنان آمده که تکاپوی کنند ، »
« تا اندر دنیا آنچه نصیحت او آمده باشد ، بگرامی ترین خویش »
« بگذارند ، اکنون نصیب من از این جهان این سخن آمد ، و گرامی ترین »
« من توئی ، چون سازرحیل کردم ، آنچه نصیب من آمده بود پیش »
« تو فرستادم تا :

« خود کام نباشی ، و از ناشایست پرهیز کنی و چنان زندگانی کنی »
« که سزاوار تخمه پاک تست . و بدان ای پسر که ترا تخمه و نبیره »
« بزرگست و شریف ، از هر دو جانب کریم الطرفین و پیوسته ملوک جهانی »
« جدت شمس المعالی قابوس بن وشمه گیر و نبیره ات خاندان ملوک »
« گیلان است از فرزندان کیخسرو ، و ابوالمؤید و فردوسی خود کار او و »
« شرح او را در - شاهنامه گفته اند . ملوک گیلان ، بجدان ترا ، زو »
« یادگار آمد ، وجده تو مادرم ، ملک زاده مرزبان بن رستم بن شروین »
« دخت بود که مصنف کتاب مرزبان نامه بود و سیزدهم پدرش کیوس »
« بن قباد بود ، برادر نوشیروان ملک عادل ، و مادر تو فرزند ملک . »

با توجه به این مضمون در مقدمه ، به آسانی میتوان تعصب ملی امیر معالی را در ملیت و اصالت و ایرانیت او درک کرد ، و توجه به ابواب مختلف کتاب نشان میدهد ، که این خطاب ، ظاهر امر بوده ، زیرا تمام ابواب در نحوه حکومت و کشور داری و خصال شاهان نیست ، بلکه مجموعه ایست از اصول زندگی و قواعد آن ، که بیشتر ریشه باستانی دارد .

ولی چون در عهدی نگاشته شده که مذاهب در نهایت شدت بجان هم افتاده بودند میبایست اول ، علت نگارش را ظاهراً نصیحت بفرزند قلمداد کند تا تفسیری بر آن نرود که موجب زحمت فرزند ، و ازدست رفتن کتاب شود و سپس چهار فصل اولیه کتاب را به شناختن خدای یگانه و بعد پیامبرانش و سپاس و طاعت آنان مخصوص نماید تا از این طریق نیز آسیبی بدان نرسد و بعد در ابواب غیر منظم ، مطالبی را عنوان نماید که کاملاً منطبق با اصول باستانی باشد مثلاً باب بیست و هشتم مربوط است به ازدواج و شرایط آن و بعد باب بیست و هفتم مربوط به پرورش و آئین تربیت کودک. ظاهراً میبایست شناختن حق پدر و مادر را در باب بیست و هشتم ذکر کرده باشد در حالیکه باب پنجم بی مقدمه ، مخصوص این قسمت گشته است. مؤلف تصادفاً در باب بیستم اندر کار زار کردن پس از آنکه شعری از خود بزبان طبری مصداق سخن میآورد ، در سطر نهم چنین میگوید :

(و هم این معنی را پارسى گویم تا همه کس را معلوم شود)
 اگر منظور از نصیحت نامه نصایح خصوصى يك پدر در حق فرزند باشد تفهیم همگان لزومى نداشته ، زیرا فرزند حتماً زبان طبرى میدانسته است و آنکهی اگر فرض شود که گیلانشاه طبرى نمیدانسته مؤلف میبایست بگوید (این معنی به پارسى گویم تا تو را معلوم شود) نه همه کس را .

همانطوریکه قبلاً گفته شد بی شک این کتاب در حق عموم بوده و حتی بسیاری از رسوم زمان را که غیر معقول بوده و اصالتی نداشته رهنمون گشته ، از جمله طرز نظر بازی و معاشقه با غلامان را که

مرسوم امیران ترك بوده است . با بهائی كه كاملاً ایرانی و اصیل است
ذیلاً نامبرده میشود .

- باب پنجم - اندر شناختن حق مادر و پدر
- باب ششم - اندر فروتنی و افزونی گهر و هنر
- باب هفتم - اندر بیشی جستن در سخن دانی و دانش
- باب هشتم - اندر یاد کردن پندهای انوشیروان عادل
- باب نهم - اندر خویشتن داری ، و ترتیب خوردن
- باب یازدهم - اندر شراب خوردن و شرط آن
- باب دوازدهم - اندر مهمانی کردن و مهمان شدن
- باب سیزدهم - اندر مزاح و نرد و شطرنج و شرایط آن
- باب شانزدهم - اندر آئین گرما به رفتن و شرایط آن
- باب هفدهم - اندر خفتن و آسودن و رسم آن
- باب هجدهم - اندر نخجیر کردن و رسم آن
- باب نوزدهم - اندر گمان زدن و شرایط آن
- باب بیستم - اندر آئین حرب و كارزار کردن

در باب هشتم كه به نصایح انوشیروان عادل برخورد میکنیم
بقول نویسنده قباوسنامه در آخر این باب، خواه این سخنان از حكما
باشد و یا از پادشاهان سلف معنی اجتماعی دارد و روح برادری میدمد،
احترام بخرد و هنر ، خردمند و هنرمند ، پرهیز از دروغ و ریا ، محترم
داشتن عقاید مردم ، و احترام بحقوق اجتماعی ، مسائلی است كه از
آن مستفاد میشود .

ابوالمعالی جزء نویسندگان است كه جوانی را از لحاظ قدرت

و سرعت عمل میستاید و پیری را بجهت تجربه و عمق . در آخر فصل پندهای انوشیروان خطاب به پسرش میگوید : « اکنون آموز که جوانی ، که چون پیر گشتی ، خود بشنیدن نپردازی ، که پیران چیزها دانند که جوانان ندانند » . در تأیید نظر فوق در باب چهل و دوم اندر آئین و شرط پادشاهی میگوید « و اگر پیر باشی یا جوان ، وزیر پروردار و جوان را وزارت مده از آنکه گفته اند اندرین باب » .

« بجز پیر ، سالار لشکر مباد »

« اگر تو پیر باشی ، زشت باشد که جوانی مدبر پیر باشد . و »
« اگر تو جوان باشی و وزیر جوان ، آتش جوانی هر دو بهم یار شود »
« و بهر دو آتش مملکت سوخته گردد و باید که وزیر بهی روی »
« باشد و پیر »

باب نهم این کتاب اختصاص دارد به ترتیب پیری و جوانی . و در آن با خطاب ای پسر ، روی سخن با جوانان دارد و اولین جمله اش این است : « ای پسر هر چند جوانی ، پیر عقل باش » و سپس شرایط پیر عقل بودن را در تفاخر نفروختن به پیران ، و بهره بردن از نیروهای جوانی و بیساخته بودن و دوری از معصیت و مجالست بسا پیران و مشورت با آنان دانسته است . هر پیری را شایسته مشورت ندانسته و برای پیری هم قواعدی گفته است که خلاف آن قواعد برای پیران نیز ناشایست است .

بنابر آنچه گفته شد ابوالمعالی در این کتاب مبنی و مأخذ سعادت زندگی را مانند سیستم تربیتی باستان بر خردجلی و اکتسابی و خداشناسی و ترس از معصیت و رادمردی و پایمردی و نوع دوستی

نهاده و در چنین اجتماعی نیروی جوانی و تجربه پیری را لازم و ملزوم هم شناخته است چنانکه گفته است :

« چو نیک بنگری هر دو خوشنود یکدیگرند »*

افسوس که مجال کم این کتاب اجازه نمیدهد که کلیه سنت‌های باستان را از لابلائی قابوس نامه دقیقاً جدا نمایم . امیدوارم که این سنت‌ها را در جلد چهارم کتاب خود که تحت عنوان (تعلیم و تربیت در ایران باستان) به چاپ خواهد رسید مفصلاً بشناسانم ضمناً خوانندگان گرامی این کتاب در صورت تمایل بر راحتی میتوانند کلیه این سنت‌ها را که خود مشخصه ملیت ما است از قابوسنامه دقیقاً استخراج نمایند .

سیاستنامه و ملیت

این کتاب بنابر تمایل سلطان سعید ملک‌شاه بن محمد وسیله خواجه نظام الملک در اواخر قرن پنجم نگاشته شده است . محتویات کتاب در پنجاه فصل گردآوری شده که از این پنجاه فصل چهل و پنج فصل مخصوص سلوک پادشاهان و وضع دربار و خادمان و کلیه روابط مربوط به امور سلطنت است . پنج فصل باقی مربوط به خرم دینان و قرامطه که خواجه از آنها بنام خوارج نامبرده است و علت خارج نامیدن آنان تعصب زاید از حد خواجه در مذهب سنت بوده که کلیه قیام کنندگان را از نظر او خارج از مذهب نشان داده است .

خروج‌هایی که نظام الملک از آنها یاد کرده عبارتند از خروج

* سطر ۳۲ از باب نهم - صفحه ۴۱ قابوسنامه چاپ کتابفروشی فروغی

باتکمله استاد سمید نفیسی

مزدك - قیام سنباد و پدید آمدن خرم دینان - قیام قرمطیان و باطنیان در
ماوراء النهر - شام - هرات و غور - خوزستان بصره - بحرین - اصفهان
آذر بایجان یا قیام بابك .

باید دانست که در این عهد یعنی زمان زندگی و وزارت
خواجه نظام الملك بازار تمامی وافترا رواج داشته و هر قومی قادر
بود مخالفان خود را به حربۀ بی دینی و کفری از میدان بدور کند -
خود خواجه نظام الملك نیز از این قاعده کنار نماند و بهمین دلیل
خروج مزدکیان را با قیام بابك یکی شمرده است و خود نیز در پایان
کار مقهور شیعیان و منفور سلطان میگردد .

در میان نوشته او به آدابی از رسوم باستان برخورد میکنیم ،
مثلاً فصل هیجدهم کتاب سیاستنامه اختصاص به مشورت کردن پادشاه
در امور با دانشمندان و حکیمان دارد و در این باب صراحتاً میگوید :
(این معنی که گفته اند همه تدبیر با دانایان و با پیران جهان دیده گان
باید کرد) و بدین اقرار خود را طرفدار با قید و شرط محافظه کاری
معرفی میکند .

نوروزنامه حکیم عمر خیام نیشابوری

این کتاب ظاهراً مربوط است به علل و زمان پیدایش عید نوروز .
محتوی کتاب يك یساده آوری پر ارزش باستانی از لحاظ دانش ایام
و گردش انتقالی ، و طول مدت آن ، درازمنه بسیار قدیم باستانی ایران
است و در آن از رسومی یساده میشود که مبداء سالهای شمسی ویژه
ایرانیان است و سال قمری را بشکل بارزی تحت الشعاع قرار میدهد .

گو اینکه ظاهراً نوروز نامه همانطوریکه عمر خیام در باره آن توضیح داده: « در کشف حقیقت نوروز که نزدیک ملوک عجم کدام روز بوده » است و کدام پادشاه نهاده است و چرا بزرگ داشته اند آن را و دیگر « آئین پادشاهان و سیرت ایشان در هر کاری مختصر کرده آید انشاء الله » تعالی . اما سبب نهادن نوروز آن بسوده است که چون بدانستند « آفتاب را دو دور بود یکی آنکه هر سیصد و شصت و پنج روز در « بعضی از شبانه روز باول دقیقه حمل باز آید بهمان وقت و روز که « رفته بود ، بدین دقیقه نتواند آمدن که هر سال از مدت همی کم « شود . و چون جمشید آن روز را دریافت نوروز نام نهاد و جشن و « آئین آورد و پس از آن پادشاهان و دیگر مردمان بدو اقتدا کردند فقط مربوط به پیدایش نوروز است ولی از آنجائیکه اولاً منطبق با حساب صحیح گردش سال است (برخلاف سال هجری) و منطبق با تجدید گردش فصول ، بعلاوه سالی است ایرانی غیر از سال عربی ، لذا از لحاظ ضابطه تاریخی و اهمیت دادن به رسوم ایرانی و آداب و رسوم کامل آن ، و از نقطه نظر جدا کردن اعیاد ملی از اعیاد مذهبی ، بسیار ارزنده و قابل توجه میباشد .

نصیحت الملوك

این کتاب از آثار گرانبهای غزالی طوسی است و بسبب سیاستنامه در نحوه سلطنت و آداب و رسوم دربار بامر سلطان سنجر نگاشته شده است . مشخصات این کتاب آن است که برخلاف سیاستنامه پیروی از مکتب پیران نمیکند بلکه جوانی و مظاهر آن را میستاید و پایه های

سلطنت را بر نیروی جوانی و عقل سلیم و تدبیر قرار می‌دهد و بهیچ وجه جوانی را با نادانی و جنون و بی تدبیری قرینه نمیداند زیرا خود در عنفوان جوانی بفضایل بسیاری از خرد اکتسابی آراسته و در سن ۳۵ سالگی بشغل تدریس در نظامیه مشغول گردیده و این خود دلیل بارزی بر طرز فکر و گفته‌هایش میباشد.

در نصیحت الملوك بیشتر از سیاستنامه بمسائل ملی توجه شده است و بطور یقین میتوان گفت که مفاد دو کتاب هیچ مغایرتی با مفهوم دعای شاهنشاه دادگر ایران ندارد بدون آنکه دلیلی غیر اسلامی بر آن ذکر شده باشد.

مقامات حمیدی

کتاب مقامات حمیدی یکی از ارزنده ترین اثرات قرن ششم هجری است که بدست دانشمند و فقید و فیلسوف و عارف و معلم اجتماعی قاضی حمیدالدین عمر بن محمود محمودی بلخی متوفی در سنه ۵۵۹ هجری برشته تحریر آمده است.

در مقدمه مقامات نویسنده علت تحریر را بطور روشن در يك دو بیتى ذكر کرده است :

با یار نو از غم کهن باید گفت

لا بد بزبان او سخن بساید گفت

لا نفعل و افعل نکند چندین سود

چون باعجمی کن و مکن باید گفت

قاضی حمیدالدین در تدوین مقامات به رسومات و عادات ملی و سنت های خالص ایرانی توجه خاص داشته و در اسلام خود ، راسخ بوده است و بهمین دلیل برای آنکه بتواند نظرات خود را بطور کامل بر کاغذ آورد اشاره به نقص دو مقامه بدیع همدانی و ابوالقاسم حریری میکنند که هر دو بزبان خالص تازی نوشته شده و استفاده و استفاضه از هر دو را برای عموم پارسی زبان غیر ممکن میشمارد و سپس این مقدمه را چنین ختم مینماید :

(و در این اصل تازی با پارسی بیامیختم و غَرَر عربی و دَرَر دَری از گوشوار سخن در آویختم تا خوانندگان بدانند که در آلت قصوری نیست و در حالت فتوری نه .

و من الله العون والتوفیق فی هذا الجمع والتفریق انه حسبنا و نعم الرفیق (در این جمع و تفریق از خداوند کمک و توفیق میخواهم و او مرا کفایت میکند رفیق خوبیست).

مقامات حمیدی مرکب از ۲۴ مقامه است که در تمام آنها سعی کافی شده که محاسن و معایب پیری و جوانی هر دو منصفانه بر ملا شود . هر دو ضرورت که بیان شد ناشی از يك انقلاب ادبی و اجتماعی بوده که با هجوم مغول بایران در طریق منفی کامل گردیده است . اولی که گرایش به پارسی نویسی بود بعلت ضعف نیروی عربی پایه گرفت که توسط نویسندگان در مقدمه کتاب تصریح شده است . دومی که تعیین ارزش پیری و جوانی در مراحل مختلف زندگی و اجتماع است ناشی از صف بندی این دو طبقه در مقابل هم بوده است .

این نقار کهنسالان و تازه‌جوانان همیشه و در هر اجتماعی وجود داشته و دارد. منتهی هنگامی که آرامش و نسقی بر اجتماع حکمفرماست یا بعبارت دیگر اجتماع نظام و آرامش ناشی از آن را قبول میکند، خود بخود این دو هوایی اجتماعی تحت فشار جو آرامش و امنیت، قرار میگیرد و طبعاً مظاهر بارزی ندارد.

ولی هنگامیکه شرایط انقلاب بر آن سایه میافکند بشکل دو صف سرسخت و مبارز جلوه‌گر میگردند تا به آنجا که دوباره تحت شرایطی قرار گیرند و آرامش پذیرند.

مقامات حمیدی سعی در بوجود آوردن قواعدی بین کهنسالان و نوجوانان میکنند و در عین آنکه محاسن هر یک از دو گروه را می‌شمارد معایب آن را نیز نادیده نمیگیرد.

این نحوه باتوجه بتاریخ ایران، مقارن است با قرن ششم هجری که از نیمه دوم قرن پنجم آغاز و تمام قرن ششم و هفتم را شامل میگردد اینک برای آنکه هم شمه‌ای از مقامات نقل شده باشد و هم معلوم گردد که در کلیه مقامات از جوانی و پیری اشارتی رفته و بدین ترتیب کلیه مندرجات کتاب بر اصولی قرار گرفته که از جمله پیری و جوانی است. قطعه‌های کوچکی از چند مقامه، ذیلاً آورده می‌شود:

۱ - مقامه اول - فی الملعة « عیسی عهد جوانی، طراوتی داشت و طیش عهد کودکی حلاوتی، عذار جوانی از بیم پیری در پرده قبری بود »

۲ - مقامه دوم - فی الشیب و الشباب « پیری و جوانی بدیدم،

بر طرف دکانی ایستاده ، و از راه جدال در هم افتاده ، پیر با جوان در ممارات * گرم شده ، و جوان با پیر در مبارات * بی آزرَم گشته ، هر دو در مناقشه و مجاوبه * بمنافسه * و مناوبه * سخن میگفتند و بالماس انفاس درّ دری میسفتند »

۳ - مقامه سوم - فی الغرور الجهاد - که وقتی از اوقات که شب جوانی مظلّم و غاسق * بود و درخت کودکی راسخ ، ریاحین عیش تازه بود و راحت روح بیحد و اندازه ، باغ جوانی تر و تازه بود و از فیلسوفی من در جهان آوازه خواستم که برامهات بلاد گذر کنم

۴ - المقامة الرابعة فی الربیع - « بنائی دیدم مرتفع و خلقی مجتمع ، پیری بر بالای منبر و طیلسانی بر سر ، و دراعهای در بر ، روئی چون خورشید و موئی سپید و لهجه ای شیرین و دلکش و خوش و زبانی چون زبانه آتش ، چون شیر غران و شمشیر بران درّ مواعظ میسفت » .

۵ - مقامة الخامسة - فی اللغز - « پیری بود و درّ زینت غربت و هیأت کربت پیر در زاویه ای نزول کرد و خود را بخود مشغول .
۶ - فی الجنون - « حکایت کرد مرا دوستی ... ارغوان عارض زیری شد و تاب خانه جوانی بخنق کده پیری بدل گشت و مشگ شهاب بکافور شیب محجوب شد و موی قیری ، بیباض پیری معیوب ...

* ممارات - مبارزه - نبرد کردن * مبارات - پیکار کردن * مجاوبه - بهم جواب گوئی کردن * منافسه - زیرگوشی سخن گفتن * مناوبه - نبوت سخن برگزارد کردن * غاسق - تاریک

۷- فی المناظرة بين اللاطی وزانی - « وقتی از اوقات که
اطراف عذار غدافی * بود و کئوس جوانی صافی ، در سواد سوداء
جوانی شبروی کردم » .

۸- فی آداب السفر - « چون چشم گشادم پیری دیدم خوش نوا
و لطیف لقا برطرفی دیگر نشسته » .

۹- فی البرد - حکایت کرد مرا دوستی ... که وقتی در اوائل
جوانی بحوادث آسمان ، جراب * اغتراب بر دوش نهادم ... »

۱۰- فی الماتم والتعزیه - « حکایت کرد مرا دوستی ... وقتی
از اوقات شجره جوانی بشمره امانی آراسته بود و چمن عهد صبی
بنسیم صبا پیراسته » الخ .

۱۱- فی العزالشمع - « چون اسماع جمع در بند شد و آتش
دعوی بلند گشت جوانی بر پای خاست نیکو دیدار شیرین گفتار ملیح
بیان فصیح زبان گفت ای پیر لاف جوی گزاف گوی » الخ

۱۲- فی التصوف - « خود را در آن حلقه راه کردم و از دور
نگاه ، پیری دیدم چون ملك لطیف خلق و چون فلك كبود دلق »

۱۳- فی مناظرة الشنی والملحد - « از ثقات * وامناء و اخیار
وصلحای آن شهر شنیدم که در اینجا پیری بس بزرگوار از شهر بلغار
آمده که میخواست با ابن امام معصوم که بوفاء موسوم است در اصول
و فروع مناظره و جدال شروع کند . » الخ

* دراعه - جامه ای از پشم و پنبه - غداف زاغ سیاه و در اینجا مراد
موهای سیاه بر عارض است .

* - جراب- انبان * اغتراب غربت اختیار کردن

* ثقات - موثقین

در حقیقت میتوان گفت سرتا پای ۲۴ مقامه حمیدی در جلد
مناظره پیر و جوان ، تمام محاسن و معایب هر دو گروه یا جماعت و
یا هر دو مکتب را بازگو می کند . و سعی مینماید که بقبولاند، پیری
نتیجه جوانی است و هر جوانی به پیری خواهد رسید و بهمین دلیل
پیران را با تجربه تر و لازمه موفقیت جوانان میدانند

مرزبان نامه

مرزبان نامه کتابیست ظاهراً مربوط به قرن چهارم هجری که
بقلم مرزبان دیلمی نوشته شده بروایت قابوس نامه و ادعای مصلح بعدی
آن یعنی وراوینی مبنی بر ۴۰۰ سال سابقه مرزبان نامه در قرن هفتم
صحیح تر بنظر میرسد .

در قابوسنامه که خود مربوط به اواخر قرن پنجم است امیر عنصر
معالی به پسرش گیلانشاه چنین خطاب میکند «وجدۀ مادرم دختر ملک
زاده مرزبان بن رستم بن شروین که مصنف مرزبان نامه است و سیزدهم
پدرش کیکاووس بن قباد بود برادر ملک نوشیروان عادل»

بدین ترتیب نگارش مرزبان نامه به پنج نسل قبل از زمان نگارش
قابوسنامه باز میگردد و حداقل ۱۵۰ سال قبل از سال نگارش قابوسنامه
(۴۷۵) شناخته میشود و این منطبق میگردد با ادعای سعد وراوینی در
مورد اصل مرزبان نامه :

«این جریده عذرا که بعد از چهارصد و اند سال که از پس پرده
خمول افتاده بود و ذبول بی نامی در او اثر فاحش کرده ، بایام دولت
خداوند ، خواجه جهان از سرجوان میگردد و طراوتی نو میپذیرد» بدین

ترتیب نگارش آن به قرن چهارم هجری عقب میرود . بهرحال تاریخ قطعی نگارش اصل مرزبان نامه بدست مرزبان روشن نیست ولی قطعاً حداقل ۱۵۰ سال قبل از نگارش قابوسنامه است و بدین ترتیب شاید قدیمی تر از سایر آثار باشد که در این فصل از آنها نام برده و یاد میشود، بی شک اصل کتاب بزبان طبری بوده وای بسا بزبان ساده پارسی دری در آمده و بهمین دلیل محمدبن غازی ملطیوی در حدود سال ۶۰۰ عبارات آنرا مورد انتقاد قرار داده و با لحنی خفیف از آن یاد میکنند .

« کتابی طلب کرده شد که از تصانیف ارباب دها و اصحاب بها»
 «باشد و مطلوب را شامل و مرغوب را کامل . مرزبان نامه را یافته شد»
 «که از تصانیف اعقاب قابوس و شمگیر است بغرایب کیاست مشحون ،»
 «و بعجایب سیاست معجون . مشتمل دقایق جهاننداری و محضون حقایق»
 «کامکاری ، لیکن از حلیت عبارات عاری بود و از زیور جهازات عاطل .»
 «معانی لطیف آن در دری بود در صدا نشانده و سبجهای بود در مستراح»
 «فکنده . گفتم این جمال را تجملی باید داد و این کمال را تکمیلی ارزانی»
 «داشت از آنک ملاحظت چنین عروسی را و شاهی باید لایق من نیز»
 «چون مرزبان نامه را بدان معانی لطیف و مبانی شریف یافتیم عاری از»
 «حلیت عبارت و عاطل از زیور، او را زیوری بستم»

این مطلب را وراوینی نیز عنوان کرده اما در کمال رعایت «آنکه کتاب مرزبان نامه که از زبان حیوانات عجم وضع کرده اند»
 «و در عجم ما، سوای کلیه و دمنه کنایی دیگر مشحون بغرایب حکمت»
 «و محشوبه رغایب عظمت و نصیحت مثل آن نساخته اند و آن»
 «را بر نه باب نهاده هر بابی مشتمل بر چندین داستان بزبان»

«طبرستان و پارسی قدیم باستان ادا کرده و آن عالم معنی را بلغت نازل»
«و عبارت سافل در چشمها خوار گردانیده . *»

و بدین ترتیب با صراحتی که وراوینی در ذکر معایب اصل کتاب
بکار برده شك نیست که هردو دانشمند ساده گسی عبارات این کتاب را
بهانه قرارداد و آن را علت عدم رواج شمرده و به احیای مجدد آن
آن با کم کردن و زیاد نمودن مطالب در قالب نثر مرسوم زمان، پرداخته اند:
«پنداری این عروس زیبا که از درون پرده خمبول بماند و چون دیگر»
«جواری منشأت، در بر و بحر، سفر نکرد، و شهرتی لایق نیافت، هم از»
«این جهت بود که چون ظاهری آراسته نداشت دواعی رغبت، از باطن»
«خوانندگان به تحصیل آن متداعی نیامد ... همان زمان میان طلب بر-»
«بستم و بنشستم تا آن گنج خانه دولت بدست آوردم»

باید دانست باینکه مرزبان نامه ملطیوی بنام روضة العقول و
مرزبان نامه وراوینی هردو بنا بر میل دو دانشمند، مطالب کم و زیاد از
اصل دارد ولی نباید ناگفته ماند که بعضی از فصول هردو کتاب با اصل
فرق چندانی نکرده. از جمله باب اول این کتاب است که مطمئناً با اصل آن
مغایرتی ندارد و حاصل آن تمجید از خرد برای دست یافتن به خلق
نیکوست، برای فراهم کردن موجبات سلطنتی نیکو و عدالت اجتماعی.
«بدان ای پادشاه که پاکیزه ترین گوهری که از عالم وحدت با»
«بامر کبات عناصر پیوند گرفت خرد است و بزرگتر نتیجه از نتایج خرد»
«خلق نیکو است و اشرف موجودات را بدین خطاب شرف، اختصاص»
«میبخشد و از بزرگی آن حکایت میکنند (وانك لعلی خلق عظیم) خلق نیکوست»
«که از فضیلت آن به فوز سعادت ابدی و سیلت توان ساخت و نیازمندترین»

* نقل از صفحه ۲۷ مرزبان نامه تصحیح علامه قزوینی .

«خـلاق بخلیقت پسندیده، و گوهر پاکیزه ، پادشاهانند . که پادشاه»
 «چون نیکو خوی بود جز طریق عدل و راستی که از مقتضیات اوست نسپرد»
 «والاست محبوب و سرعت مرغوب ننهد و چون انتهای سیرت او بر»
 «این منهاج باشد زیردستان و رعایا در اطراف و زاوایای ملک، جملگی»
 «در کنف امن و سلامت ، آسوده مانند.»

در این نصایح دو مطلب مستتر است اول فلسفه شاهنشاهی مشروط
 مذهبی باستان* همان شاهنشاهی که بشرط رعایت اصول اجتماعی
 ستایش میشده .

دوم فلسفه تربیتی آئین زرتشت که رفاه دنیوی و فلاح اخروی
 را در حاصل دو خرد خلاصه میکند ، خرد جبلی و خرد اکتسابی ، که به
 هر دو جنبه آن فوقاً توجه شده و استادانه با عبارات و لغت اسلامی
 آمیخته گردیده تا مایه کفر نویسنده و دستاویز مخالفین او نشود .
 با توجه به زمان نگارش اصل مرزبان نامه و آنچه فوقاً به آن
 اشاره شد بی شک نویسنده این کتاب یعنی مرزبان آنرا برای احیای
 سنت های باستانی نوشته و سراسر این کتاب محتوی پند و اندرز است
 برای نمودار ساختن نحوه حکومت نیکو . و همه حکایات آن یا از زبان
 حیوانات است و یا از زمان حکومت های ساسانی . مانند داستان خسرو با
 ملک دانا ، داستان بزرگمهر با خسرو ، داستان خسرو با مرد آسیابان .
 داستان دیوانه با خسرو . داستان خسرو با مرد زشت روی . شرح آئین
 خسروان پارس و غیره .

چه مرزبان نامه اصل و چه مرزبان نامه وراوینی باید هر دو را یک
 دستور العمل ناسیونالیستی شناخت .

* رجوع شود به جلد دوم کتاب پهلویسم .

وراوینی در آخر این کتاب تحت عنوان ذیل الکتاب ، خود این
 مطلب را تصریح کرده « اکنون میباید دانست محققان راست گوی را »
 « نه متاملان عیب جوی را که این دفاتر که در عجم ساخته اند بیشتر »
 « فخاصه کليلة، اساسیت بریک سیاق نهاده و سخنی بریک سیاق رانده و »
 « اگر چه منشی و مبدع آنرا بفضل تقدم بل بتقدم فضل رجحانی شایعست »
 « اما آن بحدیقه ماند که در او اگر چه ذوقها را مغسول و طبعها را مقبول »
 « باشد جزیک میوه نتوان یافت و ساخته این بنده مشتملست بر چند »
 « نمط از - اسالیب سخن آرائی و عبارت پروری و این به جنتی ماند پر - »
 « از الوان ازاھیر معنی و اشکال ریاحین الفاظ و اجناس فواکه نکت، و »
 « انواع شمار اشارات ، هر حسی را از افراد آن بهره ای و هر ذوقی را از »
 « آحاد آن نصیبی و بدین خصایص که یاد کرده میآید از جمله آن کتب »
 « منفرد است اول آنکه از شوارد الفاظ و بوارد تازیهای نامستعمل در »
 « اوهیج نتوان یافت . دوم آنکه او امثال و شواهد آثار تازی و پارسی »
 « که دیگران در کتب ایراد کرده اند چنان محترز بوده که دامن سخن بثقل »
 « خائیده و مکیده ایشان باز نیفتاده . سوم آنکه يك موضوع معینی را »
 « بعینه در مواضع بسیار گفته ام و بوصفهای گوناگون ، جلو گیری چنان »
 « کرده که هیچ کلمه ای الا ماشاء الله از سوابق کلمات مکرر نگشته الخ) * »
 با توجه به این قسمت از نوشته وراویتی صدق گفتار در مورد
 منظور اصلی نویسنده از تجدید و تحدید این کتاب تأیید میشود که خود
 میگوید منظورش از این تجدید نگارش استعمال کلمات نا مانوس و

* نقل از صفحه ۲۹۶ مرزبان نامه تصحیح علامه قزوینی .

غلیظ عربی نبوده و لاشك شیوه نگارش زمان آن بوده که او کرده . و باز صراحت دارد بر اینکه موضوعی مورد توجه او بوده که بکرات با الفاظ گوناگون و عناوین مختلف نوشته شده است . و بسی شك این موضوع معین توجه به مبانی تربیتی و عقیدتی باستان و عدالت و رفاه اجتماعی بوده است زیرا در هیچ جای کتاب اشاره ای به تعصبات مذهبی و اختلافات دینی نکرده و تنها موضوع مورد توجه او برقراری عدالت اجتماعی و شرایط لازمه آن بوده است ، چه از نظر حکومت پادشاهی و چه از نظر مردم .

گلستان سعدی

گلستان سعدی یکی از پر اهمیت ترین کتب پارسی است زیرا که تا اواسط قرن حاضر یعنی قرن ۱۴ هجری از مدارج علمی بوده و برای هر صاحب علمی دانش آن ضرور . حتی در سالهای معاصر در کتب دبستانی و دبیرستانی نیز جای خود را حفظ کرده است و کمتر دانش آموزی است که مطلع آنرا حفظ نکرده باشد :

« منت خدایرا عزوجل که طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید نعمت . الخ » این کتاب محتوی ۸ باب است و در حدود سال ۶۵۶ هجری تألیف شده است . سعدی علیه الرحمه در این کتاب خود توسط عناوین ابوابی که آنرا قسمت بندی میکند منظور خود را عیان میسازد .

باب اول - در سیرت پادشاهان

باب دوم - در اخلاق درویشان

باب سوم - در فضیلت قناعت
 باب چهارم - در فواید خاموشی
 باب پنجم - در عشق و جوانی
 باب ششم - در ضعف و پیری
 باب هفتم - در تأثیر تربیت
 باب هشتم - در آداب صحبت

سعدی در تمام فصول این کتاب خود سعی نموده ثابت نماید که ظاهر دلیل بر باطن نیست گو اینکه پیری ظاهراً دلیل ضعف مزاج است ولی موجب زایل شدن دانش و تجربه نمیگردد و از طر فی پیری همانطوریکه با زایل شدن نیرو و قدرت جسمی ملازم است فی نفسه دلیل بر پختگی و دانش نیست. دانش و پختگی باید از جوانی اندوخته گردد تا پیری ارزنده باشد :

آن شنیدی که لاغری دانا گفت روزی به ابلهی فربه
 اسب تازی اگر ضعیف بود همچنان از طویله ای خربه
 از مطالب جالب توجه گلستان توجه خاص سعدی به قناعت و
 ظاهراً ستودن فقر است :

درویش و غنی بنده این خاك درند
 آنانكه غنی ترند محتاج ترند



ای سیر ترانان جوین خوش نماید
 معشوق منست آنکه بنزدیک تو زشت است



قرار در کف آزاده گان نگیرد مال
 نه صبر در دل عاشق نه آب در غربال

و امثال این اشعار.

اشعار سعدی بمناسبت معنی کامل که در يك بيت داشته و از نظر این شاعر گرانمایه مصداق حکایات آورده شده بعلمت جهالت خوانندگان آن بصورت پندهای نابخردانه‌ای درآمده که به عکس منظور نویسنده مورد تفسیر و استفاده و مثال قرار گرفته است مثلاً این رباعی که سعدی علیه الرحمه سروده :

آنانکه بکنج عافیت بنشستند

دندان سگ و دهان مردم بستند

کاغذ بدریدند و قلم بشکستند

وز دست و زبان حرف گیران رستند

این رباعی که ظاهراً دعوت به گوشه نشینی میکند ، اگر حکایت و موقعیت سروده شدن آن در نظر گرفته نشود چنین مینماید که راه علاج و فرار از نیش زبان مردم بگوشه‌ای خزیدن و گوشه نشینی اختیار کردن است .

در حالیکه با مراجعه به حکایت مربوطه منظور شاعر ذم مطلب دیگری است اینک برای اثبات مطلب عین حکایت نقل میگردد :

«حکایت - یکی از وزاری معزول شده به حلقه درویشان در آمد»
«و برکت صحبت ایشان دروی اثر کرد و جمعیت خاطرش دست داد»
«ملك بار دیگر با او دل خوش کرد و عمل فرمود قبول نکرد و گفت معزولی»
«به که مشغولی:»

«آنانکه بکنج عافیت بنشستند دندان سگ و دهان مردم بستند»
« کاغذ بدریدند و قلم بشکستند وز دست و زبان حرف گیران رستند»

«ملك گفت هر آینه مارا خردمندی کافی باید که تدبیر مملکت را»
«شاید. گفت ای ملك نشان خردمندی کافی آنست که پچنین کارها تن در»
« ندهد فرمود : »

«همای بر همه مرغان از آن شرف دارد

که استخوان خورد و جانور نیازارد»
ملاحظه میشود نتیجه ای که از حکایت میخواست است بگیرد این
بوده که سلطان باید عادل باشد. عدالت را يك صفت لازم و واجب برای
همه میدانسته بخصوص سلطان، و بهمین دلیل در تك بیته آخر منظور خود را
بیان میکند و بهیچ وجه از آوردن این حکایت منظور تجویز انزوا
نداشته است .

کما اینکه در نتیجه حکایت دیگر نیز این منظور را بیان داشته :

ای زبردست زبردست آزار	تا بکی گرم ماند این بازار
به چه کار آیدت جهاندار	مردنت به که مردم آزاری
و یا این دو بیت دیگر:	
نکند جور پیشه سلطانی	که نیاید ز گرگ چوپانی
پادشاهی که طرح ظلم فکند	پای دیوار ملك خویش بکند
و ایضاً :	

پادشاهی کو روا دارد ستم بر زیر دست

دوستدارش روز سختی دشمن زور آوراست

بارعیت صلح کن وز جنگ خصم ایمن نشین

زانکه شاهنشاه عادك را رعیت لشگراست

سعدی روح مبارزه میدمیده و برای ناتوانی و در مانده گی و بیچاره گی

مفهومی قایل نبوده است :

نبینی که چون گربه عاجز شود بر آرد بچنگال چشم پلنگ
بعضی ها چنان پنداشته اند که چون سعدی از مشایخ صوفیه بوده
بی اعتنائی به مسائل روز را تجویز میکرده است و اشعاری را از او
عنوان میکنند مانند :

ما را بجهان خوشتر از این يك دم نیست

کز نيك و بد اندیشه و از کس غم نیست
در حالیکه این شعر وصف حال و از زبان امیری است که در حال
خوشی بسر میبرده و مربوط است به متن حکایت نه توصیف شانه خالی
کردن از زیر بار مسئولیت های اجتماعی و یا بقول بعضی از صوفیه غنیمت
شمردن دم (زمان حال)

سعدی در نهایت حکایتی که این شعر را میاورد شعر دیگری دارد
که نتیجه است و میتواند ضرب المثل باشد :
ابلهی کو روز روشن شمع کافوری نهد

زود باشد کش به شب روغن نباشد در چراغ
ملاحظه میشود که آن مبتدا و این خبر و جمع حکایت در ذم
اسراف است و تأیید اینکه اسراف نتیجه نادانی است و بهمین دلیل میگوید
باید « وجه کفاف بتفاریق دارند تا در نفقه اسراف نکند »

سعدی به قاطبه مردم توجه داشته و بهمین دلیل در حکایتی میگوید
« قدر عافیت کسی داند که بمصیبتی گرفتار آید » او برای آنکه اغنیا را
متوجه حال اکثریت گرسنه و درمانده و محتاج نماید سعی وافیه مبذول

نقل از صفحه ۴۰ کلیات سعدی چاپ سنگی بمبئی سنه ۱۳۰۹ هجری

داشته و اشعار زیاد و تمثله و ابیات فراوان بر گلستان خود ترسیم کرده است .

ای سیر ترا نان جوین خوش ننماید
معشوق منست آنچه بنزدیک تو زشت است



فرق است میان آنکه یارش در بر با آنکه دو چشم انتظارش بر در
سعدی در نصایح و حکم خود مردم را به آزاده گی و غنی نمودن
طبع راهنمایی میکند :

عمر گر انمایه در این صرف شد تاچه خورم صیف و چه پوشم شتا
ای شکم خیره بنانی بساز تا نکنی پشت بخدمت دو تا
سعدی به مآخذ ملی توجه خاص داشت و در بعضی از حکایات به آنها
اشاره کرده است و حتی در این تک بیت و جواب مطالعه تاریخ باستانی
را توصیه میکنند :

حکایت نامه ضحاک و جم را بخواند هوشمند نیک فرجام *
توجه خاص سعدی به تعلیم و تربیت به حدی است که حتی یک
فصل گلستان خود را به آن تخصیص داده و دانش را لازمه زندگی قلمداد
کرده و وظیفه را در امر تعلیم، بر دانشمند استوار و دشوار داشته است .
پند - معصیت از هر که صادر شود ناپسند است و از علما ناخوبتر
که علم سلاح جنگ شیطانیست و خداوندان سلاح را چون به اسیری
برند شرمساری بیشتر برد بیت :

عام نادان پریشان روزگار
به ز دانشمند نا پرهیزگار

كان به ناینبائی از راه اوفتاد

وین دوچشمش بود و درچاه اوفتاد *

مثل - یکی را گفتند عالم بسی عمل به چه ماند گفت به زنبور

بی غسل .

زنبور درشت بیمروت را گوی باری چو غسل نمیدهی نیش مزن
سعدی به هیچوجه عقیده به مدارای با دشمنان نداشته و عکس
آنها را توصیه میکند :

و گفته اند که دشمن بملاطفت دوست نگردد بلکه طمع زیاده کند
کسی که باتو کند لطف خاک پایش باش

اگر ستیزه کند در دو چشمش آکن خاک

سخن بلطف و کرم با درشتخوی مگو

که زنگ خورده نگردد به نرم سوهان پاک

این دانشمند گرانمایه اعتقاد داشته که مردم باید خود عدالت
برقرار سازند و بهمین دلیل قیام علیه ظالم را جبری و امری طبیعی
میدانسته است :

تنبيه - اندك اندك خیلی شود و قطره قطره سیلی گردد . یعنی
آنانکه دست قدرت ندارند سنگ خورده نگهمیدارند تا بهنگام فرصت
دما را از روز کار ظالم بر آرند بیت :

اندك اندك بهم شود بسیار دانه دانه است غله در انبار

در این بند بظاهر كوچك تمام این دستورات مستتر است :

۱ - يك دست صدا ندارد .

* صفحه ۹۳ و ۹۴ کلیات ذکر شده.

- ۲ - عدالت اجتماعی حاصل کوشش جمعی است
- ۳ - ظلم ظالم پایدار نیست در صورتیکه جماعت با هم متحد باشند .

مسلك سعدی

- سعدی علیه‌الرحمه ازاجله مراجع صوفیه بشماررفته است آن چنان صوفی‌گری که در آن :
- ۱ فقرمایه تکدی نبود
- ۲ - تصوفی که موجب مناعت طبع و آزاده‌گی میشد .
- ۳ - تصوفی که مایه واقع بینی بود و در آن گوشه نشینی و بی اعتنائی به اموردنیوی مطرح نبود .
- ۴ - تصوفی که دفاع ازحق شعار اصلی آن بشمارمی‌آمد .
- ۵ - تصوفی که شرف و برتری مردمان را در گفتار و کردار و پندار آنان جستجو میکرد نه در مال و منال و دستار .
- ۶ - تصوفی که باریکاری مذهبی در راه استثمار جامعه مبارزه میکرد و معتقد بود باید خدا را دوست داشت و عبادت کرد فقط برای خود او و بهمین دلیل تظاهرات فردی مذهبی را مذموم میدانست بخصوص وقتی که فقط جنبه ریا و سالوس داشته باشد .
- سعدی علیه‌الرحمه نیز مانند اکثر علمای واقعی ایرانی به فلسفه مذهبی اسلامی دست داشت و بهمین دلیل آنرا با اصول صحیح گذشته مغایر نمیدانست و به این علت در ذکر قصص خود اکثراً از مثالهای باستانی بخصوص از بزرگمهر حکیم و انوشیروان عادل و

سرگذشت آنان استفاده کرده است .

در مذهب سعدی عدالت مترادف است با آزار نرسانیدن بخلق خدا ، که خدا همه مردم را یکسان آفریده و همه مردم در مقابل میزان عدل او در روز حشر یکسانند . برای برقراری عدل شروطی قائل گشته از قبیل - اتحاد و مبرابردن از شهوات نفسانی ، و سپس شهوات نفسانی را در طمع - و تجاوز بحقوق ضعیفان از راه - فریب دادن زور گفتن - دروغ - ریا و خست و امثال آن خلاصه کرده است . و این درست همان مطلبی است که ایرانیان باستان به آنها اعتقاد داشتند و برای رسیدن به جامعه‌ای که مبرا از این مفاصل باشد ، کسب خرد اکتسابی یادانش را واجب می‌شمردند سعدی هم بهمین عقیده است و بدین دلیل دانش را تنها وجه امتیاز یک فرد بر فرد دیگر دانسته البته دانشی که با عمل توأم باشد و در خدمت عموم درآید .

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضو ها را نماند قرار

با توجه به واقعیات تاریخی و جو سیاسی که با وجود بقایای نفوذ عقیدتی خلفای عباسی و مهاجمین جدید در آن زمان بر مملکت مستولی بود توجه سعدی بر نمودن راه حفظ ناسیونالیته و مبارزه با حوادث و بلاهای موجود ، خدمت تاریخی بزرگی است که در خور نوشتن کتابها است که متأسفانه این مجال تنگ کفایت آنرا ندارد همینقدر میتوان گفت : همانطوریکه اگر شاهنامه و زحمات فردوسی نبود ای بسا فارسی‌دری زبان امروزی ما نبود اگر سعدی و گلستانش هم نبود بسیاری از صفات اصیل ایرانی وای بسا ملیت ما دستخوش آفات تاریخی شده بود.

امروز کمتر خانه ایرانی است که خالی از سه کتاب باشد اول
قرآن آسمانی دوم گلستان سعدی سوم دیوان خواجۀ شیرازی .

گلستان و مکتب پیری و جوانی

همه میدانیم که در گلستان دو باب است یکی در باب عشق و
جوانی و دیگری در ضعف پیری سعدی با مترادف ساختن دو جمله عشق
و جوانی و تدوین حکایات این فصل منتهی ایام را مجسم ساخته زیرا
عشق بقول حکما حالتی است که با منطق تفسیر نمیشود و کارهایی که به
نیروی عشق انجام میشود با هیچ عامل محرکه ای انجام پذیر نیست در
عالم عشق و جوانی بدست آوردن هدف نهایت سعی است و در این راه نه
تدبیر است و نه محتاج تجربه و چون از هر دو خالی است، واهی است. زیرا
اگر هدف بدست میآید دیگر عشقی باقی نمیماند .

و بهمین دلیل فتوحات فاتحان بنام را نهایی نبوده و آنقدر در
راه فتح کوشیده اند تا بشکست انجامیده اند و هیچ زمان در احدی از
فتوحات ، خود را در اوج کامروائی نیافته اند و عشقی را بوجود
آورده اند که ما آنرا عشق کشورگشائی نام مینهیم. ریشه این عشق در بی
تجربه گی های جوانی استوار شده و سرگرمی های بعدی آن مجال تعمق
در تجربیات را نداده. اگر فاتحی درگیر و دار کشورگشائی بر اساس گذشت
زمان بکھولت رسیده ، در عقل و تجربه در همان پایه اولیه باقی مانده
زیرا تجربه او تجربه جنگی بوده و یا بعبارت ساده تر تجربه جنگی
داشته نه تجربه اجتماعی ، تجربه برای کشورگشائی نه تجربه برای
کشور داری و همین عدم تجربه در کشورداری مایه شکست در عین فتح

شده . به دلایل فوق تجربه اجتماعی و شناخت و دانش آن مرتباً توسط سعدی توصیه میشود بخصوص برای پادشاهان و سلاطین و امرا . زیرا اولین شرط کشورداری در نظر سعدی برقراری عدالت اجتماعی است و آن میسر نمیگردد مگر آنکه خود سلطان عادل باشد و سلطان عادل نخواهد بود مگر به مبانی عدالت معتقد باشد و این اعتقاد حاصل نخواهد شد مگر یکسب دانش . و چون جمع کردن هردو علم هم علم کشورداری و هم کشورگشائی در حدنهایی آن در یکجا بعید است لذا استفاده از نظرات علما و حکما و دانشمندان را بصورت شور و مشورت بر آنها واجب دانسته است و حدود و شرایطی برای آن یاد آوری کرده که سرتاسر فصل اول گلستان را شامل گردیده .

و چون محاسن پیری در لابلای فصل نصایح و سایر فصول گلستان ذکر شده در باب ششم بذکر معایب پیری تحت عنوان ضعف و پیری پرداخته است و بدو سعی نموده که چند اصل زیر را بر پیری مترتب سازد :

- ۱ - از بین رفتن قوای شهوانی در پیری .
 - ۲ - کاهش سرعت عمل به علت کهولت اعضاء و جوارح .
 - ۳ - تمیز قایل شدن بین دانشمند پیر و پیر عامی .
- علم و عمل را در میان مردم وجه تمیز قرار داده و بدین ترتیب از شدت اختلاف پیرو جوان کاسته است و هردو را لازم و ملزوم شمرده زیرا نهایتاً جوانی به پیری خاتمه مییابد ، و هیچ پیری نیست که ایام شباب و جوانی را در نیافته باشد . نیروی جوانی را بدون دانش و تجربه پیری کافی ندانسته و دانش و درایت ایام پیری را بدون نیروی

فعاله جوانی شافی نمیداند . در تمام عمر سعی کرده که این مطلب را تبلیغ کند و پیرو جوان را به اتحاد در يك مقصدملی یعنی برقراری عدالت اجتماعی ترغیب نماید . سعدی به جوانان حق میدهد که نیرومند و توانا هستند ولی عیب میگیرد که تجربه ندارند و کار آزموده نیستند و پیران را میستاید که صاحب و تجربه‌اند ولی به عیب ناز انسی جبراً محکوم . وبعد ضعف هر دو دسته را با جمع آنها از بین میبرد و صحیح نیز چنین است .

اگر نیروی جوانی با خوشبینی از تجربیات و دانش پیران دانشمند بهره‌گیرد تمام نیروهای لازم برای بوجود آمدن مدینه‌ای فاضل و خالی از عیب تأمین میشود . حاصل این افکار را در فصل آخر کتاب (باب هشتم) تحت عنوان اداب صحبت ذکر کرده است .

سعدی سعی کرده به مردم بفهماند که خداوند رزاق است و روزی بهر ترتیب کم و یا زیاد بدست خداست . منظور او از این تذکر و اعتقاد این نبوده که مردم بعلت اینکه خداوند روزی رسان است از تمام تلاشهای خود دست بردارند و در رضای به قضا و قدر، دست از پا درازتر در سایه و آفتاب بانتظار روزی بنشینند . بلکه هدف او از ذکر این معنی آن بوده که مردم ، تمام تلاش خود را برای بدست آوردن مال و جاه و روزی اختصاص ندهند و سعی در کسب فضایل و کمالات نمایند و مسئله رزق را بخدا واگذارند زیرا در اجتماع فاضل که عدالت اجتماعی برقرار باشد ، طبعاً روزی مردم باندازه تلاش آنها از راه صحیح تأمین خواهد شد و به هر کسی پاداش کاری داده میشود که انجام داده .

توجه سعدی را بمضامینی چون قضا و قدر و مشیت و تقدیر باید

بانظرها و اندرزهایی که در طرز زندگی طبقه بی چیز و فقیر کشور داده
است یکجا جمع کرد و آنوقت دید برای جلوگیری از خطاهای ناشی
از فقر و همچنین جلوگیری از قتل و غارت و چپاول و نا امنی که نتیجه
بی تردید ترکیب احتیاج و بی نظمی اجتماعی است، غیر از آنچه
سعدی رهنمون گشته راه دیگری وجود داشته است؟

شاید عده‌ای در ناسیونالیته و ملیت و میهن دوستی سعدی شك
نمایند در حالیکه او علت بازگشت خود را به شیراز صراحتاً فقط عشق
و علاقه به آب و خاک ذکر کرده است.

گفته بودم که رخت بر بندم

بیاره بصره گیرم و بغداد

نه که بیرون پارس منزل نیست

مصر و شامست و بصره و بغداد

دست از دامنم نمیدارد

خاک شیراز و آب رکناباد

آنکه هرگز بر آستانه عشق

پای نهاده بود سر بنهاد

روی بر خاک رفت و سر نه عجب

که رود هم بدین هوس برباد

مرغ وحشی که میرمید از دام

با همه زیرکی بدام افتاد

همه از دست غیر مینالند

سعدی از دست خویشتن فریاد

گواینکه حق این پیشوای ملی تاکنون ادا نشده و بمضامین و اشعار او بهیچوجه از دریچه ملیت نظاره نشده است امید است این مختصر تاحدی حقی را ابتدا کرده باشد تا دانشمندان و سخنوران رساله‌ها و کتابهای تحقیقی ملی در آثار او عرضه کنند .

در آن مدت که ما را وقت خوش بود

ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

مراد ما نصیحت بود گفتیم

حوالت با خدا کردیم و رفتیم

اخلاق ناصری

خواجه نصیرالدین طوسی در نیمه اول قرن هفتم دست به گردآوری این کتاب زده است و ظاهراً وجه تسمیه این کتاب بر میگردد بنام خواجه ناصرالدین عبدالرحیم بن ابی منصور امیر قهستان که خود طوسی در آخر کتاب اخلاق محتشمی از او چنین یاد کرده است «شاهنشاهی ناصری قاصری شهریار ایران خسرو افاقی .» خواجه طوس از اجله فلاسفه بشمار میرود که در راه تثبیت مذهب شیعه اثنی عشری زحمات زیادی کشیده بعدی که مورد ستایش علمای شیعی از قبیل علامه حلی- شیخ بهائی و مجلسی و تفرشی و نوری و ممقانی قرار گرفته است .

در یاد نامه طوسی صفحه ۱۰۸ خواجه نصیر طوسی چنین توصیف شده است *

* نقل از صفحه ۱۳ دیباچه اخلاق محتشمی از انتشارات موسسه وعظ و تبلیغ اسلامی .

«باید گفت که طوسی بجنبه انسانی بیشتر اهمیت میداد و آزاد»
 «اندیش بود و مزه آزادی فیلسوفانه را چشیده و با همه گونه دانشمندان از»
 «اسماعیلی و شیعی و سنی نشست و برخاست داشت و به آنها احترام میگذاشت»
 «و چندان تعصب مذهبی روانمیداشت.»

از نامه‌هایی که برای قونوی صوفی و کاتبی متکلم و ابن کمونه فیلسوف و بحرانی شیعی و کیشی شافعی نوشته پیداست که او اندیشه انسانی و وارسته و آزاد داشته است، خواه نصیر پیش از آنکه بمسائل مذهبی توجه داشته باشد به اخلاق اهمیت میداده است و در جمع‌آوری دو کتاب اخلاق ناصری و محتشمی بیشتر سعی نموده قواعد اخلاقی حسنه را بیابد و عرضه بدارد. او اعتقاد داشته است که اخلاق از مذهب واجب تر است و بهمین دلیل بیشتر به مبانی اسلام توجه داشته تا بقواعد ویژه مذاهب مختلفه اسلامی.

اخلاق ناصری مرکب از سه مقاله است:

مقاله اول در تهذیب اخلاق مشتمل بر دو قسم. قسمت اول شامل مبادی و مرکب از هفت فصل ۱ - معرفت موضوع و مبادی ۲ - معرفت نفس انسانی ۳ - در تعدید خوبیهای نفس انسانی و تمیز آن از یکدیگر ۴ - در آنکه انسان اشرف موجودات این عالم است ۵ - در بیان آنکه نفس انسانی را کمالی و نقصانی هست ۶ - در بیان آنکه کمال نفس در چیست ۷ - در بیان خیر و سعادت.

قسمت دوم از مقاله اول در مقاصد، شامل ده فصل: ۱ - در حد و حقیقت خلق و اینکه تغییر اخلاق ممکن است ۲ - صناعت تهذیب اخلاق شریفترین صناعات است ۳ - اجناس فضایل و مکارم اخلاق ۴ - انواع اجناس

فضایل ۵ - اصناف رذائل ۶ - فرق میان فضایل و شبیه آنها ۷ - شرف عدالت ۸ - ترتیب اکتساب فضایل و مراتب سعادت ۹ - حفظ صحت نفس و محافظت فضایل ۱۰ - معالجه امراض نفس و ازاله رذائل .

مقاله دوم - تدبیر منازل مشتمل بر ۵ فصل است ۱ - سبب احتیاج بمنازل و معرفت ارکان ۲ - معرفت سیاست و تدبیر اموال و اقوات ۳ - معرفت سیاست و تدبیر اهل خانه ۴ - معرفت سیاست و تدبیر و تأدیب اولاد و رعایت پدران و مادران ۵ - معرفت سیاست و تدبیر خدمت .
مقاله سوم در سیاست مدن شامل ۸ فصل:

۱ - سبب احتیاج به تمدن و شرح آن ۲ - در فضیلت و داد و اقسام آن ۳ - اقسام اجتماعات و شرح احوال مدُن ۴ - سیاست ملک و آداب ملوک ۵ - سیاست خدمت و آداب ابنا ع ملوک ۶ - فضیلت صداقت ۷ - کیفیت مباشرت با اصدق اصناف خلق ۸ - وصایای افلاطون .

بدین ترتیب اخلاق ناصری شامل سه مقاله است .

۱ - تهذیب اخلاق ۲ - تدبیر منازل ۳ - سیاست مدُن .

در حقیقت منظور این فیلسوف توصیف مدینه فاضله ایست ، مطابق شعائر اسلامی و سنن قدیم . که این مطلب نیز از توجه به مأخذ مطالب اخلاق ناصری بدست میآید . این مأخذ را جناب محمد تقی - دانش پژوه در دیباچه‌ای بر اخلاق محتشمی نگاشته* و تحقیق و تصریح نموده‌اند که عیناً ذکر میشود :

« پس منابع مهم اخلاق ناصری محدود است به طهارة الاعراق »

* صفحه ۲۳ از دیباچه اخلاق محتشمی چاپ دانشگاه به تصحیح آقای

محمد تقی دانش پژوه

« والحكمة الخالدة هر دو از مشکویه رازی و تدبیر منزل بروسن و »
 « تدبیر منزل ابن سینا و کتابهای آراء اهل المدينة فاضله و کتاب السياسة »
 « والسياسة المدينة هر سه از فارابی . باید گفته شود که در اخلاق ناصری »
 « از آیات قرآن و پند و مثل و حدیث نبوی و شعر عربی و سخنان »
 « صوفیان و خردمندان هم که پاره‌ای از آنها از طهارة الاعراق است
 دیده میشود » و بسیاری از آنها را خواجه از کتابهای دیگر گرفته و
 میان ترجمه و تلخیصی که از همین طهارة الاعراق یا کتاب دیگر میکرده
 گذارده است .

در حقیقت با توجه به این منابع میتوان چنین نتیجه گرفت که
 خواجه نصیرطوسی علاقه داشته با استناد به افکار فیلسوفان ایرانی از
 قبیل رازی و فارابی و ابن سینا و تعالیم قرآن و در هم کردن آنها با
 سنت های اصیل ایرانی از جمله توجه کامل بمسئله خانواده که هسته
 اجتماعات است ، مدینه فاضله کامله‌ای را راهنمون شود ، و باز باید
 گفته شود که در ذکر اصول اسلامی آنچنان اصولی را برگزیده که با
 اصول آئین باستانی تلفیق داشته است و بهمین دلیل یکی از مآخذ کلی
 این کتاب، نوامیس فارابی است که خود درباره تصرف در دین پیشین
 نگاشته شده است. این کتاب و کتاب اخلاق محتشمی خواجه نصیر
 فیلسوف قرن هفتم هر دو از کتابهایست که تلاش او را در راه ساختن
 ایران آباد و مستقل از راه تهذیب اخلاق و تشکیل خانواده سالم
 برای بدست آمدن مدینه‌ای فاضل ، در تارخ ثبت کرده است و جا
 دارد در تشریح این دو کتاب مقالات و رسالات نوشته شود. که باز هم
 متأسفانه این مختصر گنجایش این چنین کاری را ندارد .

محققین در تقدّم و تأخر تألیف دو کتاب اخلاق ناصری و اخلاق محتشمی اختلاف عقیده دارند بعضی اینرا مقدم دانند و بعضی آنرا ، در حالیکه بعقیده اینجانب با توجه به منظور این فیلسوف که از تدوین دو کتاب تشکیل مدینه فاضله بوده است شکی باقی نمی ماند که اخلاق محتشمی قبلا جمع آوری شده و پایه نگارش کتاب دوم یعنی تز فلسفی او بنام اخلاق ناصری گردیده است زیرا اخلاق محتشمی بر سبک کتابهای قرون قبل که از آنها یاد شد نگاشته گردیده و در این کتاب برای آنکه مطالب بوضوح گفته شود و مفهوم عوام و مورد نظر اهل علم قرار گیرد اول مطالب را بر بی نوشته تا مقبول علما واقع گردد و سپس معنی فارسی آنرا بقلمی ساده عاری از نوادر لغات عرب نگاشته تا مفهوم عموم باشد . در حقیقت اخلاق محتشمی اصولی است که مجزا از هم در باره اجتماع بسبک امر بمعروف و نهی از منکر فراهم آمده تا اجزاء اخلاق مدینه فاضله باشد و سپس در اخلاق ناصری نتیجه اعمال اصول فوق الذکر و نحوه بهره برداری از آنرا عرضه کرده است بعضی از ابواب چهل گانه اخلاق محتشمی ذیلا آورده میشود ۱ - در دین و شناسائی خالق ۲ - در شناسائی نبوت و امامت ۳ - در حب و بغض و تولی و تبرا ۴ - در اتحاد و اتفاق ۵ - دوری از کبر و نفاق ۶ - در عقل و علم و شرف آنها ۷ - در عبادت و مراقبت در اعمال صالحه ۸ - در شکر و تسلیم ۱۲ - در توکل بخدا ۱۳ - در اجتناب از ظلم ۱۴ - در کار خیر و دوری از شر ۱۸ - در معایب حرص و طمع الی آخر .

این کتاب با اینکه در قرن هشتم نوشته شده چیزی زیاده بر دو کتاب اخلاق محنشمی و ناصری ندارد . و میتوان گفت که عیناً مطالب دو کتاب در سبکها و سلیقه ها و عبارات دیگر بیان گردیده و مطالب مختصری بر آن ها افزوده شده و اهمیت این کتاب در نمایانیدن توجه به قوانین اجتماعی در قرن هشتم است آنچنان قوانینی که مستقل از قوانین اخلاقی و جمعی سایر کشورها بوده و مستقلاً بنابر طبع و مزاج ایرانی ساخته شده باشد.

با پایان رسانیدن این فصل دنباله گیری سیاست مستقل ملی بر مبنای برقراری عدالت اجتماعی وسیله فضایل اجتماعی از قبیل دانش و حفظ قواعد و سنن اخلاقی باستان بحدی که در این مجال مقدور بود بعمل آمده معلوم شد که نثر نویسان فارسی نیز بوظایف اجتماعی خود آشنا بوده و سعی ها نموده اند که به طرق ممکنه با وجود جوّ های استعماری و استثمار، مردم را بوظایف ملی آشنا و در حفظ آن متعصب سازند .

ملیت در قالب شعر از اواسط قرن پنجم تا اوایل قرن نهم هجری

فخرالدین اسعد جرجانی

اثر بارز این شاعر فیلسوف و پس ورامین ذکر گردیده که تا ده هزار بیت از آن یاد شده است چیزی که یقین دربارۀ او میتوان گفت که این داستان را در ایام جوانی سروده کما اینکه

خود گوید :

چو این نامه بخوانی ای سخندان
گناه من بخواه از پاک یزدان
بگو یارب پیامرز این جوان را
که گفته است این نگارین داستان
مطلب قابل توجه در باره این داستان آنست که برخلاف اکثر
کتب باستان که عبری ترجمه و بعد از عربی به فارسی گردانیده شده
بود ، دست نخورده و بزبان اصلی یعنی پهلوی باقی بود و جرجانی
این کتاب را از پهلوی به شعر پارسی در آورده است کما اینکه خود در
این باره گوید :

ندیدم ز آن نکوتر داستانی نماند جز بخرم بوستانی
ولیکن پهلوی باشد زبانش بداند هر که بر خواند بیانش
نه هر کس آن زبان نیکو بخواند وگر خواند همی معنی نداند
در این اقلیم آن دفتر بخوانند بدان تا پهلوی از وی بدانند
کجا مردم در این اقلیم هموار بوند آن لفظ شیرین را خربدار
از این چند بیت معلوم میشود که اولاً این کتاب جزء کتب
تحصیلی زبان پهلوی بوده ثانیاً معانی واقعی آن بر مردم پوشیده
بوده است .

این شاعر برای آنکه اصالت کتاب را رعایت کرده باشد اولاً
قالب شعری خود را بر ساده گی و روانی زده ثانیاً بسیاری از الفاظ
مذهبی را عیناً آورده در حالیکه مشابه آن لغات در فارسی دری وجود
داشته است مانند کلماتی از قبیل: دژ - مینو - خرد ایزد و امثال آن .

ثالثاً روح ملی و اصالت ناسیونالیستی کتاب را در اشعار حفظ کرده است .

با اینکه جوان و صاحب فضل بسیار بوده که توانسته ابیات دل نشینی بر کاغذ آرد ، مخالف صبر و شکیبائی بوده و در قسمتی از ویس و رامین این معنی را چنین آورده است :

الا ای ابر گرینده بنوروز	بیا گریه ز چشم من بیاموز
اگر چون اشک من باشدت باران	جهان گردد بیک بارانت ویران
همی بسارم چنین و شرم دارم	همی خواهم که صد چندین بیارم
عفا الله زین دو چشم سیل بارم	که در روزی چنین باشند یارم
نه چون صبر ندعاصی گشته بر من	و یا چون دل شده بدخواه و دشمن
اگر صبرست بامن نیست هم پشت	و گر بختست خود بختم مرا کشت
مرا دل در بلا ماندست ناکام	کنون صبرم بدل کردست پیغام
که من صبرم یکی شاخ بهشتی	مرا بردی و در دوزخ بکشتی
دلا تو دوزخی پر آتش و دود	از ابرام من ز تو بگریختم زود
دلا تا جان تو بر تو وبالست	مرا از صبر نالیدن محالست
نخواهم روی صبرم را که بینم	بهل تا هم به بی صبری نشینم

بطوریکه از این ابیات استنباط میشود او برخلاف پیران و معمرین عقیده به صبر و شکیبائی نداشته و در مقام عشق صبر را گناه میشمرده است.

اگر خرسند گردم در جدائی ز من باشد نشان بی وفائی

توازم رفته ای یار دلارام مراد رخور نباشد صبر و آرام

در جای دیگر پیری را نشانه عجز و ناتوانی آورده است :

چه نیکو گفت نوشروان عادل

چو پیری زد مر اورا تیر بر دل

ز پیری این جهان آن کرد بر من
که نتوانست کردن هیچ دشمن
بگیتی باز کردم ای عجب پشت
شکست او پشت من آنکه مرا کشت

گو اینکه ظاهر این کتاب حاکی از عشقی مجازی بین دو دل داده
بنام ویس و رامین است ولی باطن آن انباشته از وظایف يك عاشق حقیقی
است که اقدام در عمل و تسلیم نشدن به قضا و قدر تا حد جانبازی و فنا شدن
در راه هدف شعار آنست .

بقول استاد ذبیح الله صفا چون این کتاب در بسیاری از موارد
دور از موازین اخلاقی و اجتماعی محیط اسلامی ایران بوده از دوره
غلبه عواطف دینی در ایران از شهرت و رواج آن کاسته و نسخ آن
کمیاب شد . *

یا بعبارت دیگر غلبه عواطف دینی محیط اسلامی ایران را
بوجود آورد که موازین اخلاقی و اجتماعی آن ناشی از تعصبی بود که
میتوانست مورد استفاده عناصر ضد ملی قرار گیرد که یکی از آن عناصر
سنت های اخلاقی و اجتماعی باستان بود که خود بخود با آئین زرتشت
بستگی کامل داشت در حالیکه این سنتها در اصل مغایرتی با اصول قرآن
نداشت .

از جمله این شعر :

مگر دژخیم و یسه دژ پسند است
که مارا اینچنین در غم فکندست

* نقل از صفحه ۳۷۶ جلد دوم تاریخ ادبیات ایران چاپ دوم

چو شاهنشاه زمانی بود دژمان

بخشم اندر خرد را برد فرمان

بابا طاهر عریان

این شاعر از اهالی همدان و از شعرای اواسط قرن پنجم بحساب میآید او از پیش کسوتان عرفای عصر خود و در عرفان رآلیست بوده کما اینکه میگوید :

ز دست دیده و دل هر دو فریاد

که هر چه دیده بیند دل کند بساد

بسازم خنجر ری نیشش ز فولاد

زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

و یا این رباعی دیگر او که میگوید :

اگر دل دلبره دلبر کدومه و گر دلبر دله دلرا چه نومه

دل و دلبر بهم آمیخته بینم ندونم دل کیه دلبر کدومه

با اینکه برای این شاعر گرانمایه داستانها در عشق و بیابان گردی گفته اند ولی باید دانست که او از اجله علمای عصر خود بوده و در این امر اشتها داشت و اگر طغرل بیک سلجوقی هنگام ورود به همدان در پای کوه خضر تمام لشکر را متوقف میکند و با وزیر خود ابونصر کندی بزیارت او از اسب پیاده میشود، بعزت شهرت او در علم و کرامات او در عرفان نبوده و ای بسا بیشتر بخاطر نفوذ او در مردم همدان بوده است .

دلیل بر این بیان اثر دیگر اوست که بشکل کلمات قصار بعبری فصیح باقی مانده طرز فکر ملی او در روایتی که راوندی در راحته -

الصدور از همین دیدار طغرل بیک از بابا طاهر نقل میکند کاملاً آشکار است :

(گفت ای ترك با خلق خدا چه خواهی کرد؟ سلطان گفت آنچه تو فرمایی. بابا گفت که خدا میفرماید : اِنَّ اللَّهَ يَمُرُّ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ . سلطان بگریست و گفت چنین است) معلوم است که او امر قرآن فراوان است و بابا طاهر میتواند نصیحت دیگری بکند. ولی توجه او بحال جماعت و درك او در عدالت اجتماعی موجب میشود که چنین آیه‌ای برای سلطان سرمشق تعیین نماید .
توجه او بحالت جماعت وعدم عدالت اجتماعی از رباعی زیر پیدا است .

اگر دستم رسد بر چرخ گردون
از او پرسم که این چون است و آن چون
یکی را داده ای صد ناز و نعمت
یکی را نان جو آغشته در خون

لامعی

از جمله شعرای نیمه قرن پنجم است که بالاخره اضطراراً جلای وطن اختیار کرد :

آمد گشاده روی بر من نگار من
چون مر مرا بدید گسسته دل از وطن
جستم ره فراق و زدم بانگ بر براق
بر گشتم از قرین و کشیدم سراز قرن*

* قرن - بمعنی آنچه بدان بستگی دارند

براسب من دمان و دما زیر من هماسب
 هر دو چمان و نازان چون سرودر چمن
 گفتی و را سعادت گوید همی بدو
 گفتی مرا بشارت گوید همی بدن
 پشتم سوی خراسان و رویم سوی عراق
 سوی یسار شام و یمینم سوی یمن

با اینکه وضع حال او مختصر ذکر شده و اشعارش جز معدودی باقی نمانده ولی خوشبختانه شعری از او در دست است که میتواند به یقین علت فرار او را توجه او به تمدن گذشته و ملیت بنمایاند. این قصیده در حقیقت مرثیه ایست بر تمدن از دست رفته و ملیتی که تحت انقیاد مهاجم درآمده و با این بیت شروع میشود:

هست این دیار یارا اگر شاید فرود آرم حمل

پرسم زارباب دعد^۱ حال از رسوم^۲ و از طلل^۳
 بعلاوه شاید برای علت مهاجرت او بیت زیر که در آخر قصیده آمده است حجت باشد و نشان دهنده قیام شاعر علیه خرابی ها و ویرانی های ناشی از استیلای اجانب:

گرزین بیابان بگندرم رنج سفر برسر برم

از رنج کشته بر خورم گردد شرنگ* من عسل

شاعر با توجه به مقدمات شعر که آبادی های خراب

۱ - دعد - رباب و دعد عاشق معشوق مشهور عرب ۲ - رسم - آثار

بازمانده - ۳ - طلل - ویرانه - ۴ - شرنگ - زهر

و مرغزارها شوره زار و آوازه‌های خاموش شده را ذکر میکند، میگوید:

برد اژدلم صبر و خرد چون یانک را بر ناقه زد
کاریم پیش آورد بد تما قوئی و ارتحل
و بعد علت تصمیم به قیام ادبی را ذکر میکند.
بندم عمارى بر هیون آیم از این وادی برون
(منظور وادی ترور و وحشت است).

گیرد به ویران اندرون کس جای هرگز چون جعل

و بعد خود را در این راه تنها مییابد:

در پیش من مشگل رهی با سهم و هیبت مهمهی*
ماه اند رومانده مهی مانند اشتر در وحل
و بعد آرزوی موفقیت برای خود میکند:

گرزین بیابان بگذرم رنج سفر بر سر برم
از رنج کشته بر خورم گردد شرننگ من عسل
پیش آیدم باغ ارم پرچتر و خرگاه وخیم

از طبل و منجوق* و علم چون در گه جمشیدیل

بدین ترتیب نهایت آرزو و منظور از قیام خود را باز یافتن کشوری
بیان میکند که چون باغ ارم پر از خرگاه و خیم باشد و از کثرت رایت و
علم و بیرقهای استقلال به زمان جمشید شاهنشاه شباهت داشته باشد. بدین
تفسیر او یکی از مدیون بنام بوده که در راه اعاده مجد دیرین، زبان و
قلم را بکار انداخته ولی متأسفانه ناچار از ترك وطن شده است و عاقبت
کار او معلوم نیست.

* - مهمه - بیابان ذك و بی آب و علف * منجوق بیرق

بیهقی در حق این شاعر گفته است : (جوانی فاضل و فقیهی دانشمند است که هم در جوانی در فضل و ادب و علم سخت مشهور است کمتر فضل او شعر بود ، در سخن موی شکافد : و پشت بسیار کس بخاک مالد)

این فاضل و شاعر گر انما به از طبقات پائین اجتماع بوده کما اینکه در اکثر تذکره ها و تواریخ که از او یاد شده لقب کفشگر گرفته است اگر فکر شود که او به کفشگری اشتغال داشته مشکل بتوان او را در مقامی به این بلندی یافت زیرا کسی میتواند کفشگر باشد که بجای مکتب و مقام استادان دانش ، شاگردی کفشگر کند و سپس بمقام کفشگری ارتقاء یابد در حالیکه آنطور که در تاریخ بیهقی گفته شده مقام او به اندازه ای والا بوده که مسند تدریس داشته و درس ادب و علم برایگان میداده است.

به این ترتیب او در خانواده کفشگر بدنیا آمده و راه دانش پیش گرفته و بمقام استادی رسیده است و راه کسب رزق و روزی را عمداً کفشگری انتخاب کرده است. زیرا که کفشگری در اجتماع باستانی ما مختص طبقات پائین، و کفشگر نمونه طبقه بی چیز یعنی پائین ترین طبقات اجتماع بوده است. او برای آنکه مردم را ترغیب در کسب علم و دانش کند حرفه آباء و اجدادی خود را در کمال فضل و اوج شهرت رها نمیسازد و اعاشه خود را بر مدار این حرفه قرار میدهد و متقابلاً علم و دانش خود را برایگان در اختیار اجتماع خود میگذارد او خود این معنی را در اشعار زیر تصریح کرده است :

چو مرد باشد بر کار و بخت باشد یار

ز خاک تیره نماید بخلق زر عیار

فلك بچشم بزرگی کند نگاه در آنك
 بهانه هیچ نیارد ز بهر خردی کار
 بزرگ باش و مشو تنگدل ز خردی کار
 که سال تا سال آرد گلی زمانه زخار
 بلند حصنی دان دولت و درش محکم
 بعون کوشش بر درش مرد یابد بار
 این دانشمند در کار های روزانه معتقد به قضا و قدر نبوده و کلیه
 پیش آمده های زندگی را حاصل کوشش خود انسان میدانسته و معتقد
 بوده خداوند کریم است و در خلقت با کرم خویش همه را یکسان
 خلق کرده است .

هر چه بر ما رسد ز نیک و ز بد
 باشد از حکم يك خدای کریم
 مرد باید که مار گرزده بود
 نه نگار آورد چو ماهی شیم
 مار و ماهی نبایدش بودن
 که نه این و نه آن بود خوش خیم



و باز گوید :
 زهر که آید کاری در او پدید بود
 چنان کز آینه پیدا بود تور ا دیدار

ایضاً

سوار کش نبود یساراسب راه سپهر

بسر در آید و گردد اسیر بخت سوار

بقاب و غوسین آنرا برد خدای بزرگ

سبك شماردد در چشم خویش وحشت غار

او معتقد بوده که رویدادها، حاصل کاری است که شخص انجام میدهد و این دو مطلب یعنی انجام کار و حاصل او را، بشکل انسانی که در مقابل آینه ایستاده باشد توصیف کرده است .

و باز گفته است که کسی اسیر بخت و اقبال میشود که سوار کاری نداند و براسب تیزرو نشیند ، طبعاً چنین کسی ازاسب سرنگون خواهد شد و پس از آنکه از اسب بعلت نادانی فرو افتاد، خود را اسیر بخت خواهد پنداشت درحالیکه اگر دانش سواری داشت هرگز بزیرنمیافتاد که خود را اسیر بخت پندارد . و به این ترتیب اسیر بخت بودن و خود را بقضا و قدر سپردن را نتیجه عجز و بی دانی و شکست دانسته است با تمام این تفصیل او تحت تأثیر این اعتقاد باستانی بوده که ایرانیان سلطنت را ودیعه خدائی میدانستند*

و بدون تعلق گرفتن مشیت الهی دست یافتن به سلطنت را غیر ممکن میدانسته ابوحنیفه تحت همین تأثیر میگوید .

کسی کش از پی ملک ایزد آفریده بود

ز چاه برگاه آردش بخت یوسف وار

* رجوع شود به کتاب دوم پهلویسم

مثل زنند کرا سربزرگ درد بزرگ

مثل درست خمار از می است و می ز خمار

در آخر یابد گفت که این شاعر نیز آلیست بوده و از ترویج
دهندگان عدالت اجتماعی و بهمین دلیل اعتقاد داشته پایه هر سلطنت و
حکومتی بر عدالت استوار است :

شاه چو دل بر کند ز بزم و گلستان

آسان آرد بچنگ مملکت آسان

وحشی چیز است ملک و دانم از آن این

کاوشود هیچگونه بسته به انسان

بندش عدل است چون بعدل بیندیش

انسی گیرد همه دگر شودش آسان

غفلت از مردم و برعیش نشستن در نظر این دانشمند برای
جهان داری بسیار خطرناک شمرده شده است :

مأمون آن کسز ملوک دولت اسلام

هرگز چو او ندیده تازی و دهقان

جبه ای از خز بداشت بر تن چندانک

سرد و فرسوده گشت بروی و خلقان

مرخدا را از آن فزود تعجب

کردند ز وی سؤال از سبب آن

گفت ز شاهان حدیث مانده باقی

در عرب و در عجم نه توزی و کتان

شاه چو برخیز و بز نشیند و خسبد
 بر تن او بس گران نماید خفتان
 ملکی کان بدرع گیری و زوبین
 دادش نتوان داد بآب حوض و بریحان

اسدی

حکیم ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی از حماسه سرایان قرن پنجم است یعنی شاعر است ملی که قسمت اعظم عمر خود را صرف تنظیم گرشاسپنامه نموده است او خود در چند بیت زیر ترکیب کتاب را بیان میدارد :

بدان همه از نامه باستان	بشعر آرزو خرم یکی داستان
ز کردار گرشاسب اندر جهان	یکی نامه بدیادگار از مهان
پراز دانش و پند آموزگار	هم از راز چرخ و هم از روزگار
ز فرهنگ و نیرنگ و دادوستم	ز خوبی و زشتی و شادی و غم
ز نخجیر و گردنفرازی و رزم	ز مهر دل و کین و شادی و بزم
که چون خوانی از هر دری اندکی	بسی دانش افزاید از هر یکی
چنین نامه ای ساختم پر شگفت	که هر دانشی ز و توان برگرفت

عجیب است که با چنین سرمایه ای بزرگ در مناظره مغ و مسلمان، زرتشتی ها را آتش پرست خطاب میکنند و تعصبی در مسلمانی بخرج میدهد. بعضی تعصب بارز در این شعر را دلیل انزجار اواز سنت های باستان دانسته اند در حالیکه اگر چنین بود گرشاسپنامه نمی بود . در

اینجا میتوان چنین نتیجه گرفت چون بفکرتدوین گرشاسپنامه افتاد بیم
تهمت ارتداد و خارج شدن از مذهب میرفت، لذا اول به تدوین مناظرات
پرداخت که نمایانندهٔ تعصب اسلامی او باشد تا بتواند به آسوده گئی
تنظیم گرشاسپنامه را بامانت مطالب اصلی پایان برد. دلایلی بر صدق
این مدعی در خود گرشاسپنامه هست. اولاً در گرشاسپنامه رعایت اصول
زرتشتی بدون انحراف شده است و اصالت مذهبی آن دستخوش
تصرف شاعر نگشته.

از جمله فلسفه روح در آفرینش اول، و حلول او بر جسم در آفرینش
ثانی از نظر آئین زردشتی است *

چنین دان که جان برترین گوهر است

نه زین گیتی. از گیتی دیگر است

درخشنده شمعی است از جای پاک

فتاده درین ژرف تاری مغاک

..... الی آخر

شاعر در این ابیات که تحت عنوان جان و تن سروده جان را از
گوهر دانسته و گوهر چیزی است در آئین زردشت که در آفرینش اول بوجود
آمده و در آفرینش ثانی بر جسم حلول کرده است و چون از گوهر است
فانی نیست و باقی است.

تباهی به چیزی رسد نا گزیر

که باشد بگوهر تباهی پذیر

* توضیح مفصل این قسمت در کتاب چهارم که قریباً بجای خواهد رسید

داده خواهد شد.

سخنگوی جان جاودان بودنیست
 نگیرد تباهی نه فرسود نیست
 از این دو برون نیستش سر نبشت
 اگر دوزخ جاودان گر بهشت
 و دیگر برخلاف معتقدات معتزله و اهل سنت این شاعر هم به
 قضاو قدر اعتقادی نداشته بطوریکه در یکی از مواضع خود گوید :
 تو ای دانشی چند نالی ز چرخ
 که ایزد بدی دادت از چرخ برخ
 نگر نیک و بد تا چه کردی ز پیش
 بیابی همان باز پاداش خویش
 چو از تو بود کژی و بی رهی
 گناه از چه بر چرخ گردان نهی
 در خاتمه این بحث میتوان گفت که او شاعر یست ملی که
 برای حفظ و زنده کردن سنن راه سرودن اشعار حماسی در پیش
 گرفته است .

قطران تبریزی

گرچه این شاعر را اولین شاعر پارسی گوی آذربایجانی دانسته اند
 ولی باید دانست که پیش از او شعرای پارسی گوئی در آن دیار سکنی
 داشته و مورد لطف سلاطین آن حدود قرار گرفته اند و شکی باقی نمی ماند
 که محیط، آثار شعرای پارسی را درك می کرده وای بسا شعرای پارسی
 گوی نیز داشته است که نامی از آنها باقی نمانده . این عبارت صحیح تر
 است که بگوئیم: قطران اولین شاعر پارسی گوی آذربایجانی است که
 آثاری از او باقی مانده است .

قطران از جمله شعرائست که مسائل ناسیونالیستی را بصورت

مکتبهای پیری و جوانی قبول داشته و هر دورالازم و ملزوم میشناخته
است ولی رسالت را با جوانان میدانسته .

آرزوی جوان و پیری تو و ز تو دائم بدرد پیرو جوان
اواز طبقه دهقانان بوده و بهمین دلیل کشش بسیاری بطرف اعاده
آئین باستان داشته است .

ای بدل همچو قبله تازی خیز و بفروز قبله دهقان
یا لااقل منظور او از این بیت اعاده افتخارات کهن بوده اوموارد
استفاده از جوانی و پیری و محاسن و معایب هر دو را در ابیات زیر
آشکار ساخته :

آرزوی جوان و پیری تو	و ز تو دائم بدرد پیرو جوان
زین به تنبل همی ستانی دل	ز آن بدستان همی ستانی جان
این پدید آرد از ترنج عقیق	و آن برون آرد از شجر مرجان
این یکی آب و رنگ و خواب افزای	آن یکی زر خام و سیم فشان
سر دیوانه ز آن شود هشیار	دل غمناک از این شود شادان
آن بسرخي دهد ز یار خبر	این بزردی دهد ز رنج نشان
آن یکی نار و صدف و رنج شکن	این یکی رنج قف و نار نشان
این دماند ز روی سندان گل	آن گدازد ز تف خود سندان
هر که این خورد پرورید روان	پرورانیده را همه خورد آن
آن یکی یادگار افزیدون	وین یکی دستگاه نوشیروان
گشته مشکین ز بوی آن مجلس	گشته رنگین ز رنگ این ایوان
آن چو خوی پناه ملک امیر	این چو دست امیر خلق جهان

برهانی

امیر الشعرا عبدالملك برهانی امیر شعرای عهد الب ارسلان است
از آثار این شاعر اطلاع کافی نیست ولی از يك غزل او، رنجی که در نهان
داشته آشکار میشود و چنین مینماید که او از منصب و عزت نزد الب ارسلان
رضایت نداشته و هنگامی که مجالی دست میداده به داد دل خویش
میرسیده و از خود انتقاد میکرده بخصوص بدلیل اشعار مدحیه اش :

یکی آزاد مردم لاابالی کنم در وصف قلاشان مباحات
چو دانستی که مرد ترهاتم مکن بر من سلام ای خواجه هیئات
خرافات خراباتی چه گوید ندانم من بجز هزل و خرافات
سخن گویم زشاهی جعفری اصل خداوندی جوادی نیکوی ذات
گویا مراد از شاه جعفری اصل (ذوالسعادت شرفشاه جعفری
حاکم قزوین باشد) *

ازرقی

ابوبکر ذین الدین بن اسمعیل وراق هروی از شعرای اواخر قرن
پنجم و پدر او همان اسمعیل وراق است که فردوسی ششماه در خانه او
پنهان شد او از مریدان خواجه عبدالله انصاری است و لذا بی شک تحت
ارشاد و مکتب خواجه در آمده است او به تناسب شغل کتابفروشی پدر
و آشنائی با ادبا و شعرا و دانشمندان از جوانی در این راه افتاد .
و بزودی صاحب فضل و کمال شد خود گوید :

جهان پیر چو من يك جوان برون نارد بلند همت و بسیار فضل و اندک سال

* نقل از ذیل صفحه ۴۳۳ جلد دوم تاریخ ادبیات دکتر ذبیح الله صفا

او بزودی در خدمت طغانشاه بن آلب ارسلان سلجوقی حاکم
خراسان در آمد و بحدی با او مألوف شد که حتی طغانشاه در غیبت خود
برای او نامه مینوشت و باب مکاتبه مفتوح بود. ازرقی در راه خدمات ملی
بنا به صوابدید طغانشاه دست به نظم سندبادنامه زد که قبل از او منشور
و معروف بوده و منسوب است به سندباد هندی .

جوهری

این شاعر از شاعران اواسط قرن پنجم هجری است و سخت
مخالف دراز پردازی های پیران بوده کما اینکه در اشعار زیر این
حقیقت را آورده است با توجه به اینکه این اشعار چون تابلوی زنده ای
ساخته شده تمام آن نقل میگردد :

دی مرا آخر سالار خداوند جهان

داد اسپه که ز پیرست بفریاد و فغان

راست مانند یکی اشترباریک و حزین

از سر شانه برون آمده او را کوهان

پشتش از گوشت تهی گشته بسان تابوت

شکم از کاه در آکنده بسان کهدان

پوست بینیش پراز چین چو دم آهنگر

است* چون دیکش از پای بر آن پالرزان

سرطان وار بیک پهلوی در راه رود

که همه دست شد و پای بسان سرطان

* است - نشیمنگاه

در سر آید چو رسد بر شکمش زخم رکاب
 بنشیند بدم آنگه که کشی باز عنان
 نه چو اسبان دگر در خور زینست و لگام
 چون خران آمده در خورد فسار و پالان
 نزد او رفتم با زین و لگام و افسار
 گفت ای بی حق بی حرمت و پیر نادان
 من ز تو پیرترم حرمت حقم بشناس
 که ز بی حرمتی افتاده ای اندر حرمان
 می نبینی که ز پیری و ضعیفی گشتست
 پشت من خسته و تن کاسته و سرگردان
 مرتورا شرم نیاید که نشینی بر من
 گاه تا وارد کنی بر من و گاهی جولان
 گفت من مرکب تهمورث بودم ز نخست
 کاو همی شد به بنا کردن مرو و شهجان
 گفت با نوح نبی بوده ام اندر کشتی
 بگه آنکه جهان گشت خراب از طوفان
 یاد دارم که فریدون ملك ایرج را
 پادشا کرد و بدو داد سراسر ایران
 سلم را دیدم در روم که بنشست بملك
 تور را دیدم بر تخت شهی در توران
 گفت يك چند بدم دستکش اسکندر
 گفت يك چند بدم بسارگی نوشروان

در عرب بودم یکچند عدیل یحیوم
 کز همه اسپان بگزید مرا و را لقمان
 گفت یکچند مرا داشت جنیه فرعون
 گفت یکچند مرا داشت به آخر هامان
 یاد دارم که چو یوسف بعزیزی بنشست
 سوی مصر آمد یعقوب نبی از کنعان
 یاد دارم که عبیدان شده در دست خزان
 همه جا دشت شد آراسته و آبادان
 لوط را دیدم در میانده بشارستانی
 چون دعا کرد نگون گشت همه شارستان
 یسار دارم که یکی کرم شد اژدرهایی
 بزیمینی که بخوانند مر اورا کرمان
 بدل رخس مرا و رستم دستان در حرب
 برد در حربگه دیو سپید واکوان
 برد باخویشتن آنکه که همی خواست بدان
 از پی کین سیاوش بسوی ترکستان
 برد با خویشتم سوی عجم بیژن گیو
 گز پی خوک همی رفت بسوی ارمان
 زپی آنکه مرا داشت همی حرمت و حق
 شصت و سه سال مرا داشت به آخر سلطان
 بر تو بخشند مرا گر نپسندیم همی
 اسب دیگر طلب از آخر سلطان جهان

ناصر خسرو قبادیانی یا علوی

این شاعر آزاده آورده گیهای بی پایانی را بخاطر حفظ آزاده گی
خود تحمل نموده است تمام بلاد ایران از ماوراء النهر تا زوایای
خوزستان و کلیه نقاط عربستان و ترکیه را بین محدوده خلیج فارس و
دریای احمر و اسود را زیر پا گذرانیده حتی چند سالی در مصر ساکن
بود و کلیه علوم زمان خود را دریافته است، اعم از علوم عملی و علوم
نظری در علم ادیان تفحص کامل نموده خود گوید :

بهر نوعی که بشنیدم ز دانش نشستم بر در او من مجاور
او در شعری تفحصات مذهبی خود را نام میبرد و تنها از آئین
زرتشتی صراحتاً ذکر نمی کند .

از شافعی و مالکی و قول حنفی

جستیم ز مختار جهان داور رهبر

چون چون و چرا خواستم و آیت محکم

در عجز بیپچیدند این کور شد آن کر

برخاستم از جای و سفر پیش گرفتم

ترخانم یاد آمد و ترگلشن و منظر

از پارسی و تازی و هند و از ترك

وز سندی و رومی و زعبری همه یکسر

وز فلسفی و مانوی و صابی و دهری

درخواستم این حاجت و پرسیدم بی مر

گفتند که موضوع شریعت نه به عقلست

زیرا که بشمشیر شد اسلام مقرر

در اینکه او مخالف کلیه رهبران دینی وقت بوده و نیز علیه
 سلاطین ترك تبلیغ داشته شکى نیست خود میگوید :
 و از مال شاه و میر چونومید شد دلم
 زى اهل طیلسان و عمامه ورداشدم
 دیدم چورشوه بود وریا مال وزهدشان
 ای کردگار باز بچه مبتلا شدم
 از شاه زى فقیه چنان بود رفتنم
 کاز بیم مور در دهن اژدها شدم
 این فیلسوف و دانشمند گرانقدر هر چند در سختی ها افتاده و
 پستی ها دیده معذالك سخت با قضا و قدر مخالف بوده میگوید :
 هر کس همی حذر ز قضا و قدر کند
 وین هر دو رهبرند قضا و قدر مرا
 نام قضا خود کن و نام قدر سخن
 با دست این سخن ز یکی نامور مرا
 و یا:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
 برون کن ز سر باد خیره سری را
 بری دان ز افعال چرخ برین را
 نشاید نکوهش ز دانش بری را
 ناصر خسرو نیز طالب عدالت اجتماعی بوده و میزان سنجش او
 در مورد امیران و سلاطین وقت عدل آنان بوده است بعلاوه او نیز
 سلطنت واقعی را ودیعه الهی میدانسته و پادشاه عادل را برگزیده یزدان

من آنم که در پای خوکان نریزم
 مریسن قیمتی در لفظ دری را
 تو را ره نمایم که چنبر کرا کن
 بسجده برین قامت عرعری را
 کسی را کند سجده دانا که یزدان
 گزیدستش از خلق مر رهبری را
 کسی را که بستر آثار عدلش
 ز روی زمین صورت جابری را
 او در سیرت و کردار به سنت های باستانی توجه داشته است :
 سیرت و کردار گر آزاده ای بر سنن و سیرت احرار کن
 در خاتمه باید گفته شود که او از لحاظ ناسیونالیستی جزء آن
 گروهی است که نجات ایرانیان را در مذهبی اسلامی که مستقل از سایر
 مذاهب باشد میدانست و بهمین جهت مدتها در شمار رافضیان بود و
 بعد رسماً به مذهب تشیع درآمد و پیرو مکتب علی شد و بعد با سمعیلیه
 گروید و پیش کسوت آنان گردید .
ابوالفرج رونی

این شاعر در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم میزیست .
 به جشن های باستانی علاقه وافر داشته و از آنها توصیف فراوان
 کرده و به آتش که از مقدسات آئین باستان است توجه خاص نموده :
 جشن فرخنده فروردین است
 روز بازار و گل نسرين است

آب چون آتش عود افروزست
 باد چون خاک عبیر آگینست
 گر دبستان ز فروغ لاله
 گوئی آتشکده بر زین است
 این شاعر فرزانه نیز به دو مکتب جوانی و پیری متوجه بوده و
 در پیری و جوانی و خواص آنها شعرها سروده است :
 نو روز جوان کرد بدل پیر و جوان را
 ایام جوانیست زمین را و زمان را
 هر سال درین فصل بر آرد فلک پیر
 چون طبع جوانان جهان دوست جهان را
 توجه او بمذهب باستان از این رباعی آشکار است :
 گه نیک بگفتار برافروخت مرا
 گه سخت بکردار جگر سوخت مرا
 چون بستن پندار بیاموخت مرا
 بر تخته عشق کرد و بفروخت مرا

عطاء بن یعقوب

این شاعر فرزانه دواثر حماسی دارد بنامهای برزو نامه و بیژن-
 نامه و بدین ترتیب یکی از حماسه سرایان بنام ایران است ناراحتی او
 از سلاطین ترک و حکومتهای غلامان ترک در ابیات این دو کتاب
 پیداست :

بترکان بگفتا که ای ریمنان گسرفتید کردار اهریمنان

او نیز در نمایانیدن عرق ملی خود دست به حماسه سرائی زده است .

مسعود سعد

مسعود سعد از شعرای اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری است این شاعر ۱۸ سال تمام در بند و زندان بوده است علت این امر راسعایت و افترا دانسته اند در حالیکه خود شاعر میگوید :

تاکی دل خسته در گمان بندم جرمی که کنم به این و آن بندم
و بدین ترتیب آن جرم را توصیف میکند :

در طعن چو نیزه ام که پیوسته

چون نیزه میان برایگان بندم

کار از سخنست ناروان تا کی

دل در سخنان ناروان بندم

ممکن نشود که بوستان گردد

گر آب در اصل خاکدان بندم

در خور بودم اگر دهان بندی

مانند قرابه در دهان بندم

وبه این ترتیب او خود را مقصر دانسته و تقصیر را در کلام خود میداند گویانکه از این قبیل اشعار شاعر چیزی برای ما باقی نمانده مگر اشعاری که از زندان در مدح امرا و صاحبان نفوذ زمان سروده است معذالك توجه او را بمسائل میهنی و باستانی میتوان از لابلای اشعار او بیرون کشید از جمله کمتر شعری از او مییابیم که لااقل دریکی از ابیاتش

اشاره به آتش نکرده باشد و یا باز کمتر مدحیه‌ای از او می‌بینم که لااقل
دریستی اشاره به تمدن و افتخارات کهن نداشته باشد، مانند ابیات زیر
از مدح سیف الدوله محمود:

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان

مهر بفزای ای نگار مهر جوی مهربان

ای گه بخشش فریدون گاه کوشش کیقباد

ای به همت اردشیر وای بحشمت اردوان*

ایضاً:

ای بدل اردشیر وی عوض اردوان

بنده امرت سپهر بسته حکمت جهان*

☆☆☆

او باز سعی داشته که در هر مجال ممکن عرب و عجم را از هم
جدا ذکر کند و در هیچ جا حتی در ذکر تمثله مذهبی ذکر از حکومت
خلفا ندارد و فقط اشاره به ایرانی و عربی است:

میمون و همایونت عید تازی

عید رمضان و سنت پیغمبر*

☆☆☆

ای عجم را بجاه تو نازش باد فرخنده بر تو جشن عجم*

☆☆☆

ملك عجم بدین عرب کرد منتظم

مسعود پادشاه عرب خسرو عجم*

* نقل از دیوان مسعود سعد بسعی رشید یاسمی صفحه ۴۷۰ و ۴۷۱

* ۲- ایضاً صفحه ۴۶۵ * ایضاً ۲۴۱ * ۴ و ۵- ایضاً صفحه ۳۴۰

از جملهٔ عجایب کار او این است، باینکه اصل و نسب ترکی
این شاهان را میدانسته، معذالك در اکثر مدحیه های خود قیاسی هم از
شاهنشاهان گذشته کشور آورده و به این ترتیب شك نمیاند که گناه
او ملیت و وطن دوستی بوده است :

چرا نگرید چشم و چرا ننالد تن

کزین برفت نشاط و از آن برفت وسن

چنان بگریسم که دشمنان ببخشایند

چو یادم آید از دوستان و اهل وطن

بسان بیژن در مانده ام بدام بلا

جهان بمن بر تاریك چون چه بیژن

باید دانست که مسعود سعد خود سردار دلاوری بود که در هند
فتوحاتی کرد و بامیری رسید، یحیی که ممدوح بعضی از شعرا گردید.
ولی غرور ملی او در اشعار و آثار و بیاناتش، موجب خشم امرا و سلاطین
ترك و زندانی شدنش شد. این شاعر باتمام مشقاتی که تحمل نموده
در حدود ۸۰ سال عمر کرده و جزء آن دسته از شعرا و نویسندگانی است
که جوانی و پیری را لازم و ملزوم می شمردند.

عقلست و مایهٔ قوّت تن پیر و سر جوان قلم



این سستی بخت پیر هر ساعت در قوت خاطر جوان بندم

در پایان این مختصر جا دارد که بعضی از ابیات ارزنده او که در
عین مدح خواجه منصور بن سعید در وصف قلم سروده زینت بخش
اوراق گردد.

قلم

من بدین آخته زبان قلم
یار بایدش کرد انگشتان
داستان در جهان فراوانست
اصل عقلست و مایه قوت
جایگاه خرد چراست اگر
گر جهان روشن از قلم گشتست
همه زیر دخان بود آتش
گر شرف نیستیش بر گیتی
عز باقی هم از قلم یابد
سرمه دیدگان عقل شناس
خدمت دست راد صاحب را
هست جنس من اندر این زندان
منم امروز خسته و گریان
گر ز بیم قلم فروشندم
هم قلم سود خواهم دادن
جز ثنای تو نیست واسطه ای
تا قلم هست ترجمان ضمیر
تا بخندد همی دهان دوات

مختاری

گفت خواهم ز داستان قلم
تا شود مرکب روان قلم
نیست يك داستان چو آن قلم
تن پیر و سر جوان قلم
نیست معز اندر استخوان قلم
پس چرا تیره شد جهان قلم
زیر آتش بود دخان قلم
آسمان نیستی مکان قلم
هر که شد بسته هوان قلم
آن چو سرمه سیه لبان قلم
بسته زاد از زمین بیان قلم
تن زرد چو خیزران قلم
زار و ناله کنان بسان قلم
هم بر آرد مرا امان قلم
گر چه هستم همی زبان قلم
بمیان و من و میان قلم
تا زبان هست ترجمان قلم
تا بگرید همی زبان قلم

ابوالمفاخر خواجه حکیم سراج الدین ابو عمر عثمان بن محمد

مختاری غزنوی جزء شعرای حماسه سرای ایران است .

این شاعر بنابر میل سلطان مسعود بن ابراهیم داستانی از رزم‌های نواده رستم بنام شهریار را بنظم کشید و نام آن را شهریارنامه نهاد .
این شاعر گرانمایه در صنعت شعر، و بیان معنی دستی توانا داشته و بهمین دلیل حکیم سنائی در قصیده‌ای او را بمعانی بکر ستوده است .
از جمله شاهکارهای این شاعر اشعار است بظاهر، در مدح منصور بن سعید که بمعنی يك مرثیه ملی است و در آن بی‌فکری بعضی را در مصائب اجتماع به فرجه شدن انگور در پائیز جلوه داده و دو روئی کسان را به سبب دو رنگی که حاصل پائیز است . در حالیکه سپاه باد خزان ترکان بعون طالع مسعود امرای ترك، بر باغ آباد و پر از سبزه و گل کشور میوزد و هوا تغییر میکند و آتش میمیرد و در نتیجه زر و نقره و جواهر نصیب مدعی میشود، که ظاهراً نظام ملک و قوام هدی و فخر بشر است:

بعون و طالع مسعود نيك اختر

سپاه باد خزان سوی باغ کرد گزدر
هوا بگشت و بگشت آتش گل اندر خاک
صبا بجست و بیست آب جوی را در جر *

کنون که هست به هر باغ در ز زاغ نشان
کنون که هست بهر تیغ در زمیغ اثر
طریق جست نداند طیور سوی چمن
طواف کرد نیارد و حوش گرد گهر
سزد که یاد کند بلبل از وصال بهار
سزد که نوحه کند زاغ در فراق شعر *

* جر - زمین شکافته شعر - حوض آب

صبا بر آب و شجر مهر و کین خود بنمود
 که آب ازو شد پوشیده و برهنه شجر
 چرا قوی کند انگور خون همی در تن
 اگر سراسر گلزار هست چون نشتر
 شگفتم آید سخت از دو روی سیب دور
 شگفت باشد لاشک دو روی در یک سر
 اگر ندیدی پیر جوان بروی و بطبع
 به چشم عبرت بر چهره ترنج نگر
 بدو سپرد ز سودا سرمایه چهار ارکان
 ز خاک زر و زکات نقره و ز بحر درر
 عماد دولت منصور بن سعید که هست
 نظام ملک و قوام هدی و فخر بشر
 این شاعر نیز بمکتب پیر و جوان توجه داشته - کما اینکه فوقاً به
 آن اشاره کرده است شاعر گرایش خود را بطرف آئین قدیم در شعری
 نشان میدهد .

مسلمان کشتن آیین کرد چشم نا مسلمانش
 بنوک ناوک مژگان که بر زهرست پیکانش
 دلم سرگشته مهرست و مست عشق از مستی
 همی ترسم که بگراید سوی چاه زنخدانش
 همانا یک دل اندر شهر خالی نیست از مهرش
 بدان صورت که روز عید من دیدم بمیدانش

دریغا روی من بودی زمین آنروز درمیدان
مگر بر روی من ماندی نشان نعل يك دانش
دلَم برد و من از دادن پشیمان نیستم لیکن
اگر یزدان ز دل بردن نگرداند پشیمانیش

امیرالشعرا معزی

او پسر برهانی شاعر است و امیرالشعرا دربار ملکشاه سلجوقی،
اوشیعه بوده است کما اینکه دربیتی که در مدح امیرعلی گفته است این
معنی را عیان ساخته .

میر اجل علی فرامرز خسروی
رستم رسوم و معن معانی و سام سان
گشت از مناقب دوعلی بخت من بلند
شد بر مدایح دو علی طبع من روان
پیغمبر گزیده بدان بود شاد دل

جعفری يك ستوده بدین هست شادمان
این شاعر جزء شعراى موفق است و تا آخر عمر بعزت زیسته و
تنها گرفتاریش تیری بود که از کمان سلطان سلجوقی بر سینه اش نشست
و تا پایان عمر زجرش داد . از او شعری بجا مانده که نظیرش را در
ملیت شعراى قبل از او آورده ایم :

اینك پس از مقدمه ای کوتاه شعرا و رایاد میکنیم :
این شاعر با اینکه موفق و عزیز ملکشاه بوده بحدی که ملکشاه
او را همیشه در کنار تخت مینشانیده و به او پدر خطاب میکرد :

تا قیامت فخر من باشد که اندر بزم خویش
در بر تخرم نشانی و پدر خوانی مرا
معدالك با اینکه چنان ماهیتی دارد چون از یار خود که عبارت از
عشق بمیهن باشد دور افتاده ناله کرده است :

تا از بر من دور شد دل در برم رنجور شد
مشکم همه کافور شد شمشاد من شد نسترن
از هجر او سرگشته ام تخم صبوری کشته ام
مانند مرغی گشته ام بریان شده بر با بزن
و بعد وصف وطن را میکند :

آنجا که بود آن دلاستان با دوستان بوستان
شد گرگ و روبه را مکان، شد گورو کرکس را وطن
ابرست بر جای قمر زهرست بر جای شکر
سنگست بر جای گهر خارست بر جای سمن
تصریح او در شکستن کاخها و ایوانها و نقش ایوانها . اشاره
به افتخارات گذشته است :

آری چو پیش آید قضا مروا شود چون مرغوا
جای شجر گیرد گیا جای طرب گیرد شجن
کاخی که دیدم چون ارم خرم تراز روی صنم
دیوار او بینم بخم مانده پشت شمن
تمالهای بولعجب چاک آوریده بی سبب
گوئی دریده ای عجب برتن ز حسرت پیرهن
و بالاخره باید دانست که همین حالات و احساس سبب

آن میشود که شعرا و بشکل مرثیه درآید :
ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من
تا يك زمان زاری کنم بر ربیع اطلال و دمن
ربیع از دلم پر خون کنم خاک دمن گلگون کنم
اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن
در ابیات زیر نیز منظور او از ذکر کلمه یار تمدن بر باد
رفته است :

از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی
و ز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن
بر جای رطل و جام می گوران نهاد ستند پی
بر جای چنگ و نای و نی آواز اغست وزغن
و در آخر شعرا اشاره بوضع خود و سلطنت ملک شاه میکنند که
بسیار جالب است :

پیوسته از چشم و دلم در آب و آتش منزل
بر بیسراکی محلم در کوه و صحرا گامزن
هامون گذار و کوه و ش دل بر تحمل کرده خوش
تا روز هر شب بار کش هر روز تاشب خار کن
(اشعار فوق اشاره بمسافرت ها در رکاب ملک شاه است)
چون باد و چون آتش روان در کوه و دروادی دوان
چون آتش و خاک گران در کوهسار و در عطن
سیاره در آهنگ او حیران ز بس نیرنگ او
در تاختن فرسنگ او از حد طائف تاختن

گردون پلاسش بافته اختر ز نامش تافته
و زدست و پایش یافته روی زمین شکل معجن
پر پشت او مرقد مرا و ز گام او سودد مرا
من قاصد و مقصد مرا درگاه صدر انجمن

حکیم عمر خیام نیشابوری

علاوه از آنکه او حکیم و ریاضی دان و شاعر او آخر قرن پنجم
و اوایل قرن ششم است، جزء فقهای بنام است، بحدی که امام لقب یافته
است. ولی با همه این احوال تکفیر شده و فقها اکثراً با وی مخالفت
داشته اند، او علاوه از آنکه گفته شد در نجوم و طب خبره بوده و در زمرة
شعراى رآلیست عهد خود بشمار میآید .

این يك دو سه روزه نوبت عمر گذشت
چون آب به جویبار و چون باد بدشت
هرگز غم دو روز فرایاد نگشت
روزی که نیامدست و روزی که گذشت



بر چهره گل نسیم نوروز خوشست
در صحن چمن روی دل افروز خوشست
ازوی که گذشت هرچه گوئی خوش نیست
خوش باش وزدی مگو که امروز خوشست
او درباره تقدیر و قضا و قدر رباعی زیر را سروده:
نیکی و بدی که در نهاد بشر است
شادی و غمی که در قضا و قدر است

با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل
 چرخ از تو هزار بار بیچاره تراست
 و درباره اختیار اینطور میگوید :
 مائیم که اصل شادی و کان غمیم
 سرمایه دادیم و نهاد ستمیم
 پستیم و بلندیم و فزونیم و کمیم
 آئینه زنگ خورده و جام جمیم
 در مکتب خیام زمان حال اهمیت دارد زیرا برای آمدن فردا
 تضمینی در کار نیست و از روزی که گذشته نفعی در شمار، لذا باید زمان
 حال را دریافت، در این مکتب در گذشته ها غوطه ور شدن و بامید آینده ها
 نشستن مذموم است و حال را دریکی از این دو راه پایمال کردن غلط.
 متأسفانه غیر از رباعیات خیام اشعار دیگرش بدست ما نرسیده
 و از بین رفته است. آنانکه خیام را فاقد روح ناسیونالیسی میدانند
 برای فرقی که در شعر زیرین بغداد و بلخ قابل شده چه معنی قابل میشوند :
 چون عمر بسر رسد چه شیرین و چه تلخ
 پیمانه چو پر شود چه بغداد و چه بلخ
 استنباط مشی میهنی خیام از رباعیات او بسیار مشکل است ولی
 بی شک او نیز طرفدار مذهب اسلامی ایرانی بوده و طرفدار آئینی
 بوده که بخرم دلی انجامد .
 می خوردن و شاد بودن آئین منست
 فارغ بودن ز کفر و دین دین منست

گفتم به عروس دهر کائین تو چیست
گفتا دل خرم تو آئین منست
در شرح کتاب نوروزنامه نیز اشاره مختصری به توجه خیام
به ناسیونالیته شده است .

عمیق بخاری

عمیق از فضلا و شعرای بنام اوایل قرن ششم هجری است .
این شاعر معتقد بقضا و قدر بوده و در شعری میگوید :
عنان همت مخلوق اگر بدست قضا است
چرا دل تو چراگاه چند و چون و چرا است
بجد و جهد نیاید زیادت و نقصان
هر آنکه بر من و بر تو ز کردگار قضاست
اگر به دندان ذره کنی هزاران کوه
هر آینه نبود جز هر آنچه ایزد خواست
در مکتب پیری و جوانی با آنکه خود پیر بوده معذالك طرفدار
جوانان است .

حقیقت است که پیری رسول عاقبت است
همیشه از بر پیری نهایت است و فناست
جهان بمان بجوانان و دردسر بگسل
که کار عالم تا هست خار با خرما است
ز راه این سخن تلخ او نمودم نوش
از آنکه در سخن راست راستی پیدا است

سنائی از اجله عرفا و شعرای بنام قرن ششم هجری است .
 بعلمت حالت تصوفی که این شاعر بخود گرفته خوشبختانه اشعار
 بسیاری از او باقی مانده است، بیقین میتوان گفت که ثنائی اولین شاعری
 است که دردهای خود را بزبان مجاز تصوف بیان کرده و هر چه میخواسته
 بزبان شعر گفته از جمله در شعر زیر وصف حال خود را سروده و حقیقت
 فوق الذکر را در آن تائید کرده است :

حسب حال آنکه دیو آز مرا	داشت یکچند در نیاز مرا
شاه خرسندیم جمال نمود	جمع منع طمع محال نمود
شدم اندر طلاب مال ملول	از جهان و جهانیان معزول
من نه مرد زن و زر و جاهم	بخدا گر کنم و گر خواهم
ور تو تاجی نهی ز احسانم .	بسر تو که تاج نستانم
نبوم بهر طمع مدحت گوی	این نیایی ز من جز از من جوی
نه کهن خواهم از کسی ونه نو	نیک داند ز خوی من خسرو
مرد خرسند کم پذیرد چیز	شیر چون سیر شد نگیرد نیز
منم اندر ولایت خسرو	همچو خفاش بد دل و شبرو
روز از بد دلی چو خفاش	که نباید که صید کس باشم
دلم از نیک و بد امان باشد	ز آنکه هشیار بد گمان باشد
از همه شاعران باصل و بفرع	من حکیمم بقول صاحب شرع
شعر من شرح شرع و دین باشد	شاعری عقل را چنین باشد

بطوریکه معلوم است در ایام جوانی با داشتن زن و فرزند و پدر

و مادر از غزنین خارج شده در شهرهای بلخ و سرخس و هرات و نیشابور گذرانیده سپس راه زیارت خانه خدا پیش گرفته. بطوریکه از اشعار او پیداست پس از مراجعت از سفر حج مجدداً چندی در شهرهای فوق گذرانیده و بالاخره به غزنین بازگشته و به تنهایی زندگی را ادامه داد درحالیکه نه خانه‌ای داشت و نه زن و فرزند :

هست تنهایی اندر این منزل حجرهٔ جان و سبز خانه دل
من به تنهایی اندرین بنیاد بادلی پر ز غم نشستم شاد
و ندر آن خانه مونس از همه کس سایهٔ خانهٔ من و من و بس
اندر این خانه بی شر و شورم راست خواهی چو مرده‌ای در گور

هیچ يك از صاحبان تذکره و تواریخ علت این تنهایی شاعر را پس از بازگشت بغزنین تشریح نکرده و علتی بر آن ننوشته‌اند. مطلب کاملاً غیر عادی بنظر میرسد چگونه از خانواده او حتی یک نفر باقی نمانده است درحالیکه خود میگوید و ندر آن خانه، آن اشاره بدور است چرا نگفته و اندر این خانه باضافه دو مصرع از این بیت هر کدام خانه‌ای را مینماید که در یکی مونس از همه کس وجود داشته و ندر این خانه سایه آن خانه و شاعر، یعنی شاعر در این خانه تنها و بفکر آن خانه زندگی میکرده و بیت آخر چنین میرساند که قبل از آنکه در این خانه تبعید محرمانه و تحت نظر باشد، آدم پرشور و شوری بوده و در این خانه بی شر و شور شده بدون آنکه خود رغبتی بدان داشته باشد زیرا در مصرع دوم خود را مردهٔ در گور خطاب میکند .

شکی نیست که او در تنهایی اجباری زندگی میکرده و بدلیل اشعار فوق الذکر خود رغبتی بدان تنهایی نداشته وای بسا مقام او در

تصوف موجب فراهم آمدن خانه و وسایل آسایش آن بوسیله خواهی
عمید احمد بن مسعود تیشه، گردیده، و در حقیقت محرمانه محبوس بوده
است باید دانست که الهی نامه یا حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه را در
این خانه سروده است .

با توجه به این که الهی نامه مشتمل بر ۱۰ هزار بیت بوده و
در یکسال تمام سروده شده خود میگوید :

عددش هست ده هزار ابیات همه امثال و پند و مدح وصفات
شد تمام این کتاب در سردی که در آذر فکندم این را پی
پانصد و بیست و چار رفته زعام پانصد و بیست و پنج گشته تمام
حال باید دید که شور و شری که شاعر قبلاً برای خود داشته
چگونه بوده است . اولاً یکی از دلایل توجه او بملیت اینست، در
زمانیکه همه ماه ها عربی نوشته میشد او در شعرش از ماه های پارسی
استفاده نموده است. اگر چنین فرض شود که برای سهولت در تنظیم
شعر این کار را کرده باید دانست کسی که به این سهولت و روانی شعر
میسروده میتواند ماه های عربی را نیز در نظم آورد، حال اگر در یک
بیت میسر نمیشد لااقل در دو بیت ممکن بود بخصوص توجه او به پارسی
در این بیت مشهود است، که در وصف همین کتاب میگوید :

یک سخن زین و عالمی دانش همچو قرآن پارسی خوانش
بدلایل بارزی که در خود این کتاب پراهمیت است جمله علمای
غزنین که مذهب را در خدمت سلاطین و امرا آورده بودند بدو دلیل بر
او اعتراض کردند :

اول آنکه مطالب این کتاب شکنندۀ سبک و سلیقه آنان بود و بر

ایشان رسوائی بیارمیاورد .

ثانیاً صراحتهً در این کتاب مدح علی و اولاد او گفته شده بود
با اینکه اصل کتاب بنام بهرامشاه غزنوی نوشته شده و در دو فصل آن
مدح بهرامشاه و نزدیکان او را کرده است معذالك مورد شماتت واقع
گردیده است .

بر اساس همین اعتراض ها تصمیم گرفت که کتاب خود را نزد
امام ناصر الغزنوی ملقب به بریانگر به ضمیمه شعری به بغداد بفرستد در
این شعر علاوه از آنکه ماهیت کتاب و ترکیب آنرا بیان می کند
صراحتاً به محبوس بودن خود اشاره مینماید که ایبانی از آن نقل
میگردد *

خود نگوئی رسم و را فریاد	تو به بغداد شاد و من ناشاد
مانده محبوس تربت غزنین	سال و مه ترسناک و اندوهگین
چون رخ حور و دلبر دلبند	این کتابی که گفته ام در پند
هیچ دیدی بدین صفت تصنیف	گرچه بسیار دیده ای تألیف
کرده ام جمله خلق را معلوم	هرچه دانسته ام ز نوع علوم
وز مشایخ هر آنچه آثار است	آنچه نقل است و آنچه اخبار است
مجلس روح را یکی شمع است	اندرین نامه جملگی جمع است
همچو قرآن پارسی خوانش	یک سخن زین و عالمی دانش
نیک و بد در جواب باز نمای	این سخن را مطالعت فرمای
و ز سر جهل ریشخند کنند	جاهلان جمله نا پسند کنند
همچو قرآن نهد و را تعظیم	و آنکه باشد سخن شناس و حکیم

* نقل از صفحه ۵۶۲ جلد دوم تاریخ ادبیات دکتر ذبیح الله صفا

بدین ترتیب باید صراحتاً گفت که حکیم سنائی جزء پیشوایان ملی است که مبارزات خود را در جلد مذهب در آورده در حالیکه بقول آقای دکتر ذبیح الله صفا (در صفحه ۶۰ جلد دوم تاریخ ادبیات ایران) «چون از مدح و ستایش سه خلیفه اول و ائمه فقه اهل سنت» «خودداری نکرده اگر هم او را از جمله شیعیان بشماریم باید معتقد بعدم» «تعصب او در مسائل مذهبی باشیم».

در خاتمه چند بیت از این کتاب حکیم سنائی نقل میکنیم :

دید وقتی یکی پراکنده زنده زیر جامه ژنده
گفت این جامه سخت خلقانست گفت هست آن من چنین ز آنست
چون نجویم حرام و ندهم دین جامه لابد نباشد به ز این
هست پاک و حلال و زنگین روی نه حرام و پلید و ننگین روی
چون نمازی و چون حلال بود آن مرا جوشن جلال بود
چند بیت زیر مطلع یکی از اشعار اوست .

مسلمانان مسلمانان مسلمانان مسلمانان
از این آئین بی دینان پشیمانی پشیمانی
مسلمانی کنون اسمیست پر عرفی و عاداتی
دریغا کو مسلمانی دریغا کو مسلمانی

سوزنی

حکیم سوزنی که او را تاج الشعرا نیز نامیده اند از شعرای قرن ششم است .

این شاعر فرزانه و حکیم دانشمند مسلمانی را به آن شکل و
حالی که در زمان او وجود داشته نمیپسندیده است :
بحق دین مسلمانی ای مسلمانان

که چون بخود نگریم نیک بد مسلمانم
در هجو یدی توانا داشته و بقدرت معایب اشخاص و یا
اجتماع راهجو میکرده است بعلاوه او متعقد بوده که نه جوانان بهوظیفه
اجتماعی خود آشنا هستند و نه پیران بجامه پیری آراسته . در نظر او
قضا و قدر و تقدیر و چرخ و فلک و امثال آن راهی بوده در تبرا از
گناهانی که شخص بمیل و اراده خود انجام میدهد . انفاقاً تمام این
معانی دریکی از اشعار او گرد آمده و بدست مانده که ذیلاً به آن
اشاره میکنیم :

تاکی ز گردش فلک آبگینه رنگ
بر آبگینه خانه طاعت ز نیم سنگ
بر آبگینه سنگ زدن کار ما و ما
تهمت نهاده بر فلک آبگینه رنگ
رنگیم* و باپلنگ اجل کار زار ماست
آخر چه کار زار کنند با پلنگ رنگ
کبر پلنگ در سرما و عجب مدار
کز کبر پایمال شود پوست بر پلنگ
در پله ترازوی اعمال عمر ما
طاعات دانه دانه و عصیان تنگ تنگ*

* ۱ - رنگ - آهو ۲ - تنگ - بار

اصرار کرده درگنه خود بسرو جهر
 نه از صغیر شرمی و نه از کبیره ننگ
 پیران چنك پشت و جوانان چنك زلف
 در چنك جام باده و در گوش بانك چنك
 ما از شمار آدمیانیم و سنگدل
 از معصیت توانگر و از طاعتیم دنگ*
 آنجا که چنك باید پذیرفته‌ایم صلح
 آنجا که صلح باید آورده ایم چنك
 آونك دوزخیم بزنجیر معصیت
 دوزخ نهنك و ما چویکی لقمه نهنك

شاعر ناسیونالیست در این شعر حتی اشاره به صلح با اجانب
 و اقدام به برادرکشی نیز کرده زیرا در زمان او اختلافات عقیدتی به
 سرحد کمال رسیده بود و مردم ایران گروه گروه تحت احساسات مذهبی
 بجان هم افتاده و واقعاً جایی که میبایست صلح برقرار باشد چنك استوار
 شده بود، و در مقام اجانب اعم از عرب و ترك بجای چنك صلح پایدار.
 این شاعر نیز مانند بعضی از گذشته‌گان از مضمون جغد و خرابه
 نیز برای مرثیه‌های ملی خود استفاده کرده است:

خراب عالم و ما جغد وار از این نه عجب
 عجب از آنکه نمانند جغد را بخراب
 بخواب غفلت خفتیم و خورده شربت جهل
 که تا شدیم ز بیداد و فتنه بی خور و خواب

۱ دنگ - بیهوش بی اطلاع

بحرص خواسته وزیرم تا شود بر ما
و بال خواسته چونانکه موی برسنباب
تقی و عاقبت اندیش نیست از ماکس
از این شدیم سزاوار گونه گونه عقاب
سوزنی بنا بر مطالب، فوق جزء ناسیونالیست های رآلیست است .

حکیم شطرنجی

استاد دهقان علی شطرنجی آنطوریکه از نام او پیداست منتسب
به طبقهٔ برزگروشاگرد حکیم سوزنی است و بی شک از روح ناسیونالیتهٔ
حکیم سوزنی او را نیز بهره ای رسیده است . آثار این شاعر کلا در
دست نیست مگر مقطعاتی که اکثراً پنداست .
ولی از لابلای همین مقطعات به آسانی میتوان دریافت که او
منیع الطبع و آزاده بوده:
بسر بخاک کریمان رفته رفتن به

که سوی درگه مهتران عصر بپای
و آنگهی او معتقد به عمر زیاد و در نتیجه، پیری نبوده زیرا پیری
و نیاز را توأم میدانسته است .

عمر دراز اگر چه زهر نعمتی بهست
بی نعمتا که درازست در نیاز
اندر نیاز عمر دراز ای برادران
عمر دراز نیست که جان کنند دراز

این تفکر منتج از طبیعت است زیرا پیری و فرسوده گئی توأم

هستند و بهترین دلیل نیاز پیری عصائی است که بردست میگیرند زیرا
بی آن راه رفتن برایشان مشکل و بلکه غیرممکن است .

روحی

حکیم روحی ولوالجی میبایست سرگذشت جالبی داشته باشد
که متأسفانه اطلاع کاملی از آن از دسترس خارج شد مگر استنباطی که از
اشعار او میشود.

او مدتها آواره دیار مختلف بوده و حتی در این راه مشقات فراوان
تحمل کرده .

که به ولواجم ولایت خویش که بوخش و بگنج و ختلانم
طبق استنباط از این ابیات علت این در بدری روشن میشود :

عمر نوح است مدت غم من	ز آن گشاده زد و دیده طوفانم
شبه طوسیم بقدر و بسنگ	غیرت گوهر بدخشانم
من که از دیده ابر نیسانم	بر سر آب دیده منشانم
ور نه ابرم چرا که نا شده پیر	بر جوانی خویش گریانم
پیش چشم خود از نحیفی تن	چون شره آشکار و پنهانم
سالها شد که مال عالم را	بدم و دل، دی و حزیرانم
ترشیهای چرخ نا شیرین	کند کردست تیز دندانم
گرچه آبی نشد ز آبادی	اندرین خاکدان ویرانم
زین چو گردون و اختر گردون	نیست خواب و قرار و امکانم
که به ولواجم ولایت خویش	که بوخش و بگنج و ختلانم
که بدریا و گه بها مونم	که بسایران و گه بتورانم

با چنین حال حاسدند هنوز ژاژ خایان شاه کیهانم
 بیش از این نیست کازسخاوسخن خواجه مسعود سعد سلمانم
 بدین ترتیب زندگی خود را به زندگی مسعود سعد سلمان
 تشبیه کرده است. باید یادآور شود که مسعود سعد بدلیل احساسات میهنی
 که داشت و قبلاً ذکر شد ۱۸ سال زندانی بود .

جبلی

امام بدیع الزمان جبلی از شعرای نیمه اول قرن ششم است .
 این شاعر توانا و دانشمند از کسانیست که در کار گرایش از الفاظ
 غلیظ عربی به فارسی پیشقدم بوده اند . این شاعر وضع زندگی و افکار
 و عقاید خود را در شعری بدین ترتیب بیان داشته و خود را معرفی
 کرده است :

بیزار از دروغ و فریب و ریا - راد و آزاده - صاحب اصل و
 نسب صحیح که تواضع زاید از حد را بلای جان خود که آزاده بوده
 میدانسته .

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا
 وز هر دو نام ماند چو سیمرخ و کیمیا
 شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه
 شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
 گشته است باز گونه همه رسمهای خلق
 زین عالم نبهره و گردون بی وفا
 هر عاقلی بزایه ای مانده ممتحن
 هر فاضلی بداهی - ای گشته مبتلا

گرمن نکوشمی بتواضع نبینمی
 از هر خسی مذلت و از هر کسی عنا
 با اینهمه که کبر نکوهیده عادت نیست
 آزاده را زتواضع رسد بلا
 آمد نصیب من ز همه مردمان دوچیز
 از دشمنان خصومت و از دوستان ریا
 قومی ره منازعت من گرفته اند
 بی عقل و بی کفایت و بی فضل و بی دها
 عالیست همتم بهمه وقت چون فلک
 صافیست نسبتم بهمه حال چون هوا
 برهمت منست سخنهای من دلیل
 بر نسبت منست هنرهای من گوا
 هرگز ندیده و نشنیده است کس ز من
 کردار ناستوده و گفتار ناروا
 درپای جاهلان پراکنده ام گهر
 و ز دست ناکسان پذیرفته ام عطا
 اهل هری مرا شناسند بر یقین
 تا رحلتی نباشد زین منزل فنا
 اندر حضر نباشد آزاد را خطر
 کانسدر حجر نباشد یاقوت را بها

انوری

این شاعر زبردست در منطق و موسیقی و هیأت و الهیات و

ریاضیات و فلسفه دست داشته است .

بعضی در حق مقام او بحدی غلو کرده‌اند که او را یکی از سه پیامبر شعر پارسی شمرده‌اند :

در شعر سه تن پیامبرانند قولیست که جملگی برآند
فردوسی و انوری و سعدی هر چند که لابی و بعدی

باید دانست که انوری شاعری عیار بوده و فقط برای اعاشه و رفع فقر صله و عطا در مقابل مدح قبول کرده است .
دولتشاه نقل میکند :

موکب سنجز بنواحی رادکان نزول کرد و انوری بر در مدرسه نشسته بود، دید که مردی محتشم با غلام و اسب‌وساز میگذرد پرسید که این کیست ؟ گفتند مردی - شاعر است *

انوری گفت سبحان الله پایه علم بدین بلندی و من چنین مفلوک ، و شیوه شاعری بدین پستی و او چنین محتشم . بعزت ذوالجلال که من بعدالایوم بشاعری ، که دون مراتب منست مشغول خواهم شد . و همین کار را هم کرد . شبانه قصیده‌ای گفت و روز بعد در سلك شعرای مداح سنجردرآمد و بعد از مدتی که خود آنرا نزدیک به سی سال گفته از مدح و هجو و تغزل دست کشید. او در اول کار هم مدح و غزل نمیگفت .

خاطری چون آتش همست و زبانی همچو آب

فکرت تیز و ذکا نیک و شعر بی خلل

ای دریغا نیست ممدوحی سزاوار مدیح

ای دریغا نیست معشوقی سزاوار غزل

* منظور امیر معزی است

و در آخر عمر نیز بسبك نخستین باز گشت :
 دمی مرا عاشقکی گفت غزل میگوید
 گفتم از مدح و هجاست بیفشاندم هم
 گفت چون گفتمش آن حالت گمراهی بود
 حالت رفته دگر باز نیاید ز عدم
 غزل و مدح و هجا هر سه از آن میگفتم
 که مرا شهوت و حرص و غضبی بود بهم
 آن یکی شب همه شب در غم و اندیشه آن
 که کند و صفایی چون شکر و زلف به خم
 و آن دگر روز همه روز در آن محنت و غم
 که کجا از که و چون کسب کند پنج درم
 و آن سه دیگر چو سنگ خسته تسلیش بدان
 که زبونی بکف آرد که ازو آید کم
 چون خدا این سه سنگ گرسنه را خاصه کم
 باز کرد از سر من بنده عاجز بکرم
 انوری لاف زدن پیشه مردان نبود
 چون زدی باری مردانه نگهدار قدم
 انوری بقضا و قدر معتقد بوده و ستاره شناس ، و بیشتر نظر او
 بر مدار فلکی معطوف ، بر طالع سعد و نحس و تعابیر منازل فلکی و
 اقران آن استوار بوده. این ابیات، آخر چهار شعر او است که هر چهار بر مدار
 فلک قائم است :

منعش بفلک باز دهد طالع بسد را
 حکمش بعمل باز برد عامل جانرا



نصیر باد فلك در حضر تو را ناصر
بعون باد ، خدا در سفر مرا یاور



بجرم خاك و فلك در نگاه باید کرد
که آن کجا است ز آدم و آن کجاست سفر



بر محیط فلك از هاله سپر نسازد ماه
بر بسط کره از خویه زره پوشد تل



در مکتب پیری و جوانی مضامین جالبی دارد که بنظر این شعر
فتوای قطعی شاعر است :

باغبانی بنفشه می بوئید گفت ای گوژ پشت جامه کبود
این چه حالست از زمانه ترا پیر ناگشته در شکستی زود
گفت پیران شکسته دهرند در جوانی شکسته باید بود
بیقین میتوان گفت پس از آنکه این فرزانه مداحی و هجا را ترك
کرد شعر گفتن را کنار نگذاشت و اشعار خود را در خدمت پند و حکمت
در آورد. دلیل بر این مطلب شعری است که بسی چون و چرا در این
زمان سروده. زیرا که اولاً در جوانی چنین برهانی غیر ممکن بوده و
به دوره مدح نیز نمیگراید زیرا سخن از تجربه و تقلای شاعر در نیاز و
توقع دارد .

در جهان چندانکه خواهی بشمار
 نیستی و محنت و ادبیر هست
 و ز فلک چندانکه جوئی بی قیاس
 نفرت آهو و خشم شیر هست
 گر ز بالای سپهر آگه نه‌ای
 این قیاسش‌کن که اندر زیر هست
 دورها بگذشت و بر خوان نیاز
 کافر گر جز قناعت سیر هست
 نام آسایش همی بر دم شبی
 چرخ گفتا این تمنی دیر هست
 انوری قناعت را لازمه محفوظ ماندن آزادی و آزاده‌گی می‌شمرد
 و طمع و آرزو نیاز را دشمن فرزانه‌گی و آزاده‌گی :
 آلوده منت کسان کم شو تا یکشنبه در وثاق تونان است
 ای نفس برسته قناعت شو کابجهمه چیز نیک و ارزان است
 تا توانی حذر کن از منت کاین منت خلق کاهش جان است
 در عالم تن چه می‌کنی هستی چون مرجع تو بعالم جان است
 شك نیست که هر که چیز کی دارد و آنرا بدهد طریق احسان است
 لیکن چو کسی بود که نستاند احسان آنست و بس نه آسان است
 چندانکه مروت است در دادن در ناستدن هزار چندان است

قوامی رازی

این شاعر نیز از شعرای بنام قرن ششم است . اواز او اسط اجتماع
 بوده و بکاسبی خبازی زندگی می‌گذرانیده است خود گوید:

منم قوامی نان‌پز شعار شیرین شعر
مراسم خاطر خباز شکل‌گرده شمار



شادمان باش ای قوامی کز همه عالم توئی
نانبائی کاو زلفان جوید همه نام آوری
این شاعر بدلیل کسب و کاری که داشته و بدان قانع بوده اشعار
جالبی دارد و برای طرز فکر کسبه و رفاه آنها اشعار فصیح و
روانی سروده .

از جمله :

عمرها کوتاه گشت ای عزیزان زینهار
حسبه الله که پیش از مرگ دریابید کار
روزگار از دست ضایع گشت بردارید پای
کاروان از شهر بیرون رفت بر بندید بار
تا کی ز غفلت بدست قهر ذوالقرنین دهر
خویشتن درسد دنیا بیختن یا جوج وار
یادتان ناید همی امسال از آنجا تا چه رفت
با عزیزانی که اینجا با شما بودند پار
جانها تان سوختست و طبعها تان ساختست
با سپهر تنگ خوی و اختر ناسازگار
عقلمادر مغز تان بنیاد های پر خلل
جهلها در پیشتان دیوار های استوار

صیدگاه آژ گشت و جایگاه دام و دد
 مردمان بیکار و از دیوان بدو در پیشکار
 چرخ شد بی آفتاب و مملکت بی پادشاه
 روی هامون بی مدار اجرام گردون بی مدار
 به این قسمت شعر که میرسیم چنین پنداشته میشود که این شعر
 مرثیه‌ای در وفات یکی از امرا و یاسلاطین معاصر او است. در حالیکه
 ابیات زیر نشان میدهد که منظور شاعر عظمت باستان است و این شعر
 در افسوس از دست رفتن استقلال و ملیت :
 حکمت لقمان هبا و همت مرد از هدر
 عالمی ویران در او نه نان ده و نه نامدار
 یافه گشته روزگار و ررنجها ضایع شده
 نیست حاصل کار ما را وای رنج روزگار
 تخم در شوره فشانده خشت بر دریا زده
 گشته سرگردان خلاق زیر این گردان حصار
 ای شیاطین راز تو شکر و ملایک را گله
 دوستان را کوه انده دشمنان را یار غار
 راه نیکان گیر تاگیری همه ملک بهشت
 با بدان منشین و دوزخ را به آنان واگذار
 گرتو خواهی کز فراموشان نباشی روز حشر
 جهد آن کن کز توجز نیکی نماند یادگار
 نفس تو گردد شریف اردانش آموزد ز عقل
 ز آنکه موسی راز علم خضر بودست افتخار

جان صافی به پذیرد صورت سرخ‌رود
 گوش غمگین به نبو شد ناله بیمار زار
 از نهایت کار این شاعر اطلاع صحیحی در دست نیست زیرا در
 خروج از زیر بار سلاطین ترك صراحتاً اشعاری دارد :
 گربری فرمان یزدان کی بود حاجت تورا
 هر دم از درگاه سلطان کوس فرمان داشتن
 اندر آن ساعت که سلطان از تو عاجز تر بود
 سود کی دارد تورا فرمان سلطان داشتن
 گرنبودی آنهمه بی رسمی فرعون شوم
 کف موسی را نبودی رسم شعبان داشتن

جمال الدین اصفهانی

این شاعر از جمله نقشبندان بوده و روزی خود را از راه نقاشی
 تأمین مینموده و بدین ترتیب از میان طبقات فقیر برخاسته است و از
 شعرای نیمه دوم قرن ششم هجری است . با توجه به یکی از اشعار او
 چنین میتوان دریافت که منظور او از این شعر توصیف حال خود او است:
 نقاش نیست از چه نگارد همی صور

جمال نیست بار گران میکشد بدوش
 همخانه نزد او نرسد جز بجوش و جنگ
 بیگانه اندر و نشود جز باشنا
 چشمش چو چشم مردم آزاده درفشان
 ز آسیب دور چرخ ولی چرخ آسیا

گه همعنان باد صبا گشته در سفر
 گه در رکاب خاك زمين گشته مبتلا
 راز دلش ز صفحه رویش بود پدید
 همچون ز روی عاشق دلداده در هوا
 خواننده نی و دارد پیوسته در کنار
 گاهی سفینه گه ورقی چند بینوا
 گاهی دهد بتیغ زبان رونق سخن
 گاهی زبان تیغ بدو یابد انجلا
 اینهم شکوه او از اوضاع اجتماعست :
 الحذر ای عاقلان زین وحشت آباد الحذر
 الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار
 ای عجب دلتان بنگرفت و نشد جانتان ملول
 زین هوا های عفن زین آبهای ناگوار
 مرگ در وی حاکم و آفات در وی پادشا
 ظلم در وی قهرمان و فتنه در وی پیشکار
 امن در وی مستحیل و عدل در وی ناپدید
 کام در وی ناروا صحت در او ناپایدار
 مهر را خفایش دشمن شمع را پروانه خصم
 چهل را در دست تیغ و عقل را در پای خار
 شیر را از مور صد زخم اینت انصاف جهان
 پیل را از پشه صد رنج اینت عدل روزگار

شمع را هر روز مرگ و لاله زاهر شب ذبول
 باغ را هر سال عزل و ماه را هر مه سرار*
 و پیری را چنین وصف کرده :
 موی سپید چیست ندانی زبان مرگ
 زیرا که هر که دید ز خود ناامید شد
 و اینهم نهایت فریاد او است :
 يك شهر همی کنند فریاد و نفیر
 در مانده بدست زلف آن کافر اسیر
 ای دل اگر از سنك نه ای پندپذیر
 وی دیده اگر کورنه ای غیرت گیر

عمادی

امیر عماد شهریارى ملقب به استاد الاثمه از زمره شعرا و فضلاى
 اواخر قرن ششم است. او از امرای دستگاه عمادالدوله فرامرز پسر شهریار
 باوندی سلطان مازندران بود. این دانشمند فرزانه در اشعار زیر وضع
 خود را تشریح میکند :

ز آنکه که در تصرف این سبز گلشنم
 در کام ازدهای نیازست مسکنم
 در حلق همچو حلقه دامی شود مرا
 هر رشته ای که از پی صیدی درافکنم

* سرار - پوشیده شدن

چونانکه عنكبوت لعاب دهن تند
 خون جگر ز دیده بتن بر همی تنم
 محتاج نان و آب نیم از برای آنک
 غم جای نان و آب گرفتست در تنم
 آزادی آرزوست مرا دیر سالهاست
 تاکی ز بنده گی نه کم از سروسوسنم
 بر مرگ دل نهادم و بر زخم تن زدم
 گر آدمی رواست ز آهن بود منم
 سنك سخن بلند تر انداختم بچشم
 تا آبگینه خانه افلاك بشکنم
 بهتر ز من چراغ نیفروخت روزگار
 خورشید رشك برد بپالوده روغنم
 گفתי مگوی هر چه توان گفت زینهار
 بحر شگفت نیست اگر موج میزنم
 چون رنك خورده آینه ای گشته ام ز غم
 بی صیقل سخن نتوان یافت روشنم
 عمریست تا ریاضت من میدهد فلك
 کوری او هنوز نو آموز توسنم
 او هم جزء علما و شعرائی است که تسلیم تقدیر شده :
 فریاد و فغان زین فلك آینه گون
 كز خاك بچرخ برکشد مشتی دون
 ما منتظران روزگاریم کنسون
 تا خود فلك از پرده چه آرد بیرون

ظهر فارابی

ظهر از اساتید بلیغ و سخن سرایان بنام او آخر قرن ششم هجری است .
مرا زمانه بعهدی که طعنه میزد نفس
هزار بار بهر بیت شعر شعری را
زخان و مان بطریقی جدا فکند که چشم
در آن بماند بحیرت سپهر اعلی را
زمانه هر نفسی تازه محنتی زاید
اگرچه وعده معین شدست حبلی را
ز روزگار بدین روز گشته ام خرسند
و داع کرده بکلی دیار و مأوی را
بر آن عزیمتم اکنون که اختیار کنم
هم از طریق ضرورت صلاح و تقوی را
رضا دهم بحوادث که بی مشقت ورنج
ز جای بر نتوان داشت قدس و رضوی را
اگر بدعوی دیگر برون نمیآیم
نگاه داشته باشم طریق اولی را
اگر مرا ز هنر نیست راحتی چه عجب
زرنك خویش نباشد نصیب حتی را
سخن چه عرضه کنم با جماعتی که ز جهل
ز بانك خیر شناسند نطق عیسی را
چنانکه از این اشعار پیداست ظهر فارابی نیز مانند بسیاری از
شعرای آزاده جلای وطن کرده و رو به بلاد محن نهاده با امید آنکه

سخنش را خریداری باشد .

بالاخره مانند بسیاری از میهن پرستان ناچار تن به قضا داده و
مطیع چرخ و فلک شده گویا در بادی امریا در عنفوان جوانی از موطن
اصلی دور شده است .

هؤید نسفی

شهاب الدین نسفی سمرقندی از شعرای بنام اواخر قرن ششم
است از این شاعر ملی و شرح حال او اطلاع کاملی در دست نیست ولی
از اشعار زیر نحوه زندگی و عقاید ملی و آزاده گی او هویدا است :

بر در مخلوق بودن عمر ضایع کردنست
خاك آن در شو كه آب بندگانش روشنست
بر سر كوی قناعت هجره ای خواهم گرفت
جان بر شوت میدهم حالی و باقی بر منست
كافرم گر رنج خود بر يك مسلمان افكنم
نیم نانی میخورم تا نیم جانی در تن است

خاقانی

افضل الدین حقایقی شیروانی از اواسط اجتماع و فرزندان
درودگری بود. او در پایه بلاغت و ایران دوستی لقب (حسن العجم)
گرفت خود گوید :

چون دید که در سخن تمامم حسن عجم نهاد نامم
مرثیه ملی او درباره کاخ مدائن مشهور خاص و عام است .

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینه عبرت دان
که بزم زبان اشک آواز ده ایوانرا
تا بو که بگوش دل پاسخ شنوی ز ایوان
شاید علت واقعی این روح ملی او آئین زردشتی باشد که خود
نژاد خود را از یکطرف نسطوری و از طرف دیگر مؤبدی میداند:
نسطوری و مؤبدی نژادش اسلامی و ایزدی نهادش
و بدین صراحت آئین مادر خود را ترکیبی از اسلام و ایزدی
یعنی زردشتی بیان میدارد او اشعار میهنی بسیار دارد از جمله:
آن کعبه وفا که خراسانش نام بود
اکنون بیای پیل حوادث خراب شد
عزمت کهزی جناب خراسان درست بود
بر هم شکن کدبوی امان ز آن جناب شد
بر طاق نه حدیث سفرز آنکه روزگار
چون طالع تو نامزد انقلاب شد
در حبسگاه شروان با درد دل بساز
کان درد راه توشه بوالحساب آن شد
خاقانی در دیوانش درسهای بسیاری برای آزاده گی داده از
جمله میگوید:

خاقانیا ز دمان طلبی آبروی خود نریز
کان حرص کآب رخ برد آهنگ جان کند

آدم ز حرص گندم نان ناشده چه دید
 با آدمی مطالبه نان همان کند
 آن طفل بین که ماهیکان چون کندشکار
 بر سوزن خمیده چو یکپاره نان کند
 از آدمی چه طرفه که ماهی در آب نیز

جان را ز حرص در سر کار دهان کند

خاقانی در حفظ حدود آزادیهای فردی چنین توصیه میکند :

هر که بر کس دهد شکستن دل شکند شاخ عمر و بر نخورد
 بر عزیزان کسی که خواری کرد زود گردد ذلیل و درگردد
 هر که آرد بروی نیکان بد هم نتیجه بدش به بد سپرد
 خاقانی در بیان غم های میهنی درون ، نوحه های بدیعی دارد که
 با جلد صنایع شعری ، ظاهر آن غیر قابل استفاده دشمنان و باطن آن
 مایه تسلی دل دوستان بوده است .

غم کرد ریاض جان مه و سال مرا

آئینه ندارد دل بد حال مرا

صیاد ز بسکه دوستم میدارد

بسته است در آغوش قفس بال مرا

خاقانی جزء طرفداران مذهب اسلامی ایرانی بوده و بصوفیه

منصوب و در بعضی از اشعار او این طریقت آشکار است و در این فرقت

صاحب ادعا :

کعبه دارم مقتدای سبز پوشان فلك

کز و طای عیسی آید شقه دیبای من

آینهرنگی که پیدای تو از پنهان به است
 کیمیا فعلم که پنهانم به از پیدای من
 درممزج باشم و ممزوج کوثر خاطر
 درمعرج غلطم و معراج رضوان جای من
 جان فشانم عقل باشم فیض رانم دل دهم
 طبع عالم کیست تا گردد عمل فرمای من
 علوی و روحانی و غیبی و قدسی زاده ام
 کی بود در بند اسطقسات استقصای من
 مالک الملك سخن خاقانیم کز گنج نطق
 دخل صد خاقان بودیک نکته غرای من
 تجزیه و تحلیل ملیت را در دیوان خاقانی اضطراباً بدین مختصر
 پایان میدهد زیرا فعلاً مجال بیشتری در دست نیست .

حکیم نظامی گنجوی

این حکیم جزء حماسه سرایان است و بهمین دلیل به مبانی
 آئین قدیم و تاریخ کهن توجه داشته است. از او کتاب منظومی بنام
 مخزن الاسرار شامل ۲۲۶۰ بیت پند و حکمت در دست است که تحت
 ۲۰ مقاله مدون شده . در سرفرازی و احساس شخصیت میگوید :
 عالم خوش خور که ز کس کم نه ای

غصه مخور بنده عالم نه ای
 در بررسی اشعار مخزن الاسرار متوجه میشویم که حکیم سعی
 داشته این کتاب را مانند کتب محکم قدیم بر دو پایه نیکی و بدی آئین

کهن استوار سازد مثلاً:

ظلم رها کن بوفادر گریز	خلق چه باشد بخدا در گریز
نیکی او بین و براو کار کن	بریدی خویشتن اقرار کن
ایضاً	

هر که نیکی عمل آغاز کرد
نیکی او روی بسدوباز کرد
گنبد گردنده ز روی قیاس
هست به نیکی و بدی خود شناس

نظامی بر اساس ملیت خود بسوی حماسه سرائی کشیده شده است یکی از کتب حماسی او داستان خسرو پرویز و شیرین، زن او است که بنام خسرو شیرین معروف است. این کتاب محتوی ۶۵۰۰ بیت است و در آن داستان عشق و انجام کار خسرو و شیرین را با اشعار دل انگیز بیان میدارد.

دیگر بهرامنامه که به هفت پیکر نیز معروف است و آن سرگذشت بهرام گور شاهنشاه ساسانی است، از آغاز کودکی تا پایان کار او که در پی گور خربد نیای باقی رفت. از دیگر آثار نظامی اسنکدر نامه است که محتوی دو قسمت و ۱۰۵۰۰ بیت است که قسمت اول آن را شرفنامه نام گذاشته و قسمت دوم را اقبالنامه نامیده است حکیم نظامی با تدوین این کتاب خواسته است که کار نا تمام فردوسی را در مورد اسکندر پایان رساند:

سخنگوی پیشینه دانای طوس	که آراست روی سخن چون عروس
در آن نامه کان گوهر سفته راند	بسی گفتنیهای ناگفته ماند
اگر هر چه بشنیدی از باستان	بگفتی دراز آمدی داستان
تصرف در آن سکه بگذاشتم	کزین سیم در زر خبر داشتم

حکیم نظامی در مورد مرگ دارا در این کتاب چنین میگوید :

تن مرزبان دید درخاک و خون کلاه کیانی شده سرنگون
 سلیمانی افتاده در پای مسور همان پشه‌ای کرده بر پیل زور
 بهار فریدون و گلزار جم بیاد خزان گشته تاراج غم
 نسب نامه دولت کیقباد ورق بر ورق هرسوئی برده باد
 سکندر فرود آمد از پشت‌بور در آمد بیالین آن پیل زور
 بیالینکه خسته آمد فراز ز درع کیانی گره کرد باز

نظامی هم مانند اکثر معاصران خود تحت نفوذ و معتقد به بازی
 فلک و مقدرات بوده است و در عین حال اعتقاد به نیروی جوانی و
 پهلوانی داشته و سعی را در عمل لازم میدانسته و این اعتقادات ناشی
 از میهن‌دوستی و توجه او به آئین و رسوم باستان بوده است .
 درین چمن که ز پیری خمیده شد کمرم
 ز شاخه‌های بقا بعد از این چه بهره بمرم

سیف‌الدین باختری

شیخ‌العالم سیف‌الدین از پیش‌کسوتان صوفیه و از شعرای اواخر
 قرن ششم است و آنقدر که نام او در مذهب اسلامی ایرانی معروف
 است در شعر معروف نیست این شعر از او است :

پیرنیم ولی چو عشق را ساز آید از ما همه بوی طرب و ناز آید
 چون صبح ولای حق دمیدن گیرد جان از همه آفاق رمیدن گیرد
 جائی برسد مرد که در هر نفسی بی زحمت دیده دوست دیدن گیرد

شیخ عطار نیشابوری

فرید الدین ابوحامد قطب الاقطاب و شمس‌العارفین از اجله

صوفیه است که بعطرفروشی وارشاد در بازار نیشابور زندگی میکرد و بدست مغولان بقتل رسید. باید دانست که او هم با طریقهٔ تصوفی که داشته جزء ساعیای برقراری و تعمیم مذهب اسلامی ایرانی بوده است اگر کسی فکر کند که عطار از افتخارات کهن اطلاعی نداشته و یابدان توجهی نکرده. این شعرا این میهن پرست دلیل عکس آن است :

چو خسرو نامه را طرزی عجیب است

ز طرز او که و مه با نصیب است

این شاعر فرزانه نیز مانند سایر شعرا و پیشوایان ملی توجه به پیری و جوانی داشته :

نه سوختگی شناسم و نه خامی در مذهب من چه کام و چه ناکامی
شیخ فریدالدین باتدوین ۴ کتاب شعر باسامی مصیبت نامه و الهی نامه و منطق الطیر و خسرو نامه خدمات فراوانی به عالم صوفیه کرده است .

بخصوص با کتاب منشور تذکرة الاولیاء که در آن مقامات اولیاء صوفیه را توصیف نموده است .

باید توجه داشت که با آغاز حملهٔ مغول و اشغال ایران وسیلهٔ این قوم وحشی و گرائیدن ملیت به تصوف مقام این شاعر گرانمایه از لحاظ میهنی تا چه حدی والا است .

ناسیو نالیته و حکومت مغول

اول باید دید که حکومت مغول مرکب از چه عواملی بود و بعد چرا و چگونه به کشور ما حمله کرد و ناسیو نالیتة ایرانی در مقابل آن چه

شکلی گرفت ، تا بعداً معلوم شود که انعکاس نحوه ملیت در تاریخ ادبیات ایران چگونه بوده و به چه نحوی جلوه کرده است . بطور کلی مغولان طایفه زردپوستی بودند که در حدود شمال چین فعلی سکنی داشتند پدر چنگیز بنام یسوگای، رئیس طایفه قیات از طوایف مغول بود و بسیاری از طوایف مغول را منقاد خود کرد. پسر ارشداو تموچین نام داشت که از اوایل جوانی به چنگیز خان مشهور شده بود او در سیزده سالگی بجای پدرش نشست (۵۷۵ هجری) کلیه نواحی چین شمالی را تحت تصرف در آورد و حکومت مقتدری تشکیل داد و سپس بفکر آبادانی و امنیت کشور خویش افتاد. از جمله با ممالك همجوار و کشور های ثروتمند ، آغاز تجارت کرد. با اینکه اکثر مورخین را عقیده بر آنست که او قصد حمله به ایران را نداشته ولی من معتقدم برای کسی که عادت به جنگ و کشور گشائی کرده و از لذت فتوحات بهره مند شده صلح مفهومی ندارد ، بعید نیست که او موقتاً میل به آبادانی و تقویت کشور خویش داشته تا با قدرت بیشتر و در زمان کمتری فاتح ایران باشد. بهر حال مسلم است که در آن موقع محمد خوارزمشاه در ایران بقدرت قابل ملاحظه ای رسیده بود ، بحدی که بفکر تصرف خاك شرق ایران بخصوص منکوب نمودن قبایل مغول و تاتار افتاده بود . تاریخ های جامعی از ابتدای کار مغول تا انتها نوشته شده و بهمین دلیل ذکر مجدد وقایع منظور نظر نیست ولی بعضی از مسائل که مورد اسناد است ذکر میشود . از جمله فساد حکومت و عوامل سلاطین ترك یکی از موجبات پیش انداختن حمله مغول گردید و بالاخره چنگیز خان در سال ۶۱۶ به اترار ، محلی که ایلچیان او را قتل عام کرده بودند حمله کرد و در سال ۶۲۳ در-

گذشت و سلطان محمد خوارزمشاه نیز در سال ۶۲۸ کشته شد پس از چنگیز پسر او اکتای قاآن و بعد از او پسرش گیوکخان و بعد از او منکوقاآن به خانی نشستند . در زمان این خان بود که هولاکوخان (۶۵۱- هجری) از طرف منکوقاآن بنا بر درخواست علمای مذهبی ایرانی برای منکوب کردن اسمعیله به ایران آمد ، و در سال ۶۵۲ با تصرف بغداد به حکومت عباسیان خاتمه بخشید و در سال ۶۶۱ بفرمان قویلای قاآن (جانشین منکوقاآن) هلاکو سلطنت ممالک مفتوحه غربی مغولستان را یافت و مراغه را پایتخت خود قرار داد .

سلطنت مغول

سلطنت ایلخانان و تیموریان از ۶۱۶ آغاز شد و تا ۹۰۷ یعنی ۲۹۱ سال ادامه یافت باید دانست فقط بعد از ۹۳ سال (۷۰۹ هجری) الجاتیو معروف به شاه خدا بنده تشیع را قبول کرد و بدین ترتیب مذهب اسلامی ایرانی بر رسمیت شناخته شد و نام علی علیه السلام بر خطبه ها و سکه ها قرار گرفت و از این تاریخ تشکیل دولتهای شیعه آغاز شد .

باید دانست که تحقیقاً تنها قسمتی از ایران که امرای آن اکثراً ایرانی و ایرانی الاصل بودند استان مازندران بود و بهمین دلیل اولین حکمرانانی که تشیع را پسندیده و پذیرفتند ، فرمانروایان این قسمت از ایران بودند و عجیب آنکه درگیر و دار قدرت مغول باز در این استان قیامی بوقوع پیوست که پیشوای آن میرقوام الدین مرعشی و فرزندان او بودند .

کار مرعشی و صوفیان طرفدارش عیناً مشابه کاری بود که صفویه بعداً

انجام دادند . زیرا هردو دسته از صوفیه بودند و لشکریان هردو مرکب از صوفیان ، و بدین ترتیب باید گفت که قیام مرعشی اولین مظهر ملیت و تصوف بود و یا عبارت ساده تر، این قیام اولین نمود ملیت در جلد مذهب اسلامی ایرانی یعنی تشیع بشمار میآید .

ارتباط تصوف و تشیع

صوفیان شیعی سر بازان فداکار و یادر حقیقت جانبازان و صف مقدم نیروی شیعه محسوب میشدند . یعنی این صوفیان پیرو علی علیه السلام بودند و حضرت علی را الگوی انسانیت - شرف - عاطفه و علم و آزاده گی میدانستند و بدان اقتدا داشتند ، و در حقیقت میتوان گفت ، کشش و احترام ایرانیان بطرف اصل و نسب در فرمانروائی ، سبب آن شد که خلافت را در آل رسول جستجو کنند نه در وجود سه خلیفه سنی و بی شک این کیفیت با وضع یگانه دوران جانشین حضرت محمد (ص) حضرت علی بن ابیطالب تلفیق میکرد ، که سردار بزرگ اسلام در غزوات بود و جزء اولین ایمان آورنده گان به پیامبر ، و داماد رسول خدا ، بعلاوه فضیلت و دانش و تدبیر و شجاعت بر قامت او تمام بود . بخصوص که سنیان علی را به خلافت قبول داشتند اما خلیفه چهارم میشناختند در حالیکه شیعیان سه خلیفه یعنی عمرو عثمان و ابوبکر را غاصب مقام خلافت میدانستند . و بهمین دلیل علی را امام اول شناختند . و بعد از او ۱۱ اولاد او را تا امام غایب به امامت قبول کردند و بدین ترتیب امامت را در آل رسول موروثی ساختند . زیرا حضرات امام حسن و امام حسین نوه های پیامبر بودند ، و سایر امامان هر یک پس از دیگری فرزند امام ، و بدین کیفیت در مذهب اسلامی شیعه ایرانی امامت مانند سلطنت شکل توارث بخود

گرفت. بعلت همین تلفیق، تشیع همان مذهب اسلامی ایرانی شد و بدو درمازندران اکثریت بدان گرویدند. در زمان بلای همه گانی مغول انزجار از بغداد و خلفای عباسی از يك طرف و حمایت ضمنی مغولان از علمای شیعه بزعیم سنیان که طرفدار حکومت عباسیان بودند، از طرف دیگر و بیداری و هوشیاری علمای ایران از جانب سوم موجب آن شد که بتدریج یکپارچه گی در تمام شئون مذهبی کشور بوجود آید و لشکر صوفیه تجهیز گردد. باز هم شعار تشیع و صوفیه را باید عدالت اجتماعی دانست آنها خوب میدانستند که اولاً عدالت بدست اجانب بر اجتماع آنها حاکم نخواهد شد و بهمین دلیل تا استقلال نیابند به عدالت اجتماعی نخواهند رسید. ثانیاً استقلال بدون هم آهنگی و وحدت کلمه امکان پذیر نیست ثالثاً، تا در نحوه عقاید وحدتی بوجود نیاید وحدت اجتماعی حاصل نخواهد شد. بدین دلایل وحدت عقیده را در استوار ساختن مذهب تشیع و مکتب عرفان یافتند و لاغیر. پس بدون پسرده پوشی میتوان گفت که ملیت و ناسیونالیته در طول مدت حکومت مغولان و ایلخانان و تیموریان یعنی ۲۹۰ سال، در جلد تشیع و تصوف درآمد. زیرا اولاً این همان راهی بود که میبایست برای برطرف کردن بلای مغول پیموده شود ثانیاً مغول ها بعلت مخالفت با بغداد و حکومت آنان حامی تشیع میشدند و در نتیجه تیغی که برای از بین بردن آنان ساخته میشد، توسط خود ایشان پرداخته و آب داده میگردد. این تاکتیک صحیح ناسیونالیزم اولاً حکومت های مغولی را ظرف اندک مدتی یعنی ۹۰ سال در خود مستهلک کرد، ثانیاً پس از ۲۹۰ سال ایران مستقل و آزاد را بیار آورد و کشور ایران پس از ۹۰۷ سال از آشوب و چند پارچه گی و

استیلای اجانب بدرآمد و بشکل ایران آزاد و مستقل نخستین نمودار کرد و بدین ترتیب سیاست مستقل ملی ایران باردیگر بیاری ملیت ایرانی استوار و برقرار گردید .

نکته مهمی که نباید ناگفته بماند این است که این تلاشهای میهنی تماماً در میان شعله های آتش بیداد مغول و جویهای خون رادمردان و عزیزان ایرانی ، رشد کرد و ثمر داد .

تلاشی که بهایش بخون پرداخته شد ، آزادی که قیمتش باهر گک صدها هزار میهن پرست ادا گردید .

نقش رهبران این جنبش سیاست مستقل ملی ، شایان توجه است . وحدت کلمه در انقلاب مذهبی از جانب فقها - علما و ادبا مؤثر - ترین عامل پرورش و رشد سریع این نهضت ملی گردید .

باید دانست که کلیه طبقات علمای دوره اسلامی ، اعم از علمای عقلی و علمای علوم عملی ، همه جزء ادباء هستند . یعنی آنان پس از وصول به ادب و ادبیات دست به تحصیل علوم دیگر میزدند . و عموماً یا ادیب بودند یا حکیم (فیلسوف) بهیمن دلیل است که در حال شعرای قرن اول تا هفتم که ذکر شد ، ملاحظه میشود که عموماً بعلوم دیگری غیر از ادبیات آشنائی داشته اند . و ندرتاً شاعری را مییابیم که غیر از شعر و علوم مربوط به آن به علوم دیگر آشنائی نداشته باشد .

در دوره مغول نیز وضع بهمان منوال بسود باین ترتیب که کلیه علما و ادبا به دو دسته تقسیم شدند ، یکدسته برای حمایت از طبقات خود و هدف آنها ، بخدمت سلاطین مغول درآمده و تا وزارت رسیدند و دسته دیگر بمسائل مذهبی پرداخته و در تدوین و تکوین مکتب شیعه

کوشیدند .

اجله آن دسته از علما که بخدمت مغول در آمدند عبارتند از .
ابن العلقمی و بعد پسرش شرف الدین و سید ابن طاووس و خواجه
نصیرالدین طوسی و قاضی نورالله .

باید دانست که این علما بعضی در بغداد و بعضی در ایران بودند از
جمله ابن العلقمی و وزیر المستعصم بالله بود و شیعی مذهب .

این علما روایتی ساختند که حاکی از سیاست آنان بود و آن
روایت چنین بود : علی بن ابی طالب خبر داده است از آمدن مغول
و سلطنت هلاکو خان ، و فتنای حکومت عباسی را بدست هلاکو خان
حتمی شمرده است . شیخ سدید الدین و سید ابن طاووس طبق نوشته
قاضی نورالله در کتاب مجالس المؤمنین ، هنگامیکه نمایندگی مردم
نجف و کوفه از هلاکو امان خواستند آنان را بحضور طلبید و پرسید
علت امان خواستن چیست ؟ شیخ سدید الدین روایت را براخواند ،
و هلاکو به آن شهرها امان داد . این روایت و قبولی ایلی از طرف
شیعیان ایران و عراقی ، هلاکو را در برانداختن حکومت عباسی مصمم
ساخت . این علما برای محبوب ساختن هلاکو در نزد شیعیان
مطلب دیگری را شایع ساختند ، که هلاکو خان و زنش دو قوزخاتون
تحت نفوذ خواجه نصیرالدین طوسی ، دور از نظرایان و امیران
مغولی به تشیع در آمده و بدین ترتیب از کینه شیعیان متعصب و جاهل
نسبت به هلاکو و عمال او کاستند و با این سیاست تشیع را امان بخشیدند
تا بر شد علمی و عملی خود ادامه دهد . کمک های شیعه و علمای آن یکی
از اسباب مهمه فتح هلاکو و برچیده شدن عباسیان بود . زیرا علمای

ایرانی خوب میدانستند که استهلاك ملتی بی دانش و بدوی چون مغول آسانتر از دفع عباسیان و فقهای سنی است و بهدین دلیل اول اسباب هزیمت نظام سنی، یعنی خلیفه گری عباسیان را بدست مغول فراهم کردند و سپس مغول را مستهلك ساختند. باید دانست که واقعاً خواجه نصیرطوسی و مؤیدالدین محمد علقمی قمی، دو وزیر دانشمند شیعی در پایه گذاری این چنین سیاستی پیشوائی و ای بسا تبانی داشته اند. در حالیکه خواجه نصیرالدین طوسی علی الظاهر تعصبی در تشیع نشان نمیداد ولی بتدریج با اقامه ادله عقلی باثبات مبانی تشیع پرداخت و کتاب تجربه الکلام و یا تجرید الاعتقاد را بوجود آورد.

دسته دیگری از علما از قبیل علامه حلی - سید رضی الدین بن - طاووس و میثم بن علی بحرانی و بهاء الدین اربلی به تحکیم مبانی تشیع از طریق تألیف کتب و سرودن اشعار مذهبی مشغول شدند.

در حقیقت میتوان گفت که حزب شیعه با تظاهرات بشکل راه انداختن دسته های عزادار (مانند دموستراسیون) و روضه خوانی ها و مرثیه خوانی ها در تکیه ها و مساجد (مانند متینگ) قدرت حزبی خود را علنی میساختند. ولی از حدود مذهب خارج نمیشدند، و ظاهر آن عزاداری برای شهدای راه آزادی و حریت در کربلا بود، اما تحت همین عناوین آزاده گی و حریت در اعصاب شیعیان مینشست و روز بروز بر تعداد آنان میفزود و افراد این حزب را متعصب تر میساخت بی آنکه ظاهراً با حکومت فاتح و غاصب کاری داشته باشند.

باید دانست که طرفداری از آل علی و تذکر حقوق غصب شده آنان و محرومیت هائی که در راه پیروزی حق بر باطل بر خود هموار

ساختند خود مکتبی بود مطابق باواقع ، و راهنمایی بود برای خروج از زیر بار ظلم و ستم و بدست آوردن آزادی ، برای برقراری عدالت اجتماعی. بهمین دلیل آثار اکثر شعرای این عهد مملو است از روح عارفانه‌ای که به تصوف خاص ایرانی میانجامد. پس نموده شد که ناسیونالیته در این زمان به لباس مذهب ملبس گردید و در جلد تصوف و عرفان درآمد.

شعرای دوره مغول

بجا است که یاد آور شویم که در بدو حمله مغول دربار بعضی از اتابکان و سلسله‌های ایرانی پناهگاه فرهنگ و علم ادب شد از جمله اتابکان فارس. و بعد به همت صاحب‌دیوانان ، و وزرائی چون بهاء الدین محمد صاحب‌دیوان جوینی - عظاملك جوینی و شمس الدین محمد جوینی - خواجه هارون سعدالله یهودی - خواجه صدرالدین احمد خالیدی زنجانی ملقب به صدرجهان - سعدالدین محمد مستوفی ساوجی - رشیدالدین فضل‌الله طبیب همدانی - تاج الدین علیشاه امیر غیاث الدین محمد - خلیفه - نصرالدین عادل نسوی - دمشق خواجه پسر امیر چوپان - خواجه غیاث الدین محمد بن سیدالدین فضل‌الله همدانی، فضلا و دانشمندان و ادبا و فقهای ، شیعی بتدریج تقویت شدند ، بخصوص ادبا و شعرا قدر و مرتبت یافتند . باید دانست که در بدو حمله مغول عده‌ای قلیل از علما و شعرا و ادبا مجال یافتند که خود را از آن مهلکه نجات بخشند. عده‌ای به هند گریختند و جماعتی بحدود فارس و مازندران. از جمله فراریان به هند باید نام چند شاعر بزرگ را ببریم - امیر خسرو دهلوی

میر حسن دهلوی - بدر چاچی قانعی ...

مجد همگر

این شاعر که در سال ۶۷۸ وفات یافت در حمایت بهاءالدین جوینی و شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان و اتابک سعد بن ابوبکر بوده است. این شاعر گرانمایه گویا از نسبی که داشته در عذاب بوده یا بعبارت ساده تر از فخری که دائماً به نسب و تبارش میکرده ، برای خود درد سر ایجاد مینموده است خود گوید :

برین زمانه کرد هنر ها همه زوال

و زغم بریخت خون جوانیم چرخ زال

عیم همین که نیستم از نطفه حرام

جرم همین که زاده ام از نسبت حلال

هستم ز نسل ساسان نژتخمه تکین

هستم ز صلب کسری نزدوده ینال

این شاعر نیز معتقد به جبر تاریخ یا زمان بوده و بهمین دلیل خطاب

او اکثراً بچرخ و گردش فلك است :

چرخا چه خواهی از من برهنه پای

دهرا چه جوئی از من زار شکسته بال

این شاعر نیز اعتقاد داشته که کلیه صفات و نیروهای لازم

برای انجام هر مهمی، فقط در جوانی میسر است و از پیری جز شکستگی

و تسلیم حاصلی نیست .

دل را نشاط لهُو نباشد پس از شباب
خورشید را فروع نباشد پس از روال



این پای مرا که نیست پروای رکاب
نه روی رکوب ماند و نه رای رکاب
زین سان که به تنگ آمدم از پیری و ضعف
نه دست عنان دارم و نه پای رکاب

عراقی

فخرالدین ابراهیم همدانی ملقب به عراقی بدو از پیروان قطب
صوفیه، شیخ بهاء الدین ذکر یا، در مولتان هندوستان شد و بجای او
نشست و بعد از متهم شدن بمکه و مدینه و از آنجا به آسیای صغیر
رفت و در آنجا بود که معین الدین پروانه مرید او شد و برایش خانقاهی
ساخت و بعد بمصر رفت و بمقام شیخ الشیوخی منصوب شد و بعد بشام
عزیمت کرد و پس از ششماه سکونت در مصر در سال ۶۸۸ هجری
بدیار باقی شتافت.

در نظر این صوفی که قطبیت یافته، تمام زیبایی ها تجلی جمال
دوست و قابل ستایش است و در این راه بحد کمال آنکس رسد که
کلیه قیود را در توصیف و محو شدن در مقام زیبایی بشکند و یکپارچه
شور و شیدائی شود در حقیقت قلندر تمام گردد.

که همه اوست هر چه هست یقین

جان و جانان و دلبر و دل و دین



از غمزه روی او گه مستم و گه هشیار
و ز طره لعل او گه نیستم و گه هست
میخواستم از اسرار اظهار کنم حرفی
ز اغیار بترسیدم گفتم سخن سرمست
عراقی کتاب مثنوی منظومی دارد ، بنام عشاقنامه که با این بیت
شروع میشود :
هر که جان دارد و روان دارد واجب است آنکه درد جان دارد
در ابیات اولیه ، کشیدن زحمت برای رسیدن بمقامات و درك
عشق پیدا است. باطن تصوف او با ترکیب معنی این مصرع:
(ز اغیار بترسیدم گفتم سخن سرمست) با دو بیت زیر کاملاً
آشکار میشود :

زین سخنها خلاصه دانی چیست
آنکه دور از تو من ندانم زیست
گر چه داری چو من هزار هزار
ختم شد این سخن باین گفتار

اوحدالدین کرمانی

این شاعر نیز مانند عراقی جمال حق را در صورت میدیده :
ز آن مینگرم بچشم سر در صورت
زیرا که ز معنی است اثر در صورت

این عالم صورت است و مادر صوریم
 معنی نتوان دید مگر در صورت
 جامی میگوید که شمس تبریزی از او پرسید در چه کاری؟ گفت:
 ماه را در طشت آب میبینم . شمس تبریزی گفت :
 اگر بر قفاد مل نداری چرا بر آسمان نمی بینی .
 از اینجا پیدا است که جمع شدن چند شیخ و مقتدای صوفیه در
 یکزمان تاجه حد بر شد تصوف کمک کرده است .
 معروفترین آنان عراقی - اوحالدین کرمانی - اوحدی مراغه‌ای
 شیخ شهاب الدین شمس تبریزی هستند که اشعار آنها در دست
 ما است .

اوحدی مراغه‌ای

در مراغه متولد و در اصفهان ساکن شد و در همان شهر به دار باقی
 شتافت این صوفی رآلیست صاحب مجموعهٔ مثنوی بنام جام جم
 بوده که بسیار مورد توجه عموم قرار گرفته دولتشاه و صاحب هفت
 اقلیم گفته است:

مثنوی جام جم در اولین ماه تألیف تا حدود چهار صد نسخه
 تکثیر شد و به بهای زیاد بفروش رفت . بطوریکه از مفاد ابیات این
 مثنوی مفهوم میشود، در این زمان صوفیه به هیئت دراویش گرائیده
 بودند و حتی بعضی ها این رویه را نیز دستاویز ظواهر و بهره‌برداری
 کرده بودند .

در میان بعضی از صوفیان و عرفا تمایل به گوشه‌گیری و بلند کردن

موی سر و صورت و استفاده از کلاه قلندری و سایر اسباب و ظواهر درویشان معمول گردیده بود در همان زمان عده ای معتقد به کسوت درویشی و جماعتی بی اعتقاد بدان بودند - آنانکه معتقد به هم آهنگی لباس بودند ، حاصل آنرا یکنوع انضباط میدانستند . در حالیکه دسته مخالف اعتقادات و سر نهادن به سیروسلوک را مقدمه فنا و بی اراده شدن در مقابل دستورهای شیوخ میشناختند و بهمین دلیل احتیاجی به لباس بکرنگ نمیدیدند. بعبارت ساده بکرنگی باطنی را به بکرنگی ظاهری ترجیح میدادند . اوحدی مراغی از جمله کسانی بود که از تظاهرات بی اساس و بی فایده دوری میکرد و سعی داشت که ملیت را در جلد تصوف بیان نماید . در حالیکه متظاهرين بطور کلی آنقدر در تصوف پیش رفته بودند که نزدیک بود ملیت را فراموش کنند اوحدی میگوید:

چند زین ریش و جبه و دستار	دست آن دست گیر و دست بدار
درد دل کن به جنبش و حرکت	قوت جان ساز در سکون و قرار
چون زخودرسته ای زخود بر پرس	که خدا کیست ای خدا آزار
گر کس دیگر است بازش جوی	و رتوئی چیست زحمت اغیار
جز یکی نیست صورت خواجه	کثرت از آئینه است و آئینه دار
سکه شاه و نقش سکه یکی است	عده از درهم است و از دینار

اوحدی دیوانی دارد که در آن غزلهایی درپند و اندرز سروده که بسیار بسبك سعدی نزدیک است و حتی يك بيت از يك غزل او در دیوان سعدی هم آمده:

از دیوان اوحدی :

فرزند بنده است خدا را غمش مباد تو آن نه ای که به ز خدا بنده پروری

گرد هوا مگرد که گردد و بال تو گر خود بیال جعفر طیار میبری

☆☆☆

از دیوان سعدی :

فرزند بنده است خدا را غمش مباد

تو آن نه ای که به ز خدا بنده پروری

گر مقبل است گنج سعادت برای اوست

ور مدبر است رنج زیادت چه میبری

بطور خلاصه میتوان گفت سعدی در افکار اوحدی نفوذ کامل

داشته است .

محمود شبستری

این شاعر صاحب مثنوی گلشن راز است .

مثنوی گلشن راز هم اکنون از کتب مشهور صوفیه است .

این کتاب در پاسخ پانزده سؤال شیخ معظم امیر حسینی رکن الدین

عالم بن ابی الحسین الهروی از عرفای خراسان، که شاگرد بهاء الدین

زکریا بوده سروده شده است . پانزده سؤال یا مسئله ، ظاهراً مربوط

است به مسائل عرفانی :

سؤال اول :

نخست از فکر خویشم در تحیر چه چیز است آنکه گویندش قفّیر

ولی کشیدن به طرف تفکر و تعقل خودکار تازه ای بود در زمینه

مسائل ملی آنهاییکه این چنین استنباط بنظرشان صحیح نیاید در باره

سؤال چهارم چه خواهند گفت .

سؤال چهارم :

مسافر چون بود رهرو کدام است کرا گویم که او مرد تمام است
 مرد تمام یعنی مرد کامل در حقیقت از نظر شاعر و عارف فوق الذکر
 (تمام مردی) در مقابل تصوف قرار گرفته و یا به تعبیر دیگر (تمام مردی)
 یا (کاملاً مردی) مطابقت دارد با صفت مردانگی و آزاد مردی که هر دو
 جمله چون بمفهوم مرد کامل است ، و در مقام تصوف قرار گرفته ،
 چنین استنباط میشود که منظور آنها از عرفان و تصوف در بدری بیابان گردی
 و یا کوه نشینی و یا بدست گرفتن کشکول در یوزه گی نبوده، بلکه منظور درك
 صفات عالی انسانی- آزاده گی، مناعت و قناعت و حریت بوده است
 به مفهوم بیت زیر :

آلوده منت کسان کم شو تايک شبه در وثاق تونان است
 شيخ شبستری با پاسخی که بسؤالات فوق داده پیشوائی خود را
 بثبوت رسانیده . و جزء امرای لشکر ادبی آزادی و آزاده گی در آمده
 است . شعرای دیگر عهد ایلخانان را کلاً میتوان تحت تأثیر مکتب
 سعدی و عرفای مشهوری که شمرده شد دانست. از قبیل همام تبریزی -
 افضل کاشی - اثیری اومانی - سیف الدین اسفرننگی - رفیع الدین ابهری
 فرید احوال - نزاری قهستانی و غیره .

عهد تیموری

شعرای معروف این زمان از سال ۷۳۶ تا ۸۰۷ هجری عبارتند از
 خواجوی کرمانی - عبید زاکانی - سلمان ساوجی - عماد کرمانی -
 جلال الدین عقید - و جلال الدین طبیب - خجندی - مغربی - ابن یمین
 حافظ شیرازی - همه این شعرا در نیمه دوم قرن هشتم میزیسته اند
 جز ابوالحق شیرازی شاعر اطعمه و نظام الدین محمود قاری یزدی

شاعر البسه که که تا اوایل قرن نهم میزیسته اند .

ابن یمین

امیر محمود بن امیر یمین الدین طغرانی فریومذی، شاعر است که بقول سرادوارد براون قطعه سرائی او شهرت کلاسیک حاصل کرده است. اشعار ابن یمین شامل سه حال است معانی فلسفی . اخلاقی . عرفانی .

از اشعار عرفانی و فلسفی او شعر است نظیریکی از اشعار مشهور مولانا جلال الدین که میرساند ابن یمین تابع فلسفه بقای روح و کامل شدن آن در ادوار پی در پی بوده :

از مولانا جلال الدین :

از جمادی مردم و نامی شدم	مردم از نامی ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
جمله دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم با ملائک بال و پر
بار دیگر از ملک پران شوم	آنکه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم گردم چون ارغنون	گویدم کانا الیه راجعون

ابن یمین در همین بیان میگوید :

زدم از کتم عدم خیمه بصرای وجود
وز جمادی به نباتی سفری کردم و رفت
بعد از اینم کشش طبع بحیوانی بود
چون رسیدم بوی ازوی گذری کردم و رفت
بعد از آن در صدف سینۀ انسان بصفا
قطره هستی خود را گهری کردم و رفت

با ملائک پس از آن صومعه قدسی را
 گرد برگشتم و نیکو نظری کردم و رفت
 بعد از او ره سوی او بردم و بی ابن یمین
 همه او گشتم و ترك دگری کردم و رفت
 این شاعر فرزانه دریکی از اشعار خود با تمام ارادتی که به تصوف
 دارد با روح تسلیم و رضا سخت مقابله میکند و قضا و قدر را محکوم
 میسازد یا بعبارت دیگر با جبر مخالفت نموده اختیار را معتقد است .
 خدائی که بنیاد هستیت داد بروز الست اندر افکند خشت
 گل پیکرت را چهل بامداد بدست خود از راه حکمت سرشت
 قلم را بفرمود تا بر سرت همه بودنیها یکا یک نوشت
 نزید که گوید تو را روز حشر که این کار خوبست و آن کار زشت
 چو از خط فرمانش بیرون نبید چه اصحاب مسجد چه اهل کنشت
 خرد را شگفت آید از عدل او که آن را دهد دوزخ این را بهشت
 سراد وارد بر او افکار او را شبیه افکار توماس مالتوس و یامانی
 تحت دو مکتب مالتوزیانيسم Malthusianisme و مانى کثيسم
 Manichaeisme بیان میکند و بدینی مخصوص این دو مکتب را
 از بعضی اشعار او استنباط کرده ، مثلاً در این دو بیت که خود ذکر
 نموده است:

دانی چه موجبست که فرزند از پدر

منت نگیرد ارچه فراوان دهد عطا

یعنی در این جهان که محل حوادث است

در محنت وجود تو افکنده ای مرا

در حالی که منظور شاعر چنین بوده :

میدانی علت آنکه فرزندهائی که از پدر منت نمیگیرند (یعنی حق پدر بر خود استوار نمیدارند) چیست؟ علت آنست که آنها بفکر آینده فرزندان خود نبوده و فقط بدنیا آورده و آنها را در محنت و بلا افکنده اند. واقعاً هم چنین است پدرانی که بفکر زندگی اجتماعی فرزندان خود نیستند در مقابل آنان مسئول هستند و جا دارد که فرزندان از چنین پدرانی بازخواست کنند. (بهمین دلیل کتاب حاضر نوشته میشود ، برای آنکه راه ادای این وظیفه در ساختن اجتماع فاضل و مرفه فردا نمایانده شود.)

این قبیل افکار ابن یمین ابدأ مربوط به مالتوس و یامانی نیست بلکه درست از همان ریشه اصیل باستان آب میخورد ، که پدران در معصیت فرزندان مقصر هستند. زیرا آنانند که با عدم توجه خود ، در امر تعلیم و ترتیب یا کسب خردا کتسابی ، فرزندان شان قصور کرده اند . بایدانست که وجود این قبیل افکار همانند افساری بوده بر زیاده و تند روی های بعضی از علمای اخلاق و اجتماع ، خواه در مکتب متصوفه و یا علم الاخلاق و امثال آن.

آنانکه از راه علم نجوم ، کواکب را مقصد دانستند ، و بعد این معنی را کمی وسعت دادند و چرخ و فلک را دشمن دانسته و بعد کمی تعمیم بیشتر داده زمانه را بدان افزوده و حاصل کار چرخ و فلک و زمانه را جبر دانستند. بعد جبر را به قضا و قدر تقسیم کردند و قضا را از فلک و قدر را از تقدیر ازل الهی دانستند ، و حاصل هر دو کلمه یعنی قضا و قدر را بقلم در ناصیه هر شخصی نوشته پنداشتند . و کلیه امور و افعال

روزمره را ناشی از آن. آنقدر تند میرفتند که اگر جمله امر، بین الامرین بوجود نمیآمد دیگر همه چیز برای ما تمام شده بود. آنوقت بود که هر کسی هر کاری که میکرد ناشی از قضا و قدر و مشیت الهی میدانست، نه تقصیر خود و همین کافی بود که نه زشتی باقی بماند و نه زیبایی. نه معروفی و نه منکری. نه گناه و نه ثواب. بهمین دلیل افکار و حمله های تند امثال ابن یمن فقها را متوجه معایب این تند رویها نمود و بالاخره حد تعالی را بوجود آورد.

خواجوی کرمانی

خواجو را میتوان دنباله رو سعدی خواند. بعضی ها سبک و سلیقه او را دزدی از سعدی دانسته اند کما اینکه معاصر او حیدر شیرازی چنین گفته :

میر در پیش شاعر نام خواجو که او دزدیست از دیوان سعدی
چو نتواند که با من شعر گوید چرا گوید سخن در شأن سعدی
در حالیکه این روش ناشی از ارادت بیحد خواجو به سعدی بوده که در اکثر اشعار خود متن و مفاد و مضامین اشعار سعدی را تکرار کرده و یا بیتی از او و بیتی از خود گفته یا مصرعی از شعر سعدی گرفته و مصرعی خود بدان افزوده است. سبک مثنوی خمسه او بسبک نظامی است او هم جزء عرفای زمان خود است و اشعارش در عرفان است. مداحی نیز داشته و بهمین دلیل در هر دو طریق، اشعارش بی اعتباری نشان میدهد در حالیکه از نظر صناعت شعر شاعر پرارجی است.

از منقدین بنام و باشهامت تاریخ ادبیات ایران است این شاعر
فرزانه و حکیم و دانشمند راه خود را برای بازگو کردن حقایق، در
هزل سرایی یافت. زیرا تنها از این راه میتوانست ایمن بماند.

در وصف حال او گفته شده است که رساله‌ای در معانی بیان نوشت
و خواست از نظر شاه بگذراند و لسی اطرافیان مانع آن شدند و گفتند
شاه با چنین سخنانی دلخوش نیست او گفت: پس از این، طریقهٔ مجنون
پیش گیرم تا بدان وسیله به بزم خاص شاهان راه یابم و ازند ما و مقربان
گردم و همین کار را هم کرد.

میگویند هنگامیکه از بار یافتن در تقدیم رسالهٔ خود مأیوس شد
این شعر را سرود:

در علم و هنر مشو چو من صاحب من
تا نزد عزیزان نشوی خوار چو من
خواهی که شوی پسند ارباب زمن
گنگ آور و گنگری کن و گنگرزن
و در جای دیگر در پاسخ یکی از دوستان چنین گفته:
ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم
کاندر طلب راتب هر روزه بمانی
رو مسخره‌گی پیشه کن و مطربی آموز
تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی
قبلاً در مورد کتاب اخلاق الاشراف او که منشور است ذکر کامل

شد. دیگر از کتب اوریش نامه است که وصف شیوخ و پیشوایان مذهبی را به جا سروده است .

این شاعر نیز بر سر حقیقت گوئی و صراحت اشعار و آثارش سختی های فراوان دیده از جمله میگوید :

پیش از این از ملک هر ساله مرا خورده ای از هر کناری آمدی
در کنارم نان خشک و تره ای در میان بودی چو یاری آمدی
نیست در دستم کنون جز خشک و تر ز آنچه وقتی در شماری آمدی
غیر من در خانه ام چیزی نماند و آن نمایی گریبکاری آمدی
چنین معلوم میشود که اموالش دستخوش طمع و تاراج قرار گرفته بود.

مثنوی موش و گربه او وصف حال عباد و مسلمانان وقت است :

گربه آن موش را بکشت و بخورد سوی مسجد بشد خرامانا
دست و رو را بشست و مسح کشید ورد حق را بخواند دیانا
بارالها که توبه کردم من ندرم موش را بدندان
گربه میکرد توبه در مسجد یا کریم و قدیم و سبحانا
کار من توبه است استغفار ای خداوندگار رحمانا
بهر این خون ناحق ای خلاق من تصدق دهم دو من نان
تو ببخشی گناه من ای غفار از گنه گشته ام پشیمان
در مکر و فریب باز نمود تا بحدی که گشت گریان

موشی این حال می بیند و بشارت بر موشان دیگر میدهد :

مژده گانی که گربه عابد شد زاهد و مؤمن و مسلمانا

بهر حال منظور شاعر از این مثنوی دو چیز است، یکی توصیف مسلمانان

وقت به اینکه زاهد نمایان دائم در گناهند و دائم در توبه زیرا ، در توبه برای

همه بازاست و فقها گفته بودند که اگر توبه خود را بشکنند باید تصدق دهند تا توبه بعدی قبول افتد و همین راهی بود برای شکستن توبه، ثانیاً این فلسفه را روشن میکنند که اگر موشها هم اتفاق کنند میتوانند گربه را منهزم سازند .

عمادالدین فقیه کرمانی

این شاعر جزء فقها و شیوخ است گویند در کرمان خانقاه داشته و شعر خود بر هر تازه واردی میخوانده تا عیبش را برطرف کند و بهمین دلیل گفته اند دیوان شعر همه مردم کرمان است. در کرمان مدرسه ای بنا کرده ولی بر بنده نویسنده معلوم نشد در چه حال بوده و مشی او چه بوده است .

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی

دیوان خواجه یکی از سه کتاب موصوف است که قبلاً از آن زیاد شد ایرانیان این شاعر شیرین سخن را لسان الغیب میشناسند و هنوز تفأل به دیوان او یکی از سرگرمیهای شبهای زمستان ایرانیان است. درباره حافظ و مقام او در تصوف و علوم زمان ، اعم از دینی و ادبی بسیار نوشته اند ولی من نمیدانم در باره این شعر او چه معنی قایل گشته اند :

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی

میخواند دوش درس مقامات معنوی

یعنی بیا که آتش موسی نمود رخ

تا از درخت نکته توحید بشنوی

مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گوی
 تا خواجه می خورد بغزلهای پهلوی
 جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
 زنهاردل میند بر اسباب دنیوی
 خوش فرش بوریو گدائی و خواب امن
 کاین عیش نیست در خور اورنگ خسروی
 درویشم و گدا و برابر نمیکنم
 پشمن کلاه خویش بصد تاج خسروی
 این قصه عجب شنو از بخت واژگون
 مارا بکشت یار بانفاس عیسوی
 چشمت بغمزه خانه مردم خراب کرد
 مخموریت مباد که خوش مست میروی
 دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
 کای نورچشم من بجز از کشته ندروی
 می خور بشعر بنده که دل تنگیت مباد
 بعد از تو خاک بر سر اسباب دنیوی
 ساقی مگر وظیفه حافظ زیاده داد
 کاشفته گشت طره و دستار مولوی
 بظاهر ضد و نقیض در اول و آخر این غزل بچشم میخورد بدین
 بیان که بیت (درویشم و گدا و برابر نمیکنم الخ) اصلاً با مصرع (بعد
 از تو خاک بر سر اسباب دنیوی) مغایر است و در صورتیکه منظورش بلند
 نظری باشد، چراغ گدائی را بکار برده است.

اگر منظور او، از گدائی بی چیری و فقر است و آنرا با صد تاج خسروی معاوضه نمیکند، پس دلیلی نداشته که بعد از کلمه تو، خاك بر سر اسباب دنیوی کرده باشد. این بیت راهنمایی است، برای درك منظور شاعر به این معنی که اشاره به آزادی و ملیت است که هر دو از اسباب دنیوی هستند و به همین دلیل بعد از استثناء قایل شدن برای يك چنین اسباب دنیوی، خاك بر سر بقیه آن میکند.

و اشاره شاعر در بیت اول به گلبانك پهلوی مقرر زبان پهلوی است که همان ایران است. که در آن درس مقامات معنوی میخوانده اند و در بیت دوم منظور از آتش موسی، ظاهر شدن خداوند بر موسی بشکل نور بر درختی بر بالای کوه سینا است. و اشاره ایست به آتش آئین باستان. همانطوریکه آنان از درخت نورانی نکته توحید شنیدند (منظور مکالمه درخت نورانی با موسی است) آتش را هم بازگو کنندۀ نکته توحید آئین باستانی ایران می شناسد و یا بمعنی دیگر منظور از نکته توحید اتحاد هم آهنگی است. با توجه به این بیت حافظ در يك غزل دیگر بر احوالی میتوان تعبیر فوق را قبول کرد.

جای من دیر مغان است و مروح وطنی

رأی من روی بتان است مبارك رائی

و یا آنجا که میگوید:

از آن بدیر مغانم عزیز میدارند

که آتشیکه نمیرد همیشه در دل ما است

و باز خود او به پیچیده بودن الفاظش در سرودن اشعار و بیان

معنی و منظور میگوید:

چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطا است

سخن شناس نئی دلبر خطا اینجا است

سرم بدنیتی و عقبی فرو نمیآید
 تبارك الله از این فتنه ها که در دل ما است
 در اندرون من خسته دل ندانم کیست
 که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
 مرا بکار جهان هرگز التفات نبود
 رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست
 نخفته ام بخیالی که میبزم شبها
 خمار صد شبه دارم شرابخانه کجاست
 چنین که خرقه ای آلوده ام من از مستی
 کجاست وقت عبادت چه جای درد و دعاست
 ندای عشق تو دوشم در اندرون دادند
 فضای سینه حافظ هنوز پر ز صداست
 حافظ در اشعارش خود را متکی به یارانی میدانده که با او هم
 عقیده و هم پیمان هستند.

دانی که چیست دولت دیداریار دیدن
 در کوی او گدائی بر خسروی گزیدن
 از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن
 از دوستان جانی مشکل توان بریدن
 خواهم شدن به بستان چون غنچه بادل تنگ
 و آنجا به نیکنامی پیراهنی دریدن
 که چون نسیم با گل راز نهفته گفتن
 که سر عشق بازی از بلبلان شنیدن

بوسیدن لب یار اول ز دست مگذار
 کاخر ملول گردی از دست و لب گزیدن
 فرصت شمار صحت کز این دوراه منزل
 چون بگنریم دیگر نتوان بهم رسیدن
 گوئی برفت حافظ از یاد شاه منصور
 یارب بیادش آور درویش پروریدن
 آنانکه نمیتوانند معانی فوق را قبول نمایند در باره این شعر چه
 توانند گفت :

یکیست ترکی و تازی در این معامله حافظ
 حدیث عشق بیان کن بهر زبان که تودانی
 بگو که جان ضعیفم ز دست رفت خدا را
 ز لعل روح فزایت ببخش از آنکه تودانی
 توجه شاعر به ناسیونالیته ایرانی و ملیون زمان ، در این سه
 بیت کاملاً آشکار است گویانکه بعضی از مفسرین ادبی این سه بیت را
 شکوه او از قصوری که شاهان یزد در عدم رعایت جانب او کرده اند ،
 تعبیر نموده اند . با توجه به اشعاری که قبلاً از او یاد شد مسلماً انتظار
 شاعر یک جنبش ملی است و گر نه دلیلی نبوده که از آنسان بنام ساقیان
 بزم جم نام برد :

عمرتان باد و مراد ، ای ساقیان بزم جم
 گر چه جام ما نشد پر می بدوران شما
 ای صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگو
 کای سرحق ناشناسان گوی چوگان شما

باید دانست علت شهرت شعر حافظ ارتباط پنهانی او با ملیون
ایرانی بوده زیرا در زمان او شعرای دیگری بودند که در غزل سرائی از
او کم مایه تر نباشند ولی هیچگاه شهادت حقیقت گوئی را بپایه اصول
انتقادی او نداشته اند .

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد
وای اگر از پی امروز بود فردائی



می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر میکنند
حافظ بهیچوجه تابع قضا و قدر نبوده و کاملاً رآلیست بوده
است میگوید :

تو مگر بر لب جوئی از هوس نشینی
ورنه هر فتنه که بینی از خودت میبینی



مرزع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
و به مکتب پیرو جوان توجه مخصوص داشته و تدبیر را بالا تر
از نیروی جوانی میشمرده :

جوانا سرمتاب از پند پیران که رای پیر از بخت جوان به
و در عین حال معتقد به جمع دو نیرو بوده است :
پیران سخن به تجربه گفتند گفتمت
هان ای پسر که پیرشوی پند گوش کن

به صراحت میتوان گفت که در پس پرده تصوف و عرفان این-
 شاعر، دریائی از ملیت نهفته که امواج خروشان آن صدفهای مکنونی
 را بصورت شعرهای پرسوز و گداز بردامن اجتماع ریخته است.
 مرغ دل را صید جمعیت بدام افتاده بود
 زلف بگشادی و باز از دست شدن خجیر ما
 در خاتمۀ این مقام بخاطر مرسید که ازدیوان حافظ شیرازی تفائلی
 به این نیت کنم که آیا آنچه نوشته ام حق او را در ملیت ادا کرده است
 یا نه پاسخ چنین آمد:

چه مستی است ندانم که رو بما آورد
 که بود ساقی و این باده از کجا آورد
 چه ره میزند این مطرب مقام شناس
 که در میان غزل قول آشنا آورد

شیخ محمد شیرین تبریزی ملقب به مغربی

این شاعر گرانمایه از اجلۀ متصوفه و معتقد به وحدت وجود است:
 آن کس که نهان بود ز ما، آمد و ما شد
 و آنکس که نه ما بود و شما، ما و شما شد
 او از شعرای عارف قبل-و زمان خود، به نیکی کرار آید کرده است:
 نشود کسی عراقی، بحقایق عراقی
 نشود کسی سنائی بمعارف سنائی



از موج اوشده است عراقی و مغربی
وزجوش او سنائی و عطار آمده
او همدیف شعرای صوفیه ایران است از قبیل سنائی و شمس
تبریزی عطار و عراقی.

بسحق اطعمه و نظام الدین محمود فارسی یزدی شاعرالبسه

این دو شاعر مضحکه گوی طرح نوی را که عبید زاکانی در انتقاد
از رسوم زمان و معایب اجتماعی شالوده گذاشته بود دنبال کردند .
بسحق در زمان شاه نعمت الله ولی میزیسته، گویند شاه نعمت الله وقتی به
سبک مغربی این غزل را سرود .

گوهر بحر بیکران مائیم گاه موجیم و گاه در یائیم
ما بدین آمدیم در دنیا که خدا را بخلق بنمائیم
بسحق نیز شعر زیر را سرود :

رشته لاک معرفت مائیم که خمیریم و گاه بفرائیم
ما از آن آمدیم در مطبخ که بماهیچه قلبه بنمائیم
این شاعر جزء کسبه بوده و به حلاجی زندگی میگذرانیده است
ولی بعلت شیوه شاعری مخصوص خود ، در رکاب شاهزاده اسکندربن
عمر شیخ میرزا ابواسحاق ، ندیم حضور بوده است .

دولتشاه حکایت میکند (چند روزی بمجلس پادشاه حاضر نشد .
روزی که بمجلس آمد ، شاهزاده پرسید که مولانا چندین روز ، کجا
بودی ؟ زمین خدمت بوسید و گفت ای سلطان عالم یکروز حلاجی میکنم
و سه روز پنبه از ریش بر میچینم و این بیت فرمود :

منع کس از پشمنك قندی کردن از ریش حلاج پنبه برداشتن است)
 این شاعر، کتاب شعری بنام کثیرالاشتها یا دیوان اطعمه دارد او
 تقلیدهایی از قصائد و اشعار شعرائی از قبیل - ظهیر فاریابی - خواجوی
 کرمانی - نجمی - فقیه کرمانی - حافظ - سلمان ساوجی - سعدی -
 - جلال الدین رومی - جلال الدین عضد - انوری - عطار -
 شاه نعمت الله ولی - جوهری - عراقی - عبید زاکانی - فردوسی - نظامی و
 غیره نموده است. که تمام آنها را بباد استهزاء گرفته و بیشتر این
 جملات متوجه به متصوفه است و اگر تقلیدی از حماسه سرایان کرده
 فقط برای راه گم کردن است از جمله در تقلید از ابن شعر سعدی :

بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار

خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

چنین گفته است :

بامدادان که بود از شب مستیم خمار

پیش من جز قدح بورك* پرسیرمیار

در بعضی از اشعار از آثار دیگران بشکل تضمین استفاده

کرده است :

با مغز کله گفتم کای قوت دل من

زین پرده ات به حیل خواهم برون کشیدن

مغز از سر ارادت گردن نهاد و گفتا

از تو بیک اشارت از ما بسر دویدن

و امثال آن.

* بورك : آش رشته .

در ذیل از تقلیدی که هردو شاعر از حافظ کرده‌اند نمونه ای یاد
میشود.

شعر حافظ :

اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبی است
زبان خموش ولیکن دهان پراز عربی است

از بسحق :

اگر چه بحث رطب پیش قندی ادبی است
زبان خموش ولیکن دهان پراز عربی است
نبات همدم چوب است و خار یار رطب
در این میان دل ماسوخت کاین چه بلعجبی است

از شاعر البسه :

زاطلس فلکم پرده ای در طنبی است*
بطاقچه مه و خور جام و کاسه حلبی است
ببرده شاهد کنعان و جلوه گر میخک
بهم برآمده دستار که این چه بلعجبی است
با اینکه نمیتوان برای این دو شاعر نقش ملی قایل شد ولی از آنجائیکه
جزء بنیان گذاران سبک انتقادی در قالب هزل هستند، از آنها یاد شد.

* طنبی : پستو و هشتی

فصل چهارم

ناسیونالیته از زمان صفویه تا اوایل دوره قاجاریه

نام صفویه مشتق از نام صفی‌الدین است که در سال ۷۳۵ هجری در گیلان وفات یافته. با اینکه مورخین اروپائی معتقدند مدرک قسابل ملاحظه ای در دست نیست که نشان دهد شیخ صفی، شیعی مذهب متعصب باشد، ولی این نظریه با توجه به تاریخی که برای این سلسله از صوفیه نوشته شده اولین بانی را شیخ صفی دانسته و همانطوریکه قبلاً ذکر شد آنان را صوفیه نامیده‌اند. باید دانست اولین کسی که با اصول تشیع متظاهر گشت و صراحتاً عقیده خود را بیان داشت. (خواجه علی‌نوه شیخ صفی بود.)

ای بسا به علت عدم نشان دادن تعصب و شدت عمل‌های بعدی بعضی چنان پنداشته‌اند که اوسنی مذهب بوده در حالیکه اگر چنین بود هرگز سلسله صفویه‌ای بوجود نمی‌آمد. زیرا قبلاً گفته شد که در زمان مغولها و ایلخانان و تیموریان تمام سعی علمای ایرانی، برقراری حکومت اسلامی ایرانی بود و در همین مقصود مغولها را در برانداختن خلیفه عباسی یاری و مقاماتی را اشغال کردند و بطور کلی

مغولها را نسبت بخود خوشبین ساخته و در نتیجه اولین حکومت های شیعی را بوجود آوردند . مطلب اینجا است که مورخین با توجه بموجودیت عظیم صفویه در زمان شیخ جنید و شیخ حیدر و اینکه آنان از لحاظ نفرات متعصب ، وزنه ای بوده اند و اقدامات حادی نموده و شمشیر در کف در میدانهای جنگ به هلاکت رسیده اند، انتظار داشته اند که شیخ صفی هم اگر شیعه بوده میبایست وضع مشابهی با آنان داشته باشد . در حالیکه اگر کمی توجه بفاصله زمانی میکردند درمی یافتند که فراهم شدن این جماعت انبوه و پیروان سرسخت محتاج تبلیغات وسیع در زمانهای طولانی بوده که حداقل آن تا زمان خود شیخ صفی ادامه مییابد . بخصوص چون خود او سرسلسله بوده است طبعاً از صفر شروع کرده و بی شک میبایست در رفتار و کار خود محتاط بوده باشد ، تا برای زمان نوه خود آنقدر صوفی فراهم شود که بتواند رسماً در روش خود تظاهر نماید . ضمناً باید توجه داشت که این انبوه صوفی همه بخاطر مسلک گرد آنان جمع نشدند و برای خاطر پیشوایان خود شمشیر بدست نگرفتند بلکه گرایش عمومی بطرف این اقطاب تصوف بعلت حمایت آنان از اسلام ایرانی بود که ناسیونالیته ایرانی ، در آن جلد درآمده بود . این خواست ملی در اتحاد و داشتن حکومت مستقل ایرانی روز بروز بر قدرت آنان افزود از طرف دیگر اگر روش تعلیماتی شیوخ صفویه در طریقه ملی قرار نگرفته بود هرگز قادر نبودند که دفعتاً واحداً شمشیر در کف پیروان خود نهاده روانه کارزار نمایند بی شک هدف از اصل، همین قیام عمومی بوده برای برقراری حکومت شیعه اثنی عشری ظاهراً جهاد، باطن تمایل ملی ایرانیان ، و چون این

هردو با هم تلفیق داشت و با توسط شیوخ درهم ادغام شد، چنان نتیجه درخشانی داد، که شاه اسماعیل توانست عملاً شاهنشاهی ایران را مجدداً پی‌ریزی نماید. از طرفی دیگر بی‌سیاستی حکومت مقتدر و مسلمان وقت عثمانی، در قتل عام‌های مکرر شیعیان مقیم آن امپراطوری بحدی سبب انگیزخته شدن تعصبات گردید که مهاجرین شیعه از عثمانی بایران روی نهادند و ایرانیان در کمال عزت و رفاه آنانرا پذیرفتند و بالاخره تلاشها به ثمر رسید و ناسیونالیزم ایرانی در جلد تعصب بی‌حدی پیروز شد و در اندک مدت تمام خاک ایران تحت پرچم صفویه درآمد برای این پیروزی بی‌شک تمام عوامل موجود ملی همه متفقاً روی در یک هدف داشتند، و آن برقراری حکومت شیعه بود. تبلیغات وسیع و شدیدی که قبل از فتح وجود داشت بعد از فتح نیز ادامه یافت و بععل مختلف تشدید شد. یکی از آن علل ضعف فقه عالم تشیع و قلت کتابهای مذهبی بود یا عبارت ساده‌تر، اصالت بخشیدن علمی به آئین شیعه اثنی عشری. در دوره صفویه کلیه علما روی بجانب تحکیم این مبانی نهادند. و از علما فقط آن کسانی مورد احترام شاهنشاهان صفویه قرار می‌گرفتند که در این راه کوشش مینمودند. بهمین دلیل در دوره صفویه حکمای توانا و، بنامی را نمیتوان یافت درحالیکه بقول استاد ارجمند دکتر همایون‌نفر در این دوره ۷۱۲ شاعر زندگی کرده‌اند که شرح حال آنان به همت ایشان قریباً در اختیار عموم قرار خواهد گرفت.

بعقیده اینجانب تا آنزمان، شعرا بدلیل کوشش ملی که در راه بدست آوردن آزادی و آزاده‌گی داشتند، مورد توجه عموم بودند چون این تلاش ملی به نتیجه رسید دیگر دلیلی باقی نماند که اشعار شعرا

معروفیت پیدا کند . شك نیست که در میان این ۷۱۲ نفر شعرای توانائی وجود داشته‌اند ، ولی اشعار آنان مطابق خواست اجتماع متعصب شیعه نبوده و بهمین دلیل توجه اکثر آنها به نوحه سرائی در بزرگداشت و ذکر مصائب امامان گرائید. وجوب نگهداری این تعصبات مذهبی تا آخر کار صفویه مشهود است زیرا اگر این تعصب از بین میرفت آن‌ا‌مپراطوری عثمانی بجای مغول کشور ایران را تحت استیلای خود در می‌آورد. اگر مذهب اصیل اسلامی تشیع عمومیت نیافته بود، تحقیقاً بشکل ملیت در نیامده بود. حکومت‌های ضعیف و آخر سلسله صفویه قدرت حفظ این زاد و بوم را نداشتند کما اینکه در آخر کار اشرف افغان با نیروئی بسیار کم موفق شد تا اصفهان پیش روی کند و پایتخت شاهنشاهان صفوی را اشغال نماید . ظهور افشاریه و زندیه در تاریخ ایران بر اساس یاری همین متعصبین ملی بوده است. باید دانست غلوزاید از اندازه در مذهب تشیع، سبب دخول بعضی از مسائل خرافاتی بمذهب تشیع گردید . و همین امر، و اعتقاد به همین خرافات سبب شکست شاه سلطان حسین و موفقیت محمود افغان گردید . اعتقاد زاید از حد این پادشاه صفوی به قضا و قدر و تصور این مطلب که مشیت الهی شامل کلیه اعمال يك انسان می‌گردد و لواینکه آن افعال نادرست باشد ، و اعتقاد باینکه هر آنچه باید بشود میشود و تلاش انسان نمیتواند تغییر قضا دهد ، او را به اندازه‌ای بی تصمیم و بی اراده کرد که حتی دفاع از مملکت را بعهده خداوند گذاشت. بدون آنکه توجهی به وظائفی که خداوند در قرآن برای يك انسان نازل فرموده بنماید، در پایتخت خویش شهر اصفهان آنقدر صبر کرد تا هستی خود و مملکت را برباد داد . در حالیکه مفاد قرآن که کتاب آسمانی

شیعیان مسلمان است، هرگز چنین حکمی نکرده بود که در مقابل متجاوزین ساکت بنشینند و کار آنان را بخدا واگذار نماید اگر چنین مطلبی وجود داشت هرگز پیغمبر اسلام به جنگ نمیرفت و اصولاً آیات مربوط به جهاد نازل نمیکشت. بهر حال تجزیه و تحلیل و یا تاریخ‌تطور تشیع خودمستلزم نوشتن کتابی است. (امروزه باید آنچه خلاف آیات صریح قرآن است از آئین تشیع جدا گردد، تا افراد جامعه ما بتوانند قائم بذات و صاحب اعتقادات صحیح و روشن باشند. و نحوه تعلیم و تربیت خود را متکی با اصول صحیح اسلامی برای حفظ آئین تشیع بشکل کلاسیک و همگان پسند درآورند. و این مطلب در کتاب پنجم پهلویسم بیاری اساتید فن و عده‌ای از علمای مذهب مورد مذاقه و بحث قرار خواهد گرفت لذا از ادامه مطلب خودداری میشود. بهر حال باید دانست که تشیع ما را از اسلام جدا نکرده بلکه در حفظ مبانی اسلامی استوارتر ساخته است. تمام مسلمانان جهان در هر شیوه و مذهب اسلامی که باشند، قرآن را کتاب آسمانی و وحی منزل میدانند و این قرآن نزد همه آنان یکسان است بدون آنکه ذره‌ای کم و بیش داشته باشد و یا حرفی کم و زیاد. ولی پیروی از این کتاب آسمانی مغایرتی با حفظ سنن و آداب قومی و یا رنگ پوستها ندارد، همه مسلمانان جهان برادرند و باید برای حفظ اسلام و یکپارچه‌گی آن از هر گونه نفاق و برادرکشی و تجاوز بحقوق یکدیگر خودداری نمایند. که در غیر این صورت علاوه از خروج از آئین اسلام بزرگترین ضربات را بر آن وارد خواهند ساخت. مسلماً هر ملتی از ملل مسلمان که بحدود دیگری قصد تجاوز داشته باشد عملاً سبب شکاف در اسلام خواهد گردید،

و این گناهی است نابخشودنی و قطعاً سرکوب خواهد شد ، زیرا ملل کنونی مسلمان به آن حد رشد رسیده‌اند که بتوانند منافع مشترك خود را در حفظ برادری و یکرنگی دریابند.

شعرای عهد صفوی ۹۰۷ تا ۱۱۴۵ هجری

همانطوریکه قبلاً نوشته و استناد شد در این عهد فقط ۷۱۲ شاعر شناخته شده است که اکثر آنها بسرودن اشعار مذهبی پرداخته و اگر قطعات دیگری داشته‌اند نتوانسته‌اند بروز دهند و از بین رفته‌است. معذالك از همین زمان تعصب و سختگیریهای مذهبی ، اشعار بسیار جالبی باقی مانده که معدود هستند . از جمله این رباعی است از شیخ رضای کرمانی :

بشکست عمر پشت هژیران عجم را .

بر باد فساداد رگ و ریشه جم را

این عربده بر غصب خلافت زعلی نیست

با آل عمر کینه قدیم است عجم را

معروفترین شعرای عهد صفویه عبارتند از :

جامی - هاتفی - بابا فغانی شیرازی - امیدی تهرانی - اهلی

ترشیزی - اهلی شیرازی - لسانی شیرازی - وحشی بافقی - عرفی شیرازی

محتشم کاشانی - سحابی - نظیری نیشابوری - زلالی خوانساری - ظهوری

ترشیزی - بهاءالدین عاملی - شفائی - میرابوالقاسم میرفندرسکی .

شعرائی که عهد افشاریه و زندیه را دریافته‌اند عبارتند از :

ابوطالب حکیم - محمد طاهر وحید قزوینی - شوکت بخاری

صائب تبریزی سید احمد هاتف اصفهانی .

فصل پنجم

ناسیونالیته از ۱۲۰۹ تا ۱۳۴۴ هـ - ق (دوره قاجاریه)

شعرا و نویسندگان عهد قاجاریه سه قسمت میشوند .

۱- قبل از انقلاب مشروطه:

بعضی از شعرا و نویسندگان قبل از انقلاب بعلت آنکه پایه گذار انقلاب بشمار میروند در این جا نام برده میشوند . پیش از آنکه راجع به نویسندگان و شعرای این عهد بحث آغاز شود جایز است بعلل پیدایش این طرز فکر پردازیم .

همانطوریکه در جلد اول و دوم کتاب پهلویسم مفصلاً یادشده شاهان قاجاریه بعلت خوش گذرانی ها و عیاشیهای شخصی ، از چند جانب ملت راتحت فشار قراردادند اول با صدور فرمانهای غیر عادلانه مالیاتی و گماردن فراشها و چماقچی ها برای وصول آن .

دوم خودسری حکام و گماشتگان شاه بر شهرها و بلاد کشور . سوم مسلط کردن اجانب بر سرنوشت کشور از راه واگذاری امتیازات و پیش فروش کردن بعضی از درآمدهای کشوری از قبیل

گمرک - پست و تلگراف و شیلات و امثال آنها . نخستین مقاومت در برابر این خود رائی و بی توجهی ها بمصالح ملی، در مورد واگذاری امتیاز تنباکو به یکنفر انگلیسی بروز کرد . پیشوایان این جنبش عموماً از علمای وقت بودند. در تبریز حاج میرزا جواد آقا - در اصفهان آقای نجفی در تهران میرزا محمد حسن آشتیانی از سامرا مجتهد بزرگ میرزا محمد حسن شیرازی - میرزای شیرزای تحریم کننده مصرف توتون و تنباکو. و اما مقتدرتر از اینان در راه بیدار کردن مردم باید میرزا ملکم خان و سید جمال الدین اسد آبادی را نام برد باید دانست که در آن زمان میرزا ملکم خان روزنامه ای بزبان پارسی در لندن بچاپ میرسانید دیگر روزنامه اختر بود که در استانبول بزبان فارسی چاپ میشد و نویسندگان این روزنامه در بیدار کردن جامعه سهمی بسزا داشتند. لازم به توضیح است که در این زمان علما بزبان شعر آشنائی داشته اندویکی از شروط رسیدن بمقام والای معلمی دانستن شعر بود و شعر، ابزار کار علما بحساب میآمد منتها این اشعار بمناسبت زمان و مکان سروده میشد.

۲- نویسنده گان عصر انقلاب مشروطه

باید دانست که اکثریت قریب به اتفاق رهبران مشروطه صاحب قلم بودند.

اول - سید جمال الدین اسد آبادی که واعظی شهیر و عالمی عمیق در علوم سیاسی عهد بوده است. و نوشته های او هم اکنون در کتب تاریخ مشروطه ثبت است. از نوشته های او است :

مملکتی که قانون ندارد هیچ ندارد استبداد ، اخلاق رانخست ضعیف و سپس فاسد میکند و بجائی میرسد که پدر فرزند عزیز خود را باندک خلافی چشم میکند . در زمان استبداد هیچگونه ترقی برای افراد ملت و هیچ جور تربیتی برای احدی ممکن نیست . باید دولت دارالشورائی، پارلمانی تشکیل بدهد و در نشر معارف و آزادی و مساوات در حقوق و بنای مدارس جدید، سعی بلیغ و جد منیع نماید و بدوائر دولتی و دیوانخانه های عدلیه نظامی داده شود و افراد ملت را بدون تفاوت و ملاحظه در حقوق، دادخواهی نماید.

شما به تنگی معیشت ساخته اید و میگوئید ما قناعت داریم .
در کارها سست و تنبل شده اید و آنرا توکل نام نهاده اید .
خود را در مهلکه انداخته اید و اسمش را قضای الهی نهاده اید .
زهی بدبختی که شما دلبرید اینکه شما دارید بدبختی است
زندگی نیست .

دوم - میرزا ملکم خان از ارامنه اصفهان بود که به آئین اسلام گروید . او از نویسندگان عهد انقلاب بحساب میآید از جمله نوشته های او رساله شیخ و وزیر و رساله مجلس تنظیمات حسنه و مقالات او در روزنامه قانون است .

از آثار او است :

ظلم مصدر است . اسم فاعل او ظالم و اسم مفعول او مظلوم است . دفع و رفع ظلم که مصدر است موقوف و بسته براین است که یا ظالم ترك ظلم کند و یا مظلوم متحمل ظلم نگردد ، مدت ده هزار سال جمع انبیاء و حکماء و شعراء بجهت رفع ظلم ، بظالم وعظ و

نصیحت گفتند . حالا عقلاً فهمیدند که بجهت رفع ظلم اصلاً بظالم نباید پرداخت بلکه بمظلوم باید گفت : تو چرا متحمل ظلم میشوی ؟ و قتی که مظلومان از این افکار عقلاً واقف گشتند همیت نمودند و برای آسایش خودشان قوانینی وضع کردند که هر کس از افراد نامش مباشر اجرای همان قوانین میشود . و اصلاً کسی بزیردستان یارای ظلم نخواهد داشت . این است نتیجه قانون .

سوم - میرزا علیخان امین الدوله از وزرای ناصرالدین شاه و یکی از نویسندگان و خطاطان بنام زمان خود است . رسالهٔ مجدیه که در او اسط حکومت ناصرالدین شاه اوضاع کشور را بحث و انتقاد نموده . از آثار اوست ، یکی سفرنامهٔ مکه و دیگر کتاب خاطرات سیاسی . با خرافات و قلندر بازی و تعزیه خوانی و جن گیری و رمالی و این قبیل اعتقادات مخالف سرسخت بوده است .

چهارم - ظهیر الدوله از مریدان صفیعلیشاه و از سلسلهٔ نعمت الهی بود . او عرفان را مجدداً از گوشه ها بخدمت اجتماع کشید و انجمن اخوت را رسماً در ۱۳۱۷ هجری تأسیس نمود و تحت شش شعار زیر بفعالیت اجتماعی گماشت .
 ۱- تعظیم امر الله ۲- شفقت خلق الله ۳- خدمت اهل الله ۴- بدل نفس ، فی سبیل الله ۵- کتمان سرّ الله ۶- اطاعت ولی الله .

در حقیقت میتوان گفت که ظهیر الدوله سبب آن شد که عرفا نیز جزء یاران مشروطه خواهان گردند .

پنجم - سید عبدالله بهبهانی فرزند سید اسماعیل بهبهانی مجتهد ساکن تهران بود ، و بعد از وفات پدر بجای او نشست . و نفوذ زیادی فراهم ساخت و بعد از او نیز فرزندش سید محمد بهبهانی معروف به

آیت الله بهبهانی جای پدر را گرفت و بمشروطه خواهان مساعدت کرد .
سید اسماعیل با بیان نافذ خود از راه مذهب به برانگیخته شدن
انقلاب مشروطه و ادامه مبارزات تاپیروزی کمک فراوان کرده است .
ششم- سید محمد طباطبائی .

مجتهد سید محمد طباطبائی جزو نویسندگان بحساب میآید
تألیفات متعددی در مسائل مذهبی دارد و جزء مبارزین سرسخت و اصولی
و از پیروان مشروطه است .

هفتم- سید جمال اصفهانی- از بلغاء و نویسندگان و ناطقین زبردست
مشروطه است .

در صفحه ۱۲۸ مردان خود ساخته از او نقل شده : در منبر امامزاده
یحیی از مردم پرسید شما از پارچه سرخ میترسید؟ مردم جواب دادند .
نه . پرسید از ترکه انار میترسید؟ جواب دادند نه .

س- از نشان شیروخورشید میترسید ج - نه . س - از کلاه پوستی
میترسید ج - نه . از يك جفت سبیل آویزان میترسید ج - نه . بسیار
خوب حالا این سبیل را بصورت يك آدم لاغر و افوری میچسبانیم و آن
شیروخورشید را بکلاه پوستی میدوزیم و بسرش میگذاریم و آن پارچه
سرخ را بکمرش میبندیم آنوقت میشود فراشباشی . حالا چرا از
فراشباشی میترسید؟ مردم جواب دادند: نمیترسیم نمیترسیم .

هشتم- ملك المتكلمين - از این ناطق زبر دست عهد انقلاب يك
تألیف در دست است بنام (من الحق الى الحق) او مقالات فراوان و
جالبی در روزنامه های آن زمان نوشته و درج کرد .

نهم- مشیرالدوله پیرنیا - از نویسندگان بزرگ عهد مشروطه است

این دانشمند ارجمند تاریخ ایران باستان را تدوین و بملت ایران ارزانی داشت کتاب دیگری بنام حقوق بین الملل جهت تدریس در دارالفنون نگاشت و کتاب دیگری بنام داستانهای ایران قدیم .
 دهم- شیخ الرئیس قاجار- از مجتهدین زمان خود بود و شاعر،
 او را نیز جزء رهبران هوشمند انقلاب مشروطه شمرده اند .

از او آثاری بنام منتخب النفیس بفارسی و عربی شامل شرح حال و اشعار، و دیگر اتحاد الاسلام بزبان فارسی والابرار به عربی و رافع الاوهام بزبان فارسی بجا مانده است در پایان این قسمت باید اضافه کرد شعرا و نویسندگان انقلابی بهمین ۹ نفر خاتمه نمی یابد علماء و شعرای بسیاری در صفوف مشروطه بخدمت علمی و ادبی مشغول بوده اند .

۳- نویسندگان و شعرای بعد از انقلاب

نویسندگان و شعرای بعد از انقلاب اکثراً سعی در نمودن معایب بعد از انقلاب داشته اند . ادیب الممالك که یکی از شعرای بنام و پیشقدم این راه است بی بند و باری بختیاری ها را پس از فتح در شعری گنجانیده است که عیناً نقل میشود :

عیب مشروطه بما معلوم است	نام مشروطه در ایران شوم است
گفت مشروطه و دیدم بی شرط	پی غارت چو سپاه روم است
بوم را نام نهادند هزار	چون صدا کرد بدیدم بوم است
هر که را گفתי مشروطه طلب	حال او بر همه کس معلوم است
بختیاری پی تاراج نفوس	هممعنان اجل محتوم است
دیده در خون جگر زد غوطه	باد لعنت به چنین مشروطه

باید دانست که ادیب الممالك خود از مشروطه خواهان بوده است.

ابیات زیر را بهنگام بتوپ بستن مجلس سروده است :
 ای کاخ بهارستان سقفت ز چه وارون شد
 ای رشك نگارستان خاکت زچه پر خون شد
 تو بارگه دادی کی در خور بیدادی
 چو کار تو آزادی افکار تو قانون شد
 آوخ که ز استبداد قانون تو شد بر باد
 تقدیر چنین افتاد اوضاع دگرگون شد
 تو کاخ طرب بودی گلزار ادب بودی
 تو باغ رطب بودی پس شه ز چه افسون شد
 توپی که ستمکاران بستند بر این ایوان
 در چشم انوشروان در قلاب فریدون شد

عشقی

دیگر از شعرای بنام و نویسندگان او آخر عهد قاجاریه میرزاده
 عشقی است این شاعر پرشور میهنی مقالات فراوانی در جراید زمان
 خود درج کرد .

شرح حال این شاعر فرزانه و شهید راه ملیت بمناسبت شهرت
 و محبوبیتی که دارد بر عموم روشن و دیوان شیوای او بشکل
 کلیات مصور عشقی در دسترس همگان است و همه از آن اطلاع کافی
 دارند و بی شك او را يك شاعر و نویسنده پرشور ناسیونالیست میشناسند لذا
 از اطاله کلام جلو گیری میشود.

شعرای دیگر این زمان عبارتند از :

میرزا محمد تقی خان کاشانی متخلص به سپهر . میرزا رضاقلیخان

هدایت- ابو الفضل فتح‌اله‌خان شیبانی کاشانی ملک‌الشعراى بهار صاحب
جریده نوبهار . دخو قزوینی - عارف قزوینی - اشرف .
جا دارد که در اینجا از نویسنده توانا میرزا جهانگیرخان شیرازی
صاحب دلیر و آزاده روزنامه صور اسرافیل نیز یادى بشود .

شعار مشروطه خواهان

با اعاده حکومت مشروطه مذهبى باستانی و نصب لوحه عدل
مظفر بر سر در ورودى مجلس شوراى ملی کاملاً آشکار است که این قیام
ملی نیز برای برقرارى عدالت و رفاه اجتماعى بوده است ولى متأسفانه
تا پایان دوره سلطنت قاجاریه راه انحرافى میپیمود تا آنکه ، به ید
توانای اعلیحضرت فقید رضاشاه کبیر در طریق واقعی خود قرار گرفت.

فصل ششم

ناسیونالیته و قیام رضاشاه کبیر

آنطوریکه در فصل گذشته راجع به ناسیونالیته در دوره قاجاریه بحث شد. حاصل حکومت این سلسله فقر و فلاکت برای مردم، وارتشاء و چپاول و خوشگذرانی برای هیئت حاکمه بود. در جلد اول پهلویسم ذکر شده است که قیام رضاشاه پهلوی برای بهم ریختن آن نظام غیر انسانی و جایگزین کردن ایرانی تازه و آباد بود. با عبارت ساده تر، تنها محرك رضاشاه کبیر در کودتا و قیام علیه قاجاریه فقط روح ناسیونالیستی این شاه کبیر است معذالک در این مجال از اعلامیه سوم حوت که علل کودتا را روشن میسازد دوباره یاد میکنیم .

اعلامیه سوم حوت ۱۳۰۰ شمسی

« این فکری نبود که فقط در سوم حوت سال گذشته در دماغ
«من تاثیر کرده باشد...»

« من نمیتوانستم تحمل نمایم که نفوس بیچاره ایرانی و هموطنان
« بدبخت من بمعرض بیع و فروش اجانب در آمده و پست فطرت های

«تهرانی هم اسناد این مبیعه را امضاء نمایند»

«من نمیتوانستم مشاهده کنم يك ايالت مهمی مثل گیلان در آتش»
«بیداد جمعی یغماگر مشغول سوختن است و زمامداران مرکز تمام این»
«خانه خرابیها را اسباب تفریح خود در هیئت و سایر مجالس قرار داده»
«و بجای قلع و قمع و سرکوبی آنها در مشارکت با اعمال یغما گران»
«نیز بر وجاهت ملی خود بیفزایند»

« برای من طاقت فرسا بود که این ملت بیچاره سالی ده کرور»
«تومان مخارج قشون را از بیهوده زندهای فقیر کرمان و بلوچستان دریافت»
«و تأدیه نموده و آنوقت یک نفر دزد ده سال در اطراف قم و کاشان تا»
«دروازه تهران مشغول شرارت و راهزنی باشد و سپس بعضی از مرکزبان»
«را هم در تمام آن دزدیها شریک و انباز بینم»

« هیچ ذی حسی تصدیق آن را نمیکرد که لشکریان بیچاره از»
«صاحب منصب و تابین در تمام جنگها لگد کوب داخلی و خارجی گشته»
«فوج فوج قربانی بدهند و در مرکز دولت بلع حقوق آنها را اولین وظیفه»
«خود قرار داده و برای مناصب و درجات با شرف نظامی . چوب حراج»
«در دست گرفته و هر روز يك عده سردار و صاحب منصبان خود را بیرون»
«بیندازند و آبروی دولت و ملت را نزد اجانب ریخته و خون هر نظامی»
«فداکاری را در عروق آنها منجمد نمایند.»

« آری تحمل این شدايد و مظالم برای من و هر کسی که خود را»
«پرورده این آب و خاک میداند طاقت فرسا و کمر شکن بود و بالاخره»
«با حقوق بشریت من مخالف بود که بینم و مشاهده کنم يك جمع»
«پست فطرت دون همت و نالایق رشته ارکان مملکت را گسسته و در صدد»

«آن هستند که بجهات استقلالی مملکت و ملت خاتمه داده و در تمام»
«موارد مختصر نفع شخصی را بر ارکان يك مملکت سه هزار ساله ترجیح»
«و مرجح سازند»

«سبب حقیقی کودتا، همین عوامل هستند که هزار يك آنرا در»
«ضمن این ابلاغیه ملاحظه میکنید و در تحت تأثیر همین عوامل بود که»
«بلطف خداوندی پناه برده و با عقیده راسخ و عزم جازم در صدد برآمد»
«که بآن دوران سیاه خاتمه داده آبروی از دست رفته نظام را عودت و»
«با شهادت همانها حیات مملکت را تجدید نمایم»

«من به پیشرفت منظور مقدس خود مطمئنم و در تمام موارد از»
«خدای ایران و روح ملیت خود استمداد میجویم زیرا غیر از این دو نقطه»
«اتکاء به هیچ نقطه‌ای متکی نبوده و نخواهم بود *»

در این اعلامیه صراحتاً نقطه انکارا ملیت قرداداده اند .

عملاً نیز دیگر گونی های عمیق در تمام شئون به حقیقت پیوست
مثلاً برای کشور بودجه تعیین گردید و این محل خرج ، از وصول
صحیح و منظم مالیات تأمین شد و حدود اختیارات دولت مشخص ،
دیگر فرد از خود اختیاری نداشت که در بیت المال ملت دخل و تصرف
نا بجا نماید . کیله درآمدهای عمومی ، صرف تأسیسات جدید ، از قبیل
وسایل ارتباطی عمران و آبادی نیروی نظامی منظم گردید و در حقیقت ،
ایشان توفیق یافتند که شالوده ایران نو را بریزند .

با برچیده شدن بساط هرج و مرج دیگر مطلبی باقی نماند که
در عهده نویسندگان ناسیونالیست کشور قرار گیرد . از طرفی توجه

* نقل از صفحه ۶۰۰ الی ۶۰۲ تاریخ کامل ایران دکتر عبدالله رازی

شخص ایشان بمسائل علمی و آموزشی کلیه دانشمندان و صاحبان قلم کشور را بسوی تدوین کتب و رسالات تحقیقی سوق داد و در زمینه علمی که ارتباط به ناسیونالیته ایرانی داشت . از قبیل تاریخ ایران - شرح حال بزرگان گذشته - تاریخ ادبیات پارسی - تصحیح کتب فارسی اعم از نثر و نظم و مسائل باستانشناسی ، توجه کافی مبذول گردید . بخصوص در رشته باستانشناسی اداره موزه تأسیس گردید - کوشهای علمی آغاز شد به حفظ ابنیه و آثار موجود باستانی توجه گردید و بالاخره باستانشناسی در دانشکده ادبیات ، رشته تحصیلی علاقمندان گردید .

جشن هزاره فردوسی آنچنان با عظمت و شکوه برگزار شد که نمایندگان اکثر کشورهای متمدن در آن شرکت کردند . با تأسیس دانشگاه اصلاح متون قدیم فارسی و انتشار مجدد آنها شروع شد ، شعرا نیز علاوه از آنکه آثاری از خود بوجود آوردند در منظومات گذشتگان نیز به تحقیق پرداختند . از جمله این شعرای محقق مرحوم ملك الشعرای بهار بود که در راه تدوین تاریخ ادبیات ایران تحقیقات مفصل کرده و کتابهای ذیقیمت برای ما بیادگار گذاشته است . در عهد رضا شاه کبیر بنا بفرمان ایشان فرهنگستان لغات پارسی آغاز بکار کرد . و با این مقدمه حمایت از لغات فارسی ، در مقابل کلمات عربی وظیفه سنگین وزارت فرهنگ شد . و ناسیونالیزم ادبی بشکل يك جنبش عمومی در تمام ارکانهای کشوری و لشگری و عمومی نمود کرد . پایه فارسی نویسی جدید ، یعنی دوری جستن از لغات ثقیل عربی و کاستن از عناوین نامه‌ها و سادگی جملات آغاز شد عده‌ای کثیری از نویسندگان در راه ساده نویسی دست به نگارش داستانهای خیالی و یا واقعی زدند

و جمعی نیز مشغول ترجمه این قبیل آثار از نوشته های ملل مختلف
 بـزبان ساده و شیوای فارسی شدند . بجا است اینمطلب
 یادآوری شود که بطور کلی از اقبالی که بشر همواره نسبت به اطلاع
 از حکایات و سرگذشت ها دارد این استفاده بعمل آمد که ساده نویسی
 ترویج یابد ، و پیرایه های غیرمأنوس و الفاظ غریب عرب و عناوین
 مفصل و مکرر ، از ذهن عموم خارج گردد و همه مردم به پارسی
 سلیس و واژه های پارسی عادت نمایند . وعده ای دیگر مشغول کشف
 اصالت تاریخی این روش شدند و کتابها در سبک شناسی بقلم آمد این
 جنبش ناسیونالیستی موفق شد و ترجمه بسیاری از کتب پهلوی و اوستائی
 با نثر ساده فارسی در اختیار ملیون و عموم مردم ایران قرار گرفت .
 کوشش استادانی مانند پور داود و دهخدا در این راه مایه مباهات است
 اگر بخواهیم فهرستی از کارهای مشعشع محققین ادبی فراهم سازیم ،
 خود مستلزم تدوین کتابی خواهد شد که متأسفانه در این فرصت میسر
 نبوده و از بضاعت نویسنده خارج است .

امید است روزی فهرستی کامل براین کتب از طرف وزارت
 فرهنگ و هنر تهیه و منتشر شود تا محققین راراهنمای لازم پدیدآید .
 در حقیقت میتوان گفت که اشتیاق امثال فردوسی در استقرار
 واژه های پارسی و گریز از لغات عرب بعد از یک هزار سال در سلطنت
 اعلیحضرت رضا شاه کبیر بوقوع پیوست که هم اکنون نیز ادامه دارد .
 در پایان این فصل نتیجه گرفته میشود که در این زمان ادبیات
 فارسی در خدمت ناسیونالیته واقعی در میآید و یا بعبارت دیگر ادبیات
 از لحاظ لغات و سبک نگارش مطابق احتیاجات زمان در قالب ملیت

شکل می‌گردد. این قالب محتوی نکاتی است بشرح زیر :

۱- حتی الامکان دوری از لغات عرب و بکار بردن واژه‌های پارسی.

۲- ساده نویسی با رعایت دستور زبان پارسی .

۳- ابتدای شیوه‌های نو، در زمینه های فوق برای شیوائی مکتوب.

فصل هفتم

ناسیونالیته در ادبیات بعد از شهریور ۱۳۲۰

قبلاً گفته شد که پایه و اساس ساده نویسی در زمان سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیر بنیان‌گزاری شد و ادامه آن گرایش به ساده نویسی بود که هر روز بیشتر از روز پیش راه را بر نویسندگان کشور هموار می‌ساخت.

فاجعه شهریور ۱۳۲۰ خسارات فراوان و جبران ناپذیری برای کشور ببار آورد و بی‌ثباتی عجیبی بر تمام کشور حکمفرما شد و لیعهد سلطنت با فداکاری پدر تاجدار خود رسماً زمام امور کشور را در دست گرفتند. اما سه نیروی خارجی که کشور را اشغال نموده بودند برای عناصر مزدور مجال مناسب و وسیعی فراهم کردند. در این زمان افکار سیاسی متوجه پنج راه بود:

اول جانبداری از آمریکا

دوم جانبداری از آلمان

سوم جانبداری از روس

چهارم جانبداری از انگلیس

پنجم جانبداری از ملیت

عده‌ای از رجال کشور که مناصب آنها ایجاب مینمود هم‌روزه با عوامل این عناصر روبرو بوده و بی شک یادر چهار دسته اول قرار می‌گرفتند و یا ظاهراً در میان آنان و باطناً در دسته پنجم قرار داشتند. آنهائیکه میل داشتند از فرصت استفاده نموده مناصب را اشغال نمایند طبعاً خود را به یکی از چهار کشور خارجی نزدیک میکردند که با حمایت آنان بخواسته خود برسند. البته این معامله دو سر داشت یکی منفعت فردی، و دیگری منفعت دولت حامی، عناصر طرفدار آمریکا بسیار کم و عناصر طرفدار انگلیسی قدیم و شناخته شده بودند. عناصر متکی به روسیه شوروی شکل دیگری داشتند اگر دو عنصر آمریکائی و انگلیسی بعلت روبرو شدن با عناصر ملی قدرت نشان دادن باطن خود را نداشتند، متقابلاً عناصر طرفدار روسیه شوروی خود را پیرو مسلکی آن کشور نشان میدادند و متظاهر به کمونیسم بودند ولی با این حال نام حزب کمونیست برای خود انتخاب نکردند. و اسماً خود را توده‌ای خواندند، در حالیکه تمام نوشته‌ها اعم از روزنامه و کتاب و اعلامیه و خطابه آنها همه مبتنی بر اصول کمونیسم بود.

در این میان عناصر ملی که قاطبه ملت ایران را تشکیل میدادند به دو دسته تقسیم شدند یکی قلیلی که تند روی در مسائل، و آتش درون آنها سبب زودباوری و فریضان شد، دیگر جمعی که بعلت روح ملی و آگاهی از ریشه‌های این تظاهرات اجنبی یا کنار نشسته و منتظر عاقبت کار بودند و یا خود دست اندرکار اجتماعی ملیت نشدند. در حدود یکسال بعد از شهریور ۲۰ که احزاب و اجتماعات آزاد شد. طرفداران

سیاست آمریکا نتوانستند آنطور که باید بعلت تازه گی سیاست آمریکا در خاورمیانه از آن بهره کافی و مستقیم برند .
ایادی سیاست انگلیس تحت عناوین مختلف وسیله عناصر شناخته شده ، بر کارها حاکم شدند (البته باید گفت کلیه افراد هیئت حاکمه وقت طرفدار انگلیس نبودند) .

حزب توده نیز بر تعداد طرفداران خود تحت عنوان حمایت از ضعفا یعنی کارگران - دهقان - زحمتکشان و روشنفکران افزود .

مسئله جالب توجه اینست که قشرانبوه این حزب متشکل از میهن پرستان بود ، یعنی انگیزه آنان در اختیار طریق توده ای، ملیتی بشمار می آمد که تحت تبلیغ و نفوذ عناصر کمونیست درآمده بود .

بهر حال میهن پرستان در اواخر سال ۱۳۲۰ و اوایل ۱۳۲۱ گرد هم آمدند که اکثراً « اهل قلم بودند و احساس میهنی آنان مستقلاً » سبب فراهم آمدن آنها شد ، بدین ترتیب که :

تظاهرات خائنین ، متفکرین بخصوص نویسندگان متعصب در ملیت را بمقابله واداشت . یا عبارت دیگر آنانرا بر اساس وظیفه ملی ، برای مقابله تجهیز کرد این تظاهر و تجهیز در بادی امر در مطبوعات و جراید بصورت مقالات پراکنده جلوه خود را آغاز نمود ولی بتدریج تبدیل به جبهه های ملی در مقابل میهن فروشان بی تعصب گردید .

اولین جمعیتی که بدست این قیام کننده گان ادبی شالوده ریزی شد جمعیت (میهن پرستان) بود که در این موقعیت جادارد از این فعالیت ذکر ی بشود بخصوص آنکه هنگام انتشار جلد اول پهلویسم در تاریخچه مختصر احزاب سیاسی ، ذکر ی از این جمعیت و حزب بمیان نیامده بود

و این خود موجب اعتراض جمعی شد ، در حالیکه آن مختصر به احزابیکه بمناسبت مصالح روز و نظرات خاص بوجود آمده بودند اختصاص داشت نه جماعاتیکه فقط بمناسبت احساس ملی برای حفظ موجودیت کشور و نجات مردم شکل گرفته بودند .

با توجه به اینکه اصولاً بانیان این جمعیت اکثر اهل قلم و بزینت دانش و احساس انسانی مزین بودند طبعاً میبایست در این مقاله از آنها یاد میشد .

جمعیت میهن پرستان یا اولین تظاهر ناسیونالیستی نویسندگان

این جمعیت درست چند ماهی از شهریور ۱۳۲۰ نگذشته بود که موجودیت خود را اعلان کرده صراحت میتوان گفت که پایه گذاران این طرز فکر ، نویسندگانی بودند که سینه هایشان مالا مال از ملیت بود و احساس میکردند که میبایست در انجام وظیفه ملی ساکت ننشینند و حزبی میهنی برای تحقق آرمانهای ملی بوجود آورند از جمله آقایان علی جلالی شجاع الدین شفا و مجید یکتائی مهندس همایونی و کاظم عمادی و محمد پورسرتیب که هر دو از نویسندگان قوی بحساب میآمدند و دیگر :

مهندس تبریزی . مهدی نائینی . منوچهر ظلی . حسین مکی .
بعد جمعیت میهن پرستان تبدیل بحزب میهن پرستان شد زیرا از نسام حزب در آن هنگام عده ای واهمه داشتند . یکی از کارهای درخشنده این حزب بوجود آوردن کانون مطبوعات بود که مدیریت آن به آقای مجید یکتائی محول شد . شعار این حزب چنین بود « همه با هم در راه

میهن» و نشان و علامت آن دو حلقه داخل هم که نشان اتحاد در ایران باستان بود. وارگان رسمی آن، روزنامه میهن پرستان و پس از توقیف مدت کوتاهی روزنامه شهباز.

بانیان این حزب پس از تقریباً دو سال و نیم فعالیت در نیمه دوم سال ۱۳۲۳ با چهار حزب میهنی دیگر یکصدا شده حزب میهن را بنیاد گذاردند.

مؤسسين آن بقرارنامه شماره ۵۰ اداره ثبت كل اسناد كه در سالنامه ۱۳۲۴ میهن صفحه ۳۴ درج گردیده بشرح زیر بود:

آقایان: دکتر کریم سنجابی ۲- مجید یکتائی ۳- دکتر مسعود ملکی ۴- شجاع الدین شفا ۵- مرزبان ۶- احمد خان ملك ساسانی ۷- علی جلالی ۸- دکتر مهدی آذر ۹- مسعود زنگنه ۱۰- احمد اقبال ۱۱- ابوالقاسم انجوی شیرازی ۱۲- کاظم عمادی ۱۳- علی غفاری ۱۴- محمد پورسرتیب ۱۵- دکتر محمد حسین میمندی نژاد. با این ائتلاف هم اکثریت عده مؤسس با صاحبان قلم باقی ماند بشرح زیر:

آقایان: شجاع الدین شفا ۲- مجید یکتائی ۳- احمد خان ملك ساسانی ۴- علی جلالی ۵- کاظم عمادی ۶- ابوالقاسم انجوی شیرازی ۷- دکتر محمد حسین میمندی نژاد ۸- محمد پورسرتیب.

اینك برای نمونه يك مقاله از هر يك از آقایان شجاع السدین شفا و مجید یکتائی و کاظم عمادی و پورسرتیب و خان ملك ساسانی. برای نمونه ذیلاً نقل میگردد:

ایرانی بیدار شو

بقلم آقای شجاع الدین شفا

نقل از شماره ۲۲ روزنامه میهن پرستان سال ۱۳۲۳

بیدار شو خواب غفلت با خواب مرك یکی است اگر برنخیزی
آب از سرت خواهد گذشت بر خیز کاروانیان رفتند و جز خاکستری
برای تو نگذاشتند دنیا دواسبه به پیش رفت و تو در خواب غفلت باقی
ماندی آیا انتظار داشتی دیگران برای خاطر تو از حرکت باز مانند؟
ایران . ایران زیبا و محبوب . ایران کهن سال و دلاور که هر وجب از
خاك آن با خون دلیری آبیاری شده است ، در بستر ضعف و کسالت
جان میدهد .

آیا آنرا بهمین حال باقی خواهی گذاشت یا بنجاتش کمر خواهی
بست ؟ مگر نمیدانی که قهرمانان در بستر بیماری جان نمیدهند؟

سالها خواب مرگبار برای تو کافست . اندکی نیز بیدار شو
مدتی دراز چون بیچارگان و تیره روزان زندگی کردی ، چندی نیز
چون شجاعان زنده باش و اگر نتوانستی لااقل چون شجاعان بمیر . مطمئن
باش يك روز زندگی مانند شیر بهتر از صدسال زندگانی چون
گوسفند است .

جوان ایرانی . بر خیز دیگر وقت درنگ نیست هیولای مرك تما
آستان خانه تورسیده است جنبشی کن تا اثری از حیات از خود نشان دهی .
چرخ عظیم تمدن هرگز برای خاطر تو از رفتار نخواهد ایستاد
و الا اگر تو با آن پیش روی ترا در زیر پرده های سنگینش خرد

خواهد کرد ناموس تکامل با قیافه‌ خشن خود پیوسته بتو فریاد می‌زند
« پیش برو اگر بقیه‌را برگردی نابود خواهی شد ».

هنوز حرارت زندگی و غرور ملی در قلب تو باقیست هنوز
« آتشی که نمیرد » در دل تست هنوز هوش و قریحه و امید داری برای
چه مایوس نشسته‌ای ؟ .

بتومی گویند « افسوس که کار از کار گذشته و دیگر امیدی برای
تو باقی نیست » دروغ می‌گویند سالها نیز بتو همین حرف رازدندو
دروغ گفتند زیرا می‌خواستند ترا با تلقین یاس مایوس کنند و از فعالیت
و نشاط باز دارند .

ولی تو بر خیز ، مردانه قد علم کن و وارد در میدان مبارزه
زندگی شو .

کاوه ضحاک کشی را که جستجو می‌کنی جز در قلب خودمجوی
بجای اینکه دست کمک بسوی دیگران دراز کنی و بانتظار نجات‌دهنده
غیبی نشینی بدرون دل خود بنگر زندگی و نجات و پیروزی آن جاست.
مگذار ایران . ایران محبوبی که سه هزار سال با سربلندی و
افتخار زندگی کرده است با سرشکستگی و بیچارگی جان سپارد، مگذار
ملت ایران که سی قرن از مشعلداران تمدن جهان بوده و مردانه درین
راه جانفشانی کرده است تا جهانی را روشن نگاهدارد ، خود در تاریکی
مرگبار دیده فروبندد و در خواب نیستی رود .

قهرمانان جز در میدان نبرد جان نمیسپارند زیرا مردن در بستر
بینوائی کار بیچارگان است جوانان ایران آماده‌ کارند. نیروی جوانان نیروی
خداست. شما مردان و زنان شرافتمند ایران از کسانی که میکوشند ایران را

بصورت کشوری مترقی و فعال در آورند و آن را بپایه متمدن ترین و متجدد ترین کشور های دنیای قرن بیستم رسانند پشتیبانی کنید . اگر این آخرین شراره زندگی خاموش گردد ایران برای همیشه به گورستانی سرد و تیره تبدیل خواهد شد .

مردان و زنان شرافتمند و ترقی خواه ایران بیائید همه دست بهم دهیم جبهه پولادینی پدید آوریم که هیچ نیروئی قدرت درهم شکستن آنرا نداشته باشد آنگاه با عوامل جهل و فساد و ضعف مبارزه کنیم و ایرانی شایسته زیستن بوجود آوریم که در آن خوشبختی و کار و ترقی حکمفرما باشد .

بخود کمک کنیم . خدا و دنیا نیز بما کمک خواهند کرد .

فقط يك راه در پيش است

بقلم آقای مجید یکتائی

نقل از صفحه ۳۸ سالنامه میهن پرستان سال ۱۳۲۳

برای ملت عقب افتاده ای مثل ما و برای ملتی که سالها رنگ آزادی را درشئون مختلف سیاسی و اقتصادی و قضائی بخود ندیده یا لااقل يك رئیس صالح نداشته است و ملتی که در تمام دوره مشروطیت نتوانسته است مجلس خود را از عناصر صالح و وطن خواه تشکیل دهد و دست مشتئی نفع پرست و ماجراجو و خائن را از گریبان خویش کوتاه سازد و حکومتی طرفدار آزادی و اصلاحات روی کار آورد جز يك راه وسیله دیگری در پيش نیست .

فقط حزب نیرومند ملی باید حکومت را در دست گیرد و بر مقدرات

کشور حکمرانی کند .



امروز وضع حکومت ها و سازمان جهان و ملت ها چنانستکه دیگر يك ديكتاتور مطلق العنان و مالك الرقاب اگر هر چه صالح و مقتدر هم باشند نمی تواند مقدرات کشوری را در دست گیرد . «گوستاو لوبون» در کتاب «دیروز و فردا» که درباره جنگ جهانیگیر و علل معنوی آن و طرز حکومت ها و ملت ها نگاشته و در آن حاصلی از مشاهدات خود را از جنگ بزرگ بدست میدهد می گوید :

« پس از این جنگ دیگر ممکن نیست يك ديكتاتور بتواند بر ملتی حکومت کند و آن را براه راست هدایت نماید جز آنکه خود از عناصر اتحاد ملی باشد »

پس از اینهمه مشکلات و ناملايمات که از حکومت ديكتاتوری و هرج و مرج ملت ایران دیده است ، و پس از آنکه هريك از افراد و مردان سیاسی امروزی امتحان عدم شایستگی خویش را بملت ایران داده اند و هیچيك نتوانسته اند بر هرج و مرج و احوال ملت مسلط شوند . باز وقتی یکمده افراد سالخورده و وطنخواه گرد هم جمع می آیند و بفکر نجات میهن خویش و دلسوزی بحال آن می افتند برای رهایی از این وضع ناگوار دست بدامن این و آن میزنند و باز میخواهند ديكتاتوری بتراشند تا او بر اوضاع مسلط گردد . هنوز این عناصر بظاهر دلسوز و میهن پرست و در باطن بی خبر از اوضاع دنیای امروز و تاریخ حکومت ها و نهضت های جدید ، راه رستگاری ملتی مانند ملت ایران را در وجود يك حزب نیرومند ملی نمیدانند و هر چه بگوئیم این دستگاه فاسد با

وجود و تغییر يك فرد اصلاح نمی شود . نمیخواهند این حقیقت را بپذیرند .

جای تعجب است که افکار این عناصر اتکالی و دیکتاتور تراش جز در اطراف معدودی عناصر معلوم الحال دور نمیزند، و با آنکه در اینکه یکنفر بتواند بتنهایی هر چه قادر و صالح باشد باوضاع مسلط گردد ، حرف است . آنها هر دفعه دچار خطای پیش شده، رو با شخص می آورند که حتی چند بار تا کنون ناشایستگی خود را برای زمامداری نشان داده اند .

انتساب باحزاب

چندی پیش شماره اول یکی از روزنامه ها را دیدم که در سرمقاله آن در بیان مرام خود اصلاحات بالا بلندی از امور ملی و فرهنگی و قضائی گرفته تا امور اقتصادی و ایجاد راه ها و وسایل ارتباطی و بهبود پست و - تلگراف پیشنهاد کرده بود .

همین روزنامه با کمال شهامت در سر لوحه خود نوشته بود که روزنامه اوبه هیچ حزب و جمعیتی وابسته نیست .

نمیدانم این روزنامه نویس ماهر که اینهمه اصلاحات بزرگ ملی و اساسی را پیشنهاد می کند وقتی با حزبی بستگی ندارد آیا می خواهد خود بتنهایی کمر همت بسته آنها را انجام دهد یا بکمک چندتن از کار - کنان روزنامه خود ؟ .

این فکر باطل اخیراً شیوع یافته و چند تا از روزنامه ها عدم انتساب خود را باحزاب و جمعیت ها چنان در سر لوحه روزنامه ثبت

کرده اند که شاید یکنوع بزرگی و افتخاری برای خود تصور میکنند که بهیچ حزب و جمعیتی بستگی ندارند و بتنهائی میخواستند کشتی شکسته کشور را بساحل نجات برسانند .

مبارها گفته‌ایم و بخصوص در سلسله مقالات حزبی یاد آور شده‌ایم که برای ملتی چون ما جز يك راه راهی دیگر در پیش نیست و آن این است که يك حزب نیرومند ملی باید پدید آید و زمام امور را در دست گیرد و بر اوضاع مسلط گردد و کلیه عناصر ملی و وطنخواه در آن شرکت جویند .

جز این راه برای ایجاد يك حکومت ملی راهی متصور نیست حالا برخی عقاید عجیب و غریب دیگر در میان مردم و جمعیت‌ها وجود دارد که پس از آنچه گفته شد اشاره بدانها شایان توجه است. مثلاً عده‌ای میخواهند با يك کلوپ ورزشی یا يك انجمن صلح و صفای یاران یا يك باشگاه تفریحی یا يك جمعیت تعاونی یا يك اتحادیه صنفی یا هم‌شهریها بآنچه امروز احزاب بزرگ جهان رسیده‌اند نایل گردند و شاید پیش خود تصور می‌کنند نام و روش احزاب مبتذل شده و بقول خود آنها «حزب در ایران نمی‌گیرد» .

شکی نیست که این عقاید عجیب و غریب در آینده دچار شکست خواهد شد یا بتأمین نیات و اغراض شخصی صاحبان آن بیشتر تمام نخواهد شد و گرنه ممکن نیست ملت عقب مانده‌ای را بدین وسایل جلو برد زیان بزرگ اینکار فقط امروز از آنجاست که این طرز فکرهای غلط بیشتر ایجاد اختلاف و پراکندگی مینماید ، چرا نمیخواهیم از راهی که دیگران رفته‌اند و به نتیجه رسیده‌اند پیش رویم ؟

کدام باشگاه ورزش و اتحادیه هم شهریه‌ها یا جمعیت تعاونی توانسته است تاکنون در دنیا ایجاد یک نهضت سیاسی و ملی نماید که این طرز فکر غلط و سلیقه کج، بین ما پدید آمده است اینها همه از بی-اطلاعی باوضاع و احوال جهان و عدم شهامت و جسارتی است که در آغاز پیدایش نهضت‌های بزرگ در مواقع تاریک و بحرانی زندگانی ملت‌ها دیده شده است .

دموکراسی بی‌وجود احزاب ممکن نیست

علت اساسی و بزرگ هرج و مرجی که امروز مشاهده میشود آنست که مجلس‌های ما مجلس‌های غیرحزبی است و در نتیجه دولت‌های ما نیز از دولت‌های غیرحزبی هستند چنین مجلس و چنین دولتهائی چون مرام وایدئولوژی حزبی ندارند و مسئولیت اجتماعی و حزبی برای آنها نیست طبعاً جز از نظر منافع و عقاید شخصی خود در مصالح ملی نمی‌نگرند نه مجلس و نه دولت هیچیک هدف روشن داخلی و خارجی ندارند و چنانکه دیده‌ایم اگر بر نامه دولت یکماده آنهم تأمین خواروبار و امنیت باشد قادر باجرای آن نخواهد شد در اینصورت شکی نیست که این هرج و مرج ناشی از روش دموکراسی نیست زیرا ما دموکراسی بدان معنی که وجود احزاب و مجلس و دولت حزبی باشد ندیده‌ایم .

احزاب در دنیا

همانطور که اصول اولیه مشروطیت، در انگلستان بوجود آمد احزاب نیز برای نخستین بار در آنجا پدید آمدند در زمان «جک استوارت»

اول دو عقیده در انگلستان پیدا شد. يك فرقه طرفدار اختیارات محدود شاه بودند و فرقه دیگر طرفدار اختیارات مطلق پادشاه، و چون عقیده دویم در کشورهای دیگر سابقه داشت باید گفت در مقابل این عقیده، عقیده نخست پیدا شد از نتیجه این اختلاف عقیده دو حزب یکی «ويك» (آزادی خواه) که پیشوای آنها «جان اوك» معروف است و دیگری «توری» (محافظ کار) بوجود آمد البته این دو حزب را بمعنی امروز نمیتوان حزب دانست ولی سرچشمه دسته بندی در مجلس و احزاب بشمار است وقتی «کرمول» پادشاه انگلستان «چارلز اول» را در ۱۶۴۱ بمحاکمه دعوت کرد و محکوم باعدام شد مقدمه تفوق عقیده دموکراسی فراهم گشت بعدها در فرانسه احزاب بمعنی امروز چپ و راست و وسط که ابتدا در مجلس کنوانسیون فرانسه پائین بالا و وسط نامیده میشد تشکیل شد. امروز وجود دولت مشروطه و دموکراسی برای نمونه در هیچ کشوری بی مجلسی که در آن نمایندگان احزاب وجود داشته باشد ممکن نیست.

احزاب در ایران

در آغاز مشروطیت ایران، بسرعتی که قانون اساسی و قوانین دیگر از خارج تقلید و کپی میشد احزاب و دستجاتی نیز بوجود آمده که بسیاری از آنها دارای افراد پاك و باحرارتی بودند ولی آنچه مسلم است هیچيك از این احزاب موفق نشد يك حزب ملی و ایرانی بوجود آورد یا بتقلید از ایدئولوژی يك حزب خارجی مازمانی نظیر آن وابسته مجلسی ملی ایجاد نماید. مجلس اول با آنکه مجلس صنفی و غیر حزبی بود امروز

بتصدیق همه بهترین مجلسهای ایران بوده است يك علت مزیت مجلس اول بر مجلس های دیگر آن بوده است که چون نمایندگان آن صنفی بوده و بیشتر از طبقات مردم انتخاب شده بودند مفیدتر واقع شده. در اینصورت نه تنها مجلس های ماحزبی نبوده است بلکه بواسطه معایب قانون انتخابات و اعمال نفوذ دولتها و نمایندگان دوره پیش در دوره بعد مجلس های ما آلت معطله ای در دست حکومت ها بوده است که گاهی اگر بطور نمونه افرادی شایسته در آن دیده شده تکان محسوسی به مجلس و مردم داده اند. حاصل این مقدمه آنست که هنوز حزبی در ایران بوجود نیامده و هنوز حزبی در ایران نضج نگرفته. عده بسیاری از مردم کم خرد و بلکه سالخورده عقیده پیدا کرده اند که «ما امتحان کرده ایم حزب در ایران نمی گیرد».

دیگر حزبی بوجود نخواهد آمد

پس از شهر یورماه ۳۲۰ که نوای آزادی از هر سو برخاست هر دسته و هر عده معدود بتشکیل حزب و جمعیتی اقدام کردند چنانکه مطابق اطلاع و آماري که در دبیرخانه کل حزب میهن پرستان وجود دارد تا این زمان ۸۶ حزب و جمعیت و کانون در سراسر ایران تشکیل شده بنابراین پیدایش این عده حزب و جمعیت در آغاز امر عده ای را چنان مرعوب ساخت و این عقیده پیدا شد که وجود احزاب بیشتر باعث تجزیه نیروی ملی و اختلاف و تشتت است کسانی که بزعم خود اطلاعی از عده احزاب کشورهای بزرگ و مرقی داشته اند از این طرز فکر بی بهره نبودند ولی امروز که بیش از دو سال و نیم از حیات حزب میهن پرستان که اولین حزبی بود که پس از شهر یورماه بوجود آمد نمی گذرد کاملاً آشکار شده است که بیش از دو سه حزب دارای اساس و سازمانی

نمی‌باشد و بلکه از بیشتر این احزاب جز اسمی باقی نیست و عده معدودی که امروز نیز راه زوال می‌پیمایند جمعیت هائی هستند که برای تأمین منافع شخصی و موقتی انتخاباتی بوجود آمده‌اند.

در مدت دو سال و نیم اخیر تمام افراد و دسته‌ها و احزابی که ممکنست در آینده در سازمان احزاب ایران شرکت داشته باشند خود را نشان داده و تمایلات آنها آشکار شد و قدرت مقاومتشان در برابر مشکلات معلوم شده است در اینصورت تمایل هر حزب و دسته جدیدی با اوضاع کنونی از سه صورت خارج نیست یا این حزب تمایلات ملی دارد که ناچار جز راه حزب میهن پرستان که دو سال و نیم آزمودگی و تبلیغات در پیش دارد راهی ندارد یا تمایلات یکطرفی نسبت بیکى از همسایگان ما، که ناچار راهی است که حزب توده یا سید ضیاء الدین و اطرافیان او رفته‌اند.

شرایط کار حزبی که موفق خواهد شد

اوضاع هرج و مرج و آشفتن امروز ایران که کاریکاتوری از يك دموکراسی و آزادی واقعی بیش نیست شکی نیست که برای همیشه دوام نخواهد یافت این وضع هرج و مرج نه آنکه برای ایرانیان مفید نیست بلکه برای همسایگان بزرگ ما نیز که در ایران منافی دارند مطلوب نمی‌باشد علت بقای این وضع در این دو سال و نیم اخیر دو چیز است یکی آنکه هنوز يك نهضت ملی و يك حزب سیاسی نیرومند نتوانسته است زمام امور را در دست گیرد و باین اغتشاش و آشوب خاتمه دهد دیگر آنکه ادامه جنگ، دو همسایه بزرگ ایران را که همیشه در ایران رقیب یکدیگر هستند از طرفی در صحنه سیاست بین المللی دوست و

متفق نموده است و از طرف دیگر رقابت شدید آنها در تحصیل مزایائی برای خود در کشور ما باقی است در نتیجه، اگر يك حزب نیرومند ملی باین اوضاع خاتمه ندهد، چون سیاست بین المللی و منافع همسایگان ما نیز اقتضا میکند که اوضاع ایران قرین آرامش گردد ایجاد آرامش در ایران از طریق اخیر مستلزم رقابت و کشمکشهایی خواهد شد که ممکنست تا غلبه یکطرف برطرف دیگر موقتاً اغتشاش و هرج و مرج بیش از این گردد و وضعی پیش آید که برای میهن پرستان قابل تحمل نباشد ولی آنچه تا کنون ما گفته و نوشته ایم این است که شق دوم راهی نیست که موجب آرامش واقعی و رضایت خاطر ایرانیان را فراهم سازد در اینصورت جز يك راه راهی در پیش نیست يك حزب ملی نیرومند باید حکومت را در دست گیرد امروز که جنگ جهانگیر دوام دارد برای ایجاد چنین نهضت بزرگی بهترین فرصتها موجود است شرط وجود این نهضت معنوی و حزب سیاسی بطور کلی دو چیز است نخست آنکه موفقیت داخلی این حزب مربوط بجلب اعتقاد عامه مردم ایرانست بر خلاف دسایس و اغراضی که تا کنون از اکثر احزاب دیده شده است دوم جلب اعتماد دو همسایه بزرگ ما دولتین شوروی و انگلستان بیک سیاست روشن. چنین حزبی با آنکه رویه ای دوستانه نسبت بدو دولت باید داشته باشد با تحصیل نفوذ بیشتر باهريك از آنها باید مخالفت ورزد، ما همه جا گفته ایم وجود حکومتی که بوسیله چنین حزب ملی و سیاسی در ایران پدید آید حتی از حکومت ها و احزاب یکطرفی که در ایران نسبت بهريك از متفقین ما وجود دارد بیشتر بسود آنها خواهد بود . امروز شرایط موفقیت چنین حزبی که اساس کامیابی خود را در

جلب اعتماد ایرانیان و متفقین تشخیص داده باشد تنها در حزب میهن پرستان است .

یکقدم بطرف رستاخیز ملی

بقلم آقای کاظم عمادی

نقل از صفحه ۴۷ سالنامه میهن پرستان سال ۱۳۲۴

در این خانواده بدبختی که سالهاست میان اعضای آن سنگ و تفرقه و نفاق انداخته اند در این کشور نفرین شده ای که مانند اسکلت مرده روز بروز بیشتر از هم متلاشی می شود و افراد آن مانند مجذومین از هم میگریزند، در این محیطی که حتی دو نفر نمیتوانند با هم اتفاق نظر و سازش حاصل کنند، اتحاد چهار حزب ملی و تبدیل آنها بحزب واحد بآرقه امیدی است که دل های رمیده و مأیوس را امید می بخشد و سایه روشنی از آینده درخشان ایران را در نظر مجسم میسازد .

از آغاز پارسال که قصد تشکیل جبهه واحدی از احزاب ملی رفته رفته شایع شد ایران پرستان حقیقی وقوع آنرا مانند يك واقعه بزرگ ملی بی صبرانه انتظار می کشیدند و عده ای با هیجان و اشتیاق و برخی با دیرباوری و بدبینی منتظر پایان مذاکرات سران احزاب بودند و در عوض دشمنان ما که از این خبر بهراس افتاده و اتحاد عناصر ملی را دور از انتظار خود میدانستند برای برهم زدن این اتحادیه شروع بدسیسه و اخلال نمودند .

و حقیقتاً این اتحاد بهمان اندازه که برای دشمنان ما بهت آور و برخلاف انتظار بود برای دوستان ما نیز غیر مترقبه و عجیب مینمود

کمتر کسی تصور میکرد که با این حس خود خواهی و نخوت که متاسفانه در غالب روشنفکران ما وجود دارد افراد این چهار حزب این اندازه فداکاری و گذشت و این اندازه تفاهم و حسن نیت از خود ابراز داشته و بخاطر عملی کردن اتحادی که رستاخیز ایران تنها در سایه آن امکان پذیر خواهد بود از حق آب و گل و نام و عنوان و حقوق و امتیازات خود چشم پوشیده و نظرهای پست و جاه طلبانه راییکسونهاد و صادقانه تحت پرچم واحدی گرد آیند چنانکه در نخستین روز انتشار بیانیه حزب و اعلام تشکیل حزب میهن هنوز بسیاری نمیتوانستند چنین موفقیت عظیم را باور کنند و چشمها از تعجب و شادی برق میزد.

این اتحاد يك آرمان ملی بود

این اتحاد در واقع کمال مطلوب و آرزوی دیرین ملت ایران بود چه از همان هنگامی که بازار حزب سازی و دسته بندی گرم شده و سیل مرامنامه های احزاب بیرون میریخت یکنوع حس نفرت و انزجار از این همه تشتت و افتراق در مردم پدید آمده بود و همه شکایت میکردند که چرا این همه احزاب رنگارنگ با مرامنامه های یکجور و یکنواخت گرد هم نمی آیند و نیروی واحدی تشکیل نمیدهند. اما افکار عمومی در عین آنکه در اعتراض خود ذیحق بود بیک نکته اصلی توجه نداشت که لازمه اینگونه یکرنگی و اتحاد، خواهی نخواهی گذشت مدتی از زمان و روشن شدن رنگها و مشخص گردیدن ارزش و صلاحیت احزاب است و برآستی چگونه ممکن بود در آن هنگامه حزب بازی و دسته سازی شخصیت ارزش و پایداری و ایمان و حرارت هر حزب در ادامه

مبارزه سهمگینی که آغاز کرده بود معلوم شود و اتحادی که آرمان میهن پرستان حقیقی بود عملی گردد .

ناگزیر يك دوره مبارزه لازم بود تا در حین آن رنگ و تمایل هر حزب آشکار شود و هر نوع تمایل چپ و راست جریان خود را مشخص سازد .

این مبارزه دو سال و نیم بطول انجامید و در مدتی که بسیاری احزاب و جمعیت ها مانند موجی ظاهر و ناپدید گردیدند احزابی که اینك اتحاد خود را اعلام داشته اند ، در برابر سیل موانع و مشکلات دلیرانه پای میفشردند و به مبارزه و حیات خود ادامه میدادند هر اندازه این مبارزه شدیدتر و موانع و مشکلات در برابر آنها فزونتر می گشت يك حس يك رنگی و اتحاد بیشتر آنها را بیکدیگر نزدیک میکرد بطوریکه این اتحاد نتیجه طبیعی و منطقی مبارزه مردانه آنها و ایستادگی و پایداری شان در برابر مشکلات بوده است .

این اتحاد ضرورت داشت

مشکلات کار هر حزب در ایران بویژه احزاب ملی که از قبول هر گونه کمک و اتکای خارجی و داخلی سرباز زده و تنها بهمت و پشتکار خود اتکا دارند برهیچکس پوشیده نیست و نظر بهمین موانع و مشکلات طاقت فرسا بی پروا باید باین حقیقت تلخ اعتراف نمود که هر گاه چنین اتحاد صورت نمیگرفت احزاب ملی بدشواری می توانستند حیات خود را دیرگامی دیگر ادامه دهند. زیرا در برابر جبهه نیرومند پول و زور ارتجاع، چنانچه این تشنت و افتراق بین احزاب ملی بیشتر ادامه مییافت، بیم آن میرفت که جبهه پول و زور بزودی بدرهم شکستن

يكايك اين احزاب موفق شود آنگاه براي ملت ايران يك ننگ ابدی بود كه احزاب ملی خود را بدین طرز خفت بار از دست داده و این یگانه روزنه امید را نیز مسدود نماید .

اتحاد باعث تجدید قوا گردید

يکي ديگر از مزايای اين اتحاد تجديد کامل قوای اعضای احزاب چهارگانه است چه طبیعی است اينك اعضای اين احزاب هدف وايدآل بزرگتری در برابر خود میابند و تشکیلات و وسایل و اسباب بیشتری در اختیار دارند و در نتیجه بموفقیت مبارزه خود امیدواری و اعتماد بیشتری احساس میکنند .

امروز برای هر عضو حزب احساس اینکه رفقای بیشتری باو پیوسته و در راه مبارزه او کسان دیگری با او همقدم شده‌اند خود بخود هیجان و حرارتی ایجاد میکند که قدمهای او در دنبال کردن هدف استوارتر و اراده او را در ادامه مبارزه راسخ تر می‌سازد امروز یکنفر عضو حزب میهن در هر نقطه ایران با این اعتماد که هزاران نفر در سراسر ایران با او هماهنگ و همصدا هستند دلگرمی و اطمینان بیشتری در خود احساس میکند و با هیجان و حرارت دیگری کار میکند .

مقدمه رستاخیز ملی

حزب میهن برای نخستین بار پرده خودپسندی و جاه طلبی و نخوت رادریده است. حزب میهن برای نخستین بار فداکاری در راه يك ایده آل بزرگ و گذشتن از شخصیت و نام و عنوان را به جمعیت های ایران یاد داده و بنابراین حق دارد افتخار کند که پرچم دار وحدت

ایران و بنیاد نهنده رستاخیز ملی است و از همین نظر حق دارد که صمیمانه دست اتحاد بسوی سایر احزاب و جمعیت های صالح ملی که در عقیده و مرام با او مشترك هستند و بهیچ مقام داخلی یا خارجی بستگی ندارند برای انجام رستاخیز بزرگی که آرمان هر ایرانی حقیقی است دراز نماید و آنها را به پیوستن این جبهه دعوت کند .

همه با هم در راه میهن

بقلم آقای محمد پورسرتیپ

نقل از صفحه ۴۹ سالنامه میهن پرستان سال ۱۳۲۳

اوضاع ناگوار ایران قابل انکار نیست امروز اساس ملیت ما نیز در خطر افتاده رسوم و آئین و زبان شیرین ما هم راه نیستی میسپارند. تا آنجا که بسیاری از مردم پاکدل و ایران پرست از دیدار اوضاع بیمناک و نومید شده کشور تاریخی ایران را در تاریکی رها کرده و خود گوشه انزوا اختیار نموده اند بعقیده ما مسئول این اوضاع، مسئول این بدبختی ها، این زبونی و انحطاط تاریخی، هرگز نسل جوان ایران نیست . ولی اگر این وضع بیش از این ادامه پیدا کند و اگر جوانها سستی و زبونی از خود نشان دهند و فردای ما نیز مثل امروز ما تاریک و غم افزا باشد آنوقت مسئول آینده جوانان امروز خواهند بود . ولی آنروز هرگز نخواهد آمد .

زیرا هرگاه خدا نخواسته چنان روزی بیاید ، قطعی است که دیگر نسل جوان امروز هم در حیات نخواهد بود . زیرا قطعی است که جملگی در راه ایران بزرگ جان شیرین را فدا کرده اند .

ما همه میدانیم که زندگانی در این کشور با این شرایط ننگین و شرم آور بهیچ قسم برای يك نژاد نامی و پرافتخار قابل تحمل نیست. در کشوری که سراسر آنرا رنج و گرسنگی و بیماری و دروغ و بدنامی فرا گرفته باشد هیچ يك از افراد، زندگی درستی نخواهند داشت. امروز حیات فرد فرد ما در خطر است.

کوششهای انفرادی هرگز قادر بر هانیدن ما از این خطر مهلك نخواهد بود تا وقتی که ما برای رهائی شخص خود دست و پا نکنیم محال است که ایران را نجات دهیم و تا وقتی که ایران را نجات ندهیم محال است که روی آسایش ببینیم.

افراد باید گرد هم آیند. این کوششها باید متمرکز شود این مشتهای آهنین باید همگی بريك جا نواخته شود.

این جوانان باید يك نیروی بزرگ فراهم آورند و دست در دست هم نهند این شیر مردان باید در حلقه میهن پرستان داخل شوند آنوقت ما هم مانند سایر مردم زنده در دنیا روی آسایش خواهیم دید. جز این راه دیگری در پیش نیست در غیر اینصورت اشك خواهیم ریخت و از زندگی بهره ای نخواهیم برد اینها قطعی ترین نتیجه ایست که ملتهای عصر حاضر در طول ادوار سیاسی خود بدان رسیده اند.

هم میهنان، میهن پرستی درسی نیست که ما مردم ایران تازه آموخته و یا امروز ابداع کرده باشیم تا آنجا که تاریخ نشان میدهد ما همواره معلم این درس و سرمشق و قهرمان این هنر بوده ایم.

آیا فشار زندگانی افتخارات تاریخی را از یاد شما برده است؟

آیا یأس و بدبینی تا این حد در شما جایگیر شده که مقام شامخ ایران را در اعصار گذشته فراموش کرده‌اید. آیا فراموش کرده‌اید که شما درس میهن پرستی را بدنیا آورده و شما آن را بدنیا آموخته‌اید؟ با وجودیکه نالهٔ بینوایان در آسمان ایران بلند است با وجودیکه چشم و گوش ما از این ناله‌ها پر است، معهذا انتظار داریم که برای تحریک ما فرشته‌هائی با بوق و کرنا از آسمان بزر آیند. اگر نخواهیم باور کنیم که ما مرده‌ایم باید حتماً تصدیق کنیم که در یک خواب سنگین و شرم‌آور و در یک بی‌حسی و لاقیدی جنون آمیزی فرو رفته‌ایم و گر نه هیچ دلیل ندارد که ما شمارا برای خدمت به میهن دعوت کنیم بدتر از آن هیچ معنی ندارد که در خدمت به ایران ما و دیگران محرک شما باشیم.

تاریخ هرگز نشان نمیدهد که یک چنین بی‌قیدی و سهل انگاری و نومیذی خانمان براندازی نصیب نسل جوان ایران شده باشد.

هم میهنان. میهن پرستان، یعنی آنان که شب و روز با ایمان راسخ در راه نجات ایران میکوشند به آیندهٔ درخشان ایران امید کامل دارند آنان که میخواهند ما را نسبت به آیندهٔ ایران نومید سازند هرگز اعتماد ما را به آیندهٔ درخشان ایران سلب نمی‌کنند. بلکه تنها شخصیت ناچیز خود را مرکز و سوسه دشمنان ایران قرار داده‌اند. ما برای ایجاد یک ایران بزرگ و توانا و یک کشور آباد و سربلند از جان و دل میکوشیم و اطمینان داریم که در این راه بر تمام موانع پیروز خواهیم گشت.

ما بزرگترین و مقدس‌ترین نهضت‌های میهن پرستان را ایجاد

کرده‌ایم. ما در میان تاریکی‌های جان‌فرسا پاكترین و سرافرازترین مشعلداران این جنبش ملی هستیم ما حقیقت‌ترین و شایسته‌ترین پرچمداران رستاخیز ایران هستیم حزب ما مقدس‌ترین و نیرومندترین احزاب ملی است.

ما تنها برای وجود ایران کار میکنیم ما از همه شما برای شرکت در این مبارزه عظیم ملی دعوت مینمائیم ما با دشمنان ملیت و وحدت ایران و اهریمنانی که از فقر اقتصادی ما سوء استفاده می‌کنند و کارگران و کشاورزان ما را فریب میدهند با سرسختی تمام خواهیم جنگید. جوانان ایران، بیدار شوید زیرآخون شما وقف ایران است بیدار شوید و تا جان در بدن دارید بکوشید، هنرنمایی و فداکاری کنید، از این پس دنیا بار دیگر باید شاهد هنرنمایی ما باشد.

که گردون نگرود مگر بر بهی
بما باز گردد کلاه مهی

میهن پرستان

هم میهنان. آرمان مقدس ما «عظمت ایران و سرافرازی ایرانیان است» ما برای وصول به این آرمان مقدس شعار همه با هم در راه میهن را اختیار کرده‌ایم و برای اینکه دلبستگی و یگانگی خویش را نشان بدهیم «هر يك دو حلقه آهنین که تاریخی‌ترین نشان باستانی نژاد ایران است بر سینه نصب کرده‌ایم» ما هر قدم که برمیداریم و هر خشت که میگذاریم با عقل و منطق و تدبیر توأم میکنیم و بدین ترتیب اطمینان داریم که در این راه پرخطر هرگز نخواهیم لغزید. این حقیقتی است که خوشبختانه دیر یا زود با آن روبرو خواهیم گشت.

حزب میهن پرستان. هم اکنون در سرتاسر کشور بال و پر گشوده

آتش این کانون ملیت درهمه جا خاصه در دل‌های مردم ایران پرست
شعله دوانیده و درهمه شهرستان‌ها باستقبال مرام ما آمده‌اند ما اکنون
دست بکارسازمان عظیم و منظم حزبی خود هستیم ما سرانجام يك ایران
آباد و سر بلند بوجود خواهیم آورد و در این راه از شما و از خدای
ایران کمک می‌خواهیم .

خدا یار و پشتیبان میهن پرستان باد

تاریخ ایران در نزد مورخین اروپائی

بقلم آقای خان ملک ساسانی

نقل از صفحه ۶۵ سالنامه میهن پرستان سال ۱۳۲۳

استفاده کردن از کتابها و نوشته‌های خارجیان مستلزم دانستن
چندین نکته است که تذکر آنها خالی از فایده نیست ما بویژه موضوع
استفاده از کتب اروپائیان و علی‌الخصوص کتابهایی را که راجع بایران
نوشته‌اند در این جا مورد بحث قرار می‌دهیم .

بدو باید دانست که اساس نظریه اکثر اروپائیان نسبت به تمدن و
تاریخ و عظمت ایران با اختلافات مختصر بیک منوال است و هدف آنها
این است که از لحاظ مخالفت با شرق، قدرت دولت باستانی و عظمت
تشکیلات اجتماعی و آبادانی و رفاه مملکت ما را انکار و تا هر اندازه
ممکن است ایرانیان را نسبت به گذشته خود لاابالی و بدبین و بی‌ایمان
کنند - حس شهادت و اتکاء به نفس و بزرگواری را از آنها سلب نمایند
و روح بیچارگی و اجنبی پرستی و تسلیم را بآنها تزریق کنند. منتها برای
رسیدن باین منظور ممالک بیگانه هر يك نسبت بآرزوهای درونی خود از

طرق مختلفه وارد موضوع شده و در زمان و مكان، لحن نوشتجات را بمناسبت وضعیت ممالك خود و ايران تغيير داده اند .

نخست بايد دانست همانطور كه دول اروپائی برای کلیه شئون خود سیاست معین و ثابتی دارند. دانشگاه های اروپا نیز دارای سیاست و خط مشی معینی هستند كه اگر مؤلفین و مصنفین بخواهند طرف بغض و بی اعتنائی و كشمكش هئیت علمیه واقع نشوند بناچار باید از سیاست آن دانشگاه ها متابعت نمایند و اساس سیاست مزبور بر این است كه باید در هر چیز، اروپا بر آسیا تفوق داشته باشد .

در اینجا برای روشن کردن موضوع ناگزیر از ذکر چند شاهد محسوسیم كه رفع ابهام بشود. پس لازم است كتبی را كه در رشته های مختلف نوشته شده جدا جدا تشریح نماییم : الی آخر . با پوزش از خوانندگان كتاب بعلت كمی مجال خلاصه مقاله خان ملك ساسانی این است كه خارجیان انحراف هائی بمنظور نیل به هدف های خود در استثمار ملل مشرق در تاریخ بوجود آورده اند كه متأسفانه بعلت مفصل بودن ذكر تمام آن میسر نشد. باید دانست كه حزب میهن پرستان اولین جنبش میهنی بعد از سال ۱۳۲۰ بحساب می آید كه بهیچوجه باغراض بیگانان آشنائی نداشته و صرفاً بر مرخم سینه های تب دار و شفای زخم های ملی بوجود آمد. ناگفته نماند كه شعرا و نویسندگان بنامی با این حزب همكاری و همراهی داشتند شاید كلیه این نویسندگان و شعرا چنین تصور نمایند كه آثار آنان اثری در تحقق آمالشان نداشته در حالیکه هم امروز جوینده ای چون نگارنده شعر میهن آقای محمد قاضی را چون عزیزی در سینه می فشارد و به بزرگداشت نویسندگان ملی عیناً در این كتاب نقل مینماید :

نقل از صفحه ۱۱۶ سالنامه میهن پرستان سال ۱۳۲۳

میهن

بر بستر این مام دل افسرده میهن
آزاده پسر چون نکند ناله و شیون
اشکی که برخساره این مادر پیر است
ترسم که بیک روز شود خانه برافکن
تا این سر آشفته فتادست در اینخاک
شایسته نباشد که سری باید برتن
چشم همه گر کور شود به که ببیند
بیگانه نا خوانده بهر کوچه و برزن
کو آنکه ز غیرت سر این مادر مجروح
برگیرد و بگذاردش از مهر بدامن
دردا و دریغا که مهین کشور زردشت
همچون دل شب تیره شد از دیو و هریمن
امواج مذلت همه سو دریا دریا
انبوه فلاکت همه جا خرمن خرمن
برخیز جوان ای که ترا همت و رای است
مپسند به خود جو وروستم یک سر سوزن

امروز که این عصر درخشان شده پولاد
 امروز که این قرن طلائی شده آهن
 امروز که از خون جوانان وطنخواه
 شد عرصه گیتی ز گل و لاله مزین
 هرگز نه سزاوار جوانی تو باشد
 کاندرپی آرایش خود باشی چون زن
 برخیز و علم کن قد مردی که نهزید
 چون جغد بویرا نه کنی مسکن و مأمن
 برخیز یکی صفحه ز تاریخ نیاکان
 برخوان و سپس دامن همت بکمرزن
 چون نادر افشار که با تیغ یمانی
 یکباره برافکند پی کاخ بر همین
 در جان عدو آتش بیداد بر افروز
 و آزاد کن از دست ستمکاران میهن
 امروز نشاید شد بی عرضه و تنبل
 وین عصر نباید بد بیکاره و کودن
 آری تو همان زاده سیروس بزرگی
 کز تیغ نیای تو جهان بودی ایمن
 يك روز پیاپی تو فتادی ملك روم
 روز دگرت بنده شدی والی ارمن
 تا چند ببری بار ستمکاری اغیار
 تا چند بخواهی سخن یساوه شنیدن

يا خاك وطن پاك بسازی ز خیانت
 یا در دل این خاك بسازندت مدفن
 بانك سزاوار تو مرگ است و از این بیش
 این طوق اسارت نتوان داشت بگردن
 تا نسور حمیت ز جبین تو نتابد
 کی این افق تیره بخواهد شد روشن
 ما خود همه پامال جفاکاری خویشیم
 بیهوده چه نالیم ز خود خواهی دشمن
 ما قدر بزرگان وطن را نشناسیم
 ما پاس نداریم دل مردم ذیفن
 ما روز در آزار عزیزان شب آریم
 من از تو ستمدیده و بیچاره تو از من
 يك عمر بیاطل گذرانیدیم و دریغا
 عبرت نگرفتیم ز چرخ دی و بهمن
 بیماری تزویز و تظاهر همه را کشت
 فریاد از این ناخوشی عمر بر افکن
 هر بد که ببینیم سزای عمل ماست
 گندم نشود حاصل از کشته ارزن
 با این همه نومید نباید شدن امروز
 کاین مام پسر مرده نبوده است سترون
 يك رستم دستان دگر باز بزاید
 تا ازین چاه برون آرد بیژن

این رستم دستان که بود همت ملت
 از عزم سپر دارد و از دانش جوشن
 ما ملت آزاد جهانیم و نمیریم
 این نکته ز تاریخ شود بر تو مبرهن
 این خطه همان مملکت خسرو و داراست
 این ملک همانست که پرورده تهمتن
 یارب تو بلطف و کرم خویش برون آر
 این صفحه تاریخ ز تاریخ مدون
 تا بر وزد ازدشت و دمن باد بهاری
 تا بر دمد از باغ و چمن لاله و سوسن
 پاینده بود میهن فردوسی و سعدی
 جاوید زید کشور کیخسرو و بهمن

مسئله اساسی نتیجه این همه زحمت و فداکاری در تشکیل این حزب و یا احزاب مشابه است که جواب آن در جلد اول کتاب پهلویسم داده شده است در جائیکه طبق مفاد کتاب ماموریت برای وطنم بقلم شاهنشاه آریامهر که مستند ترین کتاب ملی عصر ما است (اجانب در هر کاری مداخله میکردند) بدیهی است در چنان شرایطی همان خارجی ها اجازه نمیدادند که حزبی بر اساس میهن پرستی متکی و استوار و پابرجا باشد و طبعاً آنقدر فشار بوجود آوردند و موجبات فراهم نمودند که متأسفانه این حزب ترك فعالیت کرد و متلاشی شد.

رشد فکری و تجلیات آن در ادبیات معاصر

متفکرین و نویسندگان ایرانی در میان هرج و مرج های سیاسی

سعی داشتند که پایه‌های جدید و سبک‌های تازه‌ای ارائه نمایند .
 زحماتی که در دوره سلطنت رضاشا کبیر در زمینه توسعه معلومات
 عمومی و باسواد کردن مردم از راه تأسیس دبستان و دانشکده‌ها کشیده
 شده بود بر تعداد روشنفکران ایرانی که آراسته به علوم جدید شده
 بودند افزود و مجال فکری را بیشتر کرده بود . و آثار علمی های
 سیاسی خود بهترین محرک برای تعمق این دانشمندان در مسائل اجتماعی
 میگردید . گوا اینکه قلیلی از صاحبان قلم بعلت سطحی بودن دانش و
 عدم وسعت میدان تفکر ، به جبهه‌هائی تمایل یافتند که ، حداقل جنبه
 ملی نداشت و میتوان بر آنان نام فریب خوردگان گذاشت ولی حاصل
 جمع تلاشهای کلیه نویسندگان و شعرا در ایجاد سبک‌های جدید که بهتر
 بتوان بوسیله آن ابراز احساس کرد، شیوه‌های جدیدی بوجود آورد که
 علمای فن در این باب داد سخن داده‌اند .

ولی از لحاظ قومیت و ملیت شناخت اجتماع و درد های آن، بر
 علوم استدلالی جدید استوار شد از قبیل سوسیو لوژی - علوم طبیعی -
 الیهیات جدید و روانشناسی و امثال آن ، نحوه گنجانیدن ملیت ، در
 وصول به عدالت اجتماعی ، در اصول تعلیم و تربیت ، خود بخود و
 ناخود آگاه و گاهی دانسته در لابلای کتب و نوشته‌ها و اشعار جای گرفت
 و بتدریج قدرت یافت تا جائیکه کلیه احزاب سیاسی، هر مقصدی که
 داشتند تحت همین شعار اصلی جلوه‌گری کردند . تمام انحرافات و
 کژروی‌ها بتدریج تحت انقیاد واقعیت بزرگ نفوذ جمله عدالت اجتماعی
 در ساختمان فکری افراد جامعه و طرز تفکر آنان در آمد ، و زمینه
 مساعدی را برای اقدامات جدی فراهم آورد .

برخورد عقاید و تضاد های آن ، موضوع مباحثات مجالس و برخورد افراد قرار گرفت و در این میان فکر برقراری عدالت اجتماعی در کلیه شئون زندگی نمود کامل کرد . کلیه یورش ها ، و تمایلات به اجانب با اثرات نامطلوبی که از خود باقی گذاشته بود ، يك حالت انزجار عمومی از بیگانگان پدید آورد ، که حاصلش ، تعصب در ملیت بود . و با عبارت دیگر ناسیونالیته ایرانی در طبقات انبوه اجتماع ایرانی بشکل ابراز انزجار از خارجیان و کلیه فعل و انفعال های آنان از افواه ۱۸ میلیون ایرانی شنیده میشد . باید دانست که این چنین شکل گرفتن و نمود کردن ناسیونالیته ، حاصل تراوش افکار نویسندگان و زحمات آنان بود که در هر فرصتی با ذکر معایب نفوذ خارجیان، در برانگیختن عرق ملی راه را برای يك انقلاب بزرگ هموار میساخت .

توجه مردم بیک طرز فکری یعنی کوتاه کردن دست اجانب از شئون کشور ، اولین زمینه برای برقراری سیاست مستقل ملی بشمار میآید . گوا اینکه همه نویسندگان اعم از فریب خورده و آزاده یکصدا این مطلب را دنبال میکردند . ولی هر کدام خود را در این راه تنها میدانستند زیرا جوّ سیاسی کشور اجازه اتحادی را به آنان نمیداد .

انجمن های مختلفی تشکیل گردیده بود ولی هیچکدام از این انجمنها اساسنامه و یا هدف مشخص و معینی نداشتند و تمام آنها برای ترویج شعر و آثار ادبی بود و اکثراً شعرا شعرهای خود را میخواندند و حاضرین احسن و جف القلم میگفتند نه بخاطر معنی ، بلکه برای وزن و قافیه و سایر صنایع شعری .

بدیهی بود اگر شعری محکم در ملیت قرائت میشد طبعاً بیشتر

مورد تشویق و تعریف قرار می‌گرفت .

در این سالها یعنی از شهریور ۱۳۲۰ لغایت ۱۳۴۰ افکار عالیه شاهنشاه در ترتیب انقلاب سفید، ریشه اساسی، تأیید نویسندگان ، و توجه به آنان بود کما اینکه در اکثر بارعامها کراراً و مراراً با کمی فرصت به اشعار و یا خطابه‌های مفصل شعرا و فضیله‌های باریافته توجه مخصوص می‌فرمودند ، و با اوامر مؤکدی که در تشکیل کتابخانه ها و حفظ آثار ملی صادر می‌فرمودند نظر مساعد خود را در کاری که آغاز شده بود ابراز می‌داشتند. صدور فرمان تشکیل بنگاه نشر کتاب وابسته به بنیاد پهلوی و بنیاد فرهنگ و مؤسسات دیگری در نشر کتب و اصلاح متون کتب مفید، توجه خاص شاهنشاه را به طبقه نویسنده و شاعر کشور نشان میداد . گماشتن نویسندگان به مناصب مختلف کشوری و احترام و اعزاز از آنان در پیروی از منویات ملوکانه ، مرسوم شد و موجب برانگیختن احترام ملی به نویسندگان خدمتگزار کشور و فرهنگ آن گردید. حاصل این توجه خاص و زحماتی که این گروه کشیدند ، مساعد شدن زمینه ملی ، برای تجلی منشور انقلاب شاهنشاه بود به این دلایل هنگامیکه حاصل ۲۰ سال مطالعه شاهنشاه آریامهر در برقراری عدالت اجتماعی بصورت منشور انقلاب به ملت پیشنهاد شد . مورد تأیید همگانی قرار گرفت .

با شروع انقلاب وظیفه نویسندگان کشور تغییر کرد به این معنی اگر تا آنروز در پی بوجود آوردن توجه مردم با اصول زندگی در چهار چوب عدالت اجتماعی برای برانداختن آثار شوم استثمار و برقرار ساختن قواعد و اصول مرفعی انسانی که بتواند برای ارتقاء مردم و کشور راه را بگشاید تلاش می‌کردند ، چون این نتیجه بدست آمد ، میبایست

شیوه و هدف نگارش را در راه بشمر رسانیدن اصول انقلاب استوار میساختند. بدست آوردن این چنین کیفیتی جز از راه اتفاق و وحدت کلمه امکان پذیر نبود که میبایست متفقاً قلم‌ها را برای باز یافتن نتیجه نهائی، که همان عدالت اجتماعی باشد بکار میانداختند، هر کسی با دانش و هنر خود، شاعر با شعر- نویسندگان اجتماعی و جراید با بحث و انتقاد- روانشناسان با تدوین کتب روانشناسی هماهنگ انقلاب- مورخین از راه روشن کردن اصالت باستانی ریشه‌های انقلاب سفید کنونی- متخصصین علوم تربیتی از طریق ارائه طرق تربیتی صحیح برای نسل‌هایی که میبایست این انقلاب را ادامه دهند. نمایشنامه نویسان و داستان نویسان با تدوین آثاری که برزندگی با این انقلاب عظیم و عمیق داشته باشد، و وظیفه خود را انجام میدادند. گو اینکه این جنبش خود بخود در اکثر آثار بعد انقلاب نویسندگان کشور با انگیزه ملی که داشته‌اند بچشم میخورد، ولی انقلاب مامحتاج آثار انقلابی است که بتواند در رشد سریع آن مؤثر باشد. بررسی راههای وصول به اهداف انقلابی هر قومی برعهده متفکرین آن جماعت است انقلاب مساویل است ایرانی است و مربوط به خود ما است این ما هستیم که باید آنرا بررسی و تقویت کنیم. همه جانبه شدن مظاهر انقلاب جز از راه قیام عمومی صاحبان قلم امکان پذیر نیست و این رسالت تاریخی بعهدہ نویسندگان است.

شاهنشاه آریامهر ایدئولوژی چنین انقلابی را بوضوح پدید آورده و دولت را مکلف از اجرای اصول این انقلاب نموده‌اند، ولی ارشاد مردم در پی گیری صحیح این اصول تحت انضباطی کلاسیک

که محدود به حدود چهار چوب انقلاب باشد بعهدۀ متفکرین و نویسندگان است .

چون هدف این انقلاب وصول به عدالت و در نتیجه رفاه اجتماعی است، این حال میسر نمی شود مگر آنکه مسائل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بر اصول صحیح و مستقل و ملی استوار گردد . در این راه اولین قدم برای درهم ریختن نظام فئودالیسم برداشته شده و اجرای منشور انقلاب شاهنشاه بسرعت این نظام را درهم فرو کوفته ، اینک باید اصول صحیح و مستقل و ملی اجتماعی با توجه به دیالکتیک تاریخی آن روشن و عرضه شود . سیاست مستقل ملی، چه از لحاظ سیاسی و چه از نظر اقتصادی و اجتماعی محتاج اصالت تاریخی است همان اصالت تاریخی که تحت شعار (برقراری عدالت اجتماعی) در این کتاب بررسی شده و مشی های مختلف برای وصول به این هدف در اعصار گذشته نمایانده شده . این دیالکتیک یا منطق و یا تجزیه و تحلیل نشان میدهد که در تمام مدت ۱۳۸۰ سال نفوذ اسلامی، نویسندگان راه وصول به استقلال ملی را رعایت اصول عدل دانسته اند و این اصول درست همان اصول اخلاقی است که از ایران باستان جزء معتقدات ایرانیان بوده است و تحت سه شعار گفتار و کردار و پندار نیک خلاصه میشده است .

همان گفتار که عاری از دورغ و موافق ادب بود .

کرداری که خالی از نادرستی و آزار دیگران بود .

پنداری که مکر و فریب و ریا در آن راه نداشت .

و سپس شهادت را لازمه راست گوئی و راست کرداری میدانستند

و ملیت را جزء لایتجزای موجودیت هر فرد ، و حاصل تمام این ها را

در عدالت خلاصه می‌کردند. عدالتی اجتماعی که در آن حقوق تمام افراد معلوم و محفوظ باشد.

طبعاً این نظام بر اصول سه‌گانه قدیم متکی، و آنکس مورد احترام بود که راست‌گو و راست‌کردار و درست‌پندار باشد و بملیت و قومیت و قوانین مربوط به آن احترام بگذارد. سیستم تعلیم و تربیت نیز با چنین عقایدی یکسان بود.

هر آنچه حکما و ادبا تحت مکاتب پیری و جوانی و توجه به تاریخ حماسی و یا برقراری - اسلام ایرانی همیشه توصیه کردند همین اصول بود.

آنها همه عدل را ستوده و راه وصول به عدالت اجتماعی را در رعایت این اصول نموده‌اند. و یا عبارت دیگر حفظ این اصول را لازمه استقلال و ملیت شمرده‌اند.

مداومت در این سنن باستانی مذهب شیعه اثنی عشری جعفری را بوجود آورده. زیرا هیچ‌کدام از اصول عقاید ایرانیان مغایر آئین اسلام و مفاد قرآن نبوده و با تفکر طرفداران مذهب اسلامی مستقل ایرانی، وفق داشته زیرا اصولاً قرآن نیز برای برقراری عدالت اجتماعی در میان اعراب نازل گردیده، و تشیع مذهبی بوده مطابق اصول قرآن غیر مذهب رسمی بغداد.

اینک بعد از گذشت سالیان دراز سنن باستانی ما قوت و قدرت تئوریک خود را حفظ کرده و همراه با مذهب، یعنی آئین شیعه اثنی عشری جعفری، در راه حفظ ملیت از یک مشرب ملی آب خورده و در یک راه ملی پیش آمده و بما رسیده است.

و قتیکه سنن مقدس ما روشن و پایه دین ما قرآن مبین در دسترس و مشی انقلاب نیز در ۱۲ قاعده خود مشخص است ، حدود کار نویسندگان در مشی انقلابی آشکار است .

اینک که بامر والای شهبانوی دانش پرور علیا حضرت فرح پهلوی بزرگترین کنگره نویسندگان و شعرا و مترجمین صورت تحقق میابد جا دارد که این مرکزیت برای همیشه حفظ شود تا قلم ها در کار انقلاب راهی صحیح بیمایند و تمام اقلام ، حکم واحد پیدا کنند . و قتیکه هدف مشخص باشد و همه اعضای در این کنگره عضو دائمی آن باشند و در کلیه نوشته های خود از مشی واحد ، همان خط مشی که آنرا پی ریزی خواهند کرد پیروی نمایند .

آنوقت اثرات واقعی انقلاب در روحیه مردم کشور خود نمائی خواهد کرد . این اتحاد و وحدت کلمه بشکل عضویت دائمی در کنگره نویسندگان تحت نظارت عالیة شهبانوی عالیقدر آنچنان محیطی را برای بشمر رسیدن هدف های انقلاب فراهم خواهد آورد که رهبر معظم انقلاب شاهنشاه آریامهر از ملت خود انتظار دارند .

نتیجۀ کتاب

۱- از قرن اول هجری تا قرن سوم، ملیت در تلاش برای نفوذ در زبان عرب و تحت الشعاع قرار دادن حکومت اعراب برای برقراری رفاه و عدالت اجتماعی بوده است .

۲- از قرن سوم تا قرن هفتم ملیت تحت مکتب های پیری و جوانی یا ایده آلیسم و رآلیسم رهبری میشده تا رفاه و عدالت اجتماعی

برقرار گردد .

۳- از قرن پنجم تا قرن نهم ملیت در لباس عرفان (مذهب اسلامی ویژه ایرانی) برای برقراری حکومت مستقل اسلامی که بتواند رفاه و عدالت اجتماعی بوجود آورد فعالیت داشته است.

۴- از قرن نهم تا قرن دوازدهم ناسیونالیته در خدمت تحکیم مبانی مذهب شیعه اثنی عشری بوده تا به نهایت تلاش خود یعنی رفاه و عدالت اجتماعی برسد .

۵- از قرن یازدهم تا قرن چهاردهم ملیت بتدریج از لباس مذهب خارج شده وبفعلیت آزاد خود برای رسیدن به رفاه و عدالت اجتماعی ادامه میدهد .

۶- در قرن ۱۴ هجری سه قیام ملی پی در پی برای رسیدن به عدالت و رفاه اجتماعی انجام میگردد .

اول- قیام برای اعاده حکومت مشروطه باستان در سال ۱۲۹۴ که با موفقیت انجام میگردد.

دوم - قیام اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر در سال ۱۲۹۹ شمسی بمنظور ترتیب نظام نوینی برای کشور که با موفقیت انجام پذیرفت.

سوم - انقلاب سفید شاهنشاه آریامهر، با تنظیم و اجرای منشور

۱۲ ماده ای انقلابات که تمام مواد آن برای برقراری عدالت و رفاه اجتماعی است . بدین ترتیب اصالت تاریخی انقلاب سفید شاه ومردم و الهام آن از ناسیونالیته ایرانی تحت عنوان (برقراری عدالت و رفاه اجتماعی) مسجل میگردد .

بدلائل فوق اصالت تاریخی شعار (برقراری عدالت و رفاه

اجتماعی) فلسفه پهلویسم را که خود فلسفه انقلاب شاه و مردم است در
برمیگیرد و نشان میدهد که افکار رهبر انقلاب شاهنشاه آریامهر مستقل و
ملی و متکی باصالت تاریخی است، و قطعاً تا سرحد پیروزی، یعنی برقرای
کامل عدالت و رفاه اجتماعی برای جامعه ایرانی بپیش خواهد رفت.

پایان

فهرست

صفحه	
۵	پیشگفتار اول
۷	پیشگفتار دوم

فصل اول

۱۳	ملیت در ادبیات. از قرن اول هجری لغایت قرن سوم
۱۸	نظم و نثر و ارتباط آن با ناسیونالیزم در این قرن
۲۰	نظم از قرن اول تا سوم هجری
۲۰	شعر در ازمنه ماقبل اسلام
۲۱	تدقیقی در شعر و موسیقی زمان ساسانیان
۲۶	ناسیونالیته ایرانی و شعر فارسی قبل از اسلام
۲۷	ناسیونالیته در اولین اشعار پارسی دری
۳۱	فیروز مشرقی
۳۲	ابوسلیک گرگانی

فصل دوم

۳۳	ملیت در ادبیات از قرن چهارم تا نیمه قرن پنجم
۳۶	رودکی سمرقندی
۴۲	ابوطیب مصعبی
۴۲	ابوالعباس ربنجی
۴۳	ابوزراعۀ معمری
۴۴	شاکری بخاری

۴۵	ابوالمؤید بلخی
۴۵	ابوشکور بلخی
۴۸	حکیم کسائی مروزی
۵۰	دقیقی
۵۴	امیر ابویعینی عطاء بن فضل چغانی
۵۴	آغاجی
۵۵	خسروی سرخسی
۵۵	ابوالقاسم قمری جرجانی
۵۶	ابوالعلاء شوشتری
۵۶	رابعه قزداري
۵۶	حسین ایلاقی
۵۷	ابوالفتح بستی
۵۷	حکیم ابوالقاسم فردوسی
۶۱	فرخی سیستانی
۶۳	منشوری سمرقندی
۶۳	مخلدی گرگانی
۶۳	عنصری
۶۵	منوچهری
	آثار منشور در قرن چهارم تا نیمه دوم قرن پنجم و
۶۶	و ارتباط آن با ملیت
۷۰	دخل و تصرف در علوم اسلامی بر مبنای ملیت
۷۲	تلفیق ادبیات و علوم با ملیت و اسلام
	فصل سوم
۷۴	ملیت در ادبیات از اواسط قرن پنجم تا قرن نهم
۸۲	مکتب جوانی و پیری
۸۳	قابوسنامه و ملیت
۸۸	سیاستنامه و ملیت
۸۹	نوروزنامه حکیم عمر خیام نیشابوری و ملیت

۹۰	نصیحت الملوک و ملیت
۹۱	مقامات حمیدی و ملیت
۹۶	مرزبان نامه و ملیت
۱۰۱	گلستان سعدی و ملیت
۱۰۸	مسلك سعدی و ملیت
۱۱۰	گلستان و مکتب پیری و جوانی
۱۱۴	اخلاق ناصری و ملیت
۱۱۸	اخلاق محتشمی و ملیت
۱۱۹	اخلاق محسنی و ملیت
۱۱۹	ملیت در قالب شعر از اواسط قرن ۵ تا اول قرن ۹ هجری
۱۱۹	افخرالدین اسعد جرجانی
۱۲۳	باباطاهر عریان
۱۲۴	لامعی
۱۲۵	ابوحنیفه اسکافی
۱۳۱	اسدی
۱۳۳	قطران تبریزی
۱۳۵	برهانی
۱۳۵	ازرقی
۱۳۶	جوهری
۱۳۹	ناصر خسرو قبادیانی
۱۴۱	ابوالفرج رونی
۱۴۲	عطاء بن یعقوب
۱۴۳	مسعود سعد
۱۴۶	مختاری
۱۴۹	امیرالشعرای معزی
۱۵۲	حکیم عمر خیام نیشابوری
۱۵۴	عمیق بخاری
۱۵۵	حکیم سنائی

۱۵۹	حکیم سوزنی
۱۶۲	حکیم شطرنجی
۱۶۳	حکیم روحی
۱۶۴	امام جبلی
۱۶۵	انوری
۱۶۹	قوامی رازی
۱۷۲	جمال‌الدین اصفهانی
۱۷۴	امیر عماد شهر یاری (عمادی)
۱۷۶	ظہیر فاریابی
۱۷۷	مؤید نسفی
۱۷۷	خاقانی
۱۸۰	حکیم نظامی گنجوی
۱۸۲	سیف‌الدین باختری
۱۸۲	شیخ عطار نیشابوری
۱۸۳	ناسیونالیتہ و حکومت مغل
۱۸۶	ارتباط تصوف و تشیع
۱۹۱	شمرای دورہ مغل
۱۹۲	مجدد ہمگر
۱۹۳	عراقی
۱۹۴	اوحدالدین کرمانی
۱۹۵	اوحدی مراغہ‌ای
۱۹۷	محمود شبستری
۱۹۸	ملیت در عهد تیموری
۱۹۹	ابن یمن
۲۰۲	خواجوی کرمانی
۲۰۳	عبید زاکانی
۲۰۵	عمادالدین کرمانی
۲۰۵	خواجہ حافظ شیرازی

۲۱۱	مغربی
۳۱۲	شعراى اطعمه والبسه

فصل چهارم

۲۱۵	ناسیونالیته از زمان صفویه تا اوایل دوره قاجاریه
۲۲۰	شعراى عهد صفویه

فصل پنجم

۲۲۱	ناسیونالیته در دوره قاجاریه
۲۲۱	نویسندگان قبل از انقلاب مشروطه
۲۲۲	نویسندگان عصر انقلاب مشروطه
۲۲۶	نویسندگان و شعراى بعد از انقلاب مشروطه
۲۲۶	ادیب الممالك فراهاى
۲۲۷	میرزاده عشقى

فصل ششم

۲۲۹	ناسیونالیته و قیام رضاشاه کبیر
-----	--------------------------------

فصل هفتم

۲۳۵	ناسیونالیته در ادبیات بعد از شهریور ۱۳۲۰
۲۳۸	اولین تظاهر ناسیونالیستی نویسندگان
۲۴۰	ایرانى بیدار شو، مقاله آقاى شجاع الدین شفا
۲۴۲	فقط يك راه درپیش است مقاله آقاى مجید یکنائى
۲۵۱	یکقدم بطرف رستاخیز ملی بقلم آقاى کاظم صمدی
۲۵۵	همه با هم در راه میهن بقلم آقاى محمدپور سرتیپ
	تاریخ ایران در قلمرو مورخین اروپائى بقلم
۱۵۹	آقاى خان ملك ساسانى
۲۶۱	نغمه‌های میهن پرستی اثر طبع آقاى محمد قاضى
۲۶۴	رشد فکرى و تجلیات آن در ادبیات معاصر
۲۷۱	نتیجه کتاب
۲۷۳	پایان کتاب

فهرست بعضی از کتابهایی که در نوشتن این کتاب از آنها استفاده شده است

مقدمه ابن خلدون	تاریخ ادبیات فارسی سر ادوارد
کشف الظنون ۲ جلد	براون ۴ جلد
تاریخ ادبیات ایران تألیف استاد	کتاب اول و دوم پهلویسم
دکتر ذبیح الله صفا ۴ جلد	کلیات سعدی
مجله ایران شهر	قابوسنامه
برهان قاطع	سیاستنامه
لباب الالباب	نصیحت الملوك
احوال و اشعار رودکی	مقامات حمیدی
تاریخ سیستان	مرزبان نامه
المعجم فی معایر الشعار المعجم	نوروز نامه خیام
تذکره الشعرا	گلستان سعدی
شاهنامه فردوسی تحقیقات انستیتوی	اخلاق الاشراف
ملل آسیا ۵ جلد	اخلاق جلالی
شاهنامه فردوسی چاپ ایران	اخلاق محسنی
تاریخ بیهقی	دیوان مسعود سعد
زین الاخبار	دیوان رودکی
ترجمان البلاغه	دیوان فرخی
	دیوان عنصری

دیوان منوچهری	دیوان عطار تصحیح سعید نفیسی
دیوان مسعود سعد	دیوان عراقی
دیوان معزی	دیوان اوحدی مراغه‌ای
دیوان سنائی	کلیات عبید زاکانی
رباعیات باباطاهر عریان	دیوان خواجه حافظ شیرازی و تحقیقات مربوط به آن
دیوان انوری	دیوان قاضی
دیوان خاقانی	دیوان عشقی
خمسه نظامی	آتشکده آذر